۵۰۰ تومان

۲

کتاب جراحی مختصر لورد بخط امیر مؤتمن السلطان

۵۰۰ تومان

۲

السلطان
کتاب جراحی مختصر لورد بمجط ایرمونتمن

۶۲
جراحی [illegible]
ارشاد
۳۸

۵۰۰ تومان

۲

کتاب جراحی مختصر لیورد بخط میرزا مؤتمن السلطان

۶۲

جراحی ...

ارشاد ...
۳۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه و اشرف انبیائه المرسلین محمد و
و آله الطیبین الطاهرین المعصومین الی یوم الدین و بعد این مختصر رساله ایست در
جراحی که دکتر ذرانه حکیم کمپانیه مقرب الخاقان مؤتمن السلطان دکتر آلبوی (?)
پروس بزبان فرانسه تحریر فرموده و این حقیر ضعیف ابن جناب مجد الآداب (?)
مؤتمن السلطان میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی در مدرسه مبارکه دار الفنون بفارسی
ترجمه نمودم امید آنکه در مطبع طابع احمر (?) داشتن گشته از عیوبات آن
چشم پوشیده و به تصحیح اغلاط آن بپردازند -

جراحی مختصر و مقدماتی

جراحی که بفرانسه شیروژی نامند (لفظ یونانی است و معنای آن عمل بدست)
جزئی است از علم طب یعنی معالجات که در آن گفتگو میشود از امراض ظاهریه
چون این امراض در اعضائی عارض میگردند که آن اعضا ظاهر و مرئی اند
امراض ظاهریه نامیده شده اند تا وجه تسمیه بامراض ظاهریه آن است که
این قسم امراض بواسطه عملیه و معالجات وضعیه ظاهریه علاج میشوند -
جراحی مختصر یا مقدماتی عبارت از جراحی است که بواسطه آن طرز اجرای بعضی

اعمال

اعمال مختصره موافق تجویز عالی شناخته میشود و این اعمال از قبیل فصد و حجامت
و گشودن خوش (?) و بعضی اعمال مقدماتی دیگر است که شرح اسامی تمام را در ذیل مسطور میداریم
(۱) فصد (۲) حجامت (۳) ارسال علق (۴) معالجات وضعیه مخصوصه
که عبارت اند از مراهم و قیروطیات و مشمعات و ضمیمه و ضمادهای خردلیه
و ذراریحیه و کویات و خوش (۵) آلاله و کشت شوا (?) و سایر اقسام زرق جسم
مایعی در جوف از بدن (۶) زرق ای تحت جلدی (۷) در اقسام نوار
پیچ و استعمال نوار پیچ در [illegible] دفع عناصر و کسر عظام در فصول متفرقه ذکر
خواهد شد (۸) در قطع و بخیه جلد هر یک از این اعمال جراحیه را ذکر مینمائیم

فصل اول - در بیان فصد تفرع (?)

اخراج مقداری از خون بواسطه بعضی امراض فصد نامند سابق برآن
استعمال فصد زیاد شایع بود و لکن طب جدید یعنی طب حقیقی کثرت استعمال آنرا
ممنوع داشته است و اگر مقامی پیدا میشود در احتیاج باخراج دم چه
فصد مرض متوسط حجامت و ارسال زلو و فصد عمومی بواسطه گشودن یکی
از اوعیه جاری میشود و واضح است که فصد بر دو نوع است فصد عمومی
و فصد موضعی متقدمین فصد را معروف مینامیدند هرگاه آن را استعمال مینمودند (?)

در جزئی از بدن که متقابل جزء دیگری واقع باشد که در آن مقدار کثیری
خون تلبیر نموده باشد بجهت انصراف مواد و برگردانیدن آنها از آن جزء
ولی چون واسطهٔ ترقی علم تشریح و فیزیولوژی مکشوف گشت که سیالات
داخلیهٔ ابدان حیه فقط عبارت اند از خون و شیرهٔ غذائی معروف
متقدمین را متروک داشته اند و معلوم کرده اند که عمل انصراف منسوب
بعضو عمری بی پا و اندرودی تحقیق بوده است زیرا که چون خون را از
درمهای اخراج نمائیم نه چنان است که فقط خون عرقی از بدن را که
بلا فاصله مربوط با آن ورید است کم نموده باشیم بلکه خون از تمام آلات
در آن دم فقط یک قطره کشیده و خارج میشود و عضو حیوی فقط استفراغ

انصراف - در طب متقدمین اراکا. انصراف مرکب است معنی آن دو در
یکی از اخلاط اربعه مزد عضو حدوث ن جنبی درمجاری طبیعیه خود حرکت
نمی نمود آن وقت واسطهٔ بعضی اعمال آن خلط را میل میدادند بجای دیگر از
اعضای مجاوره یا بعید بلی واسطهٔ اکتشافات فیزیولوژی این معروضات را
مقبول نتوان داشت -

دکتر ...ور

دراست

عبارت است که از جزء عضلی نیز همان مقدار خونی که سهم آن است خارج نموده
بلکه علاوه بر این فائده دیگری هم در عضو عمومی است و آن این است که
مقدار خون بدن کم میشود و بجزء عضلی مقداری کمتر از سابق خون خواهد رسید
پس از این مقدمات چنین مستفاد میشود که عضو عمومی را باید در تغیرات
که خواهند اقتباس کنند از اجتماع مقدار کثیری خون در یکی از آلات بدن
مانند دماغ و ریتین عضو عمومی را واسطهٔ نشتر یا منبع الوریه مجری مفیده اند

نشتر - نشتر یکی از آلات جراحی است که دارای دو جزء است تیغه و دسته
تیغه مسطح و دو سه برابر عرض اصبع طول آن است طرفین آن برنده است
جزء اسفل تیغه را که برنده نیست پاشنه نامند دسته یا قبضه نشتر حاصل شده است
از دو ورقه قرن یا صدف که با عانت میخی قسمتی از آن در تیغه نیز محکم شده اند
نشتر بر سه قسم است (۱) نشتر شعیره که چون نوک آن تقریباً بشکل شعیره
جو است باین اسم موسوم شده است (۲) نشتر زبان ماری که نوک آن
بسیار حاد و تیز است (۳) نشتری که نوک آن شبیه است بدانهٔ ادوا
واز حیث حدت و تیزی واسطه است مابین دو قسم سابق الذکر -

ولی استعمال این آلت اخیر خالی از خطر نیست زیرا که ممکن است در حین
نفخ بادان انصداع شریان روی دهد و باد وارد آن در عمق بانتر دشوار است
باز آن را بر منع الوریه ترجیح دهند فصد را غالب در مقعر انعطاف ید یا بمجری [illegible]

در بیان فصد در مقعر انعطاف ید

مریض خواه خفته یا نشسته باشد ابتدا از یک دستمال نظیف که بکجهین لای آن
را تای نمود. باشد جهت وضع روی جراحت کوچک که حاصل میشود مهیا نمایند
و نیز قطعه جنبه یا پارچه نرم ته شده و دو قطعه نوار یا دستمال باکره در آن را بالکثر
دستمال گردن تای نموده باشند و یک ظرف جهت ضبط خون و نیز آب سرد
و آب فاتره دیگر بر که در حالت احتمال غش بدود و یک روقنشع یا پارچه
موم آلوده جهت محافظت بستر و مریض از آلوده بخون در صورت احتمال نزف الدم
حاضر کنند جهت انتفاخ و ظهور عروق برای فصد باید بازو را با دستمال سخت
بست و در طرف خارج یا تحتانی بازو آن را گره زد جراح نزدیک مریض
و در روی او قرار میگیرد در صورتیکه از دست راست مریض بخواهد فصد کند
باید با دست راست نشتر را بگیرد و چون از دست چپ بخواهد خون بگیرد نشتر را
با دست چپ میگیرد و باید جراح در هر یک از این دو حالت در طرف راست
او بگیرد

با چپ

یا چپ مریض قرار بگیرد عقب جهت فصد ورید وسطی قیفالی یا ورید اکحل [illegible]
و لازم است که از گشودن ورید وسطی باسلیقی که فوق شریان عضدی است
احتراز نمود با شصت نشتر را مابین ابهام و سبابه گرفته و باقی انگشتان را هم
خم نموده از محض ثبات دست در روی دست مریض متکی دارند و در حالتی
با علامت دست دیگر دست مریض را مختلف کشیده و صاف نگه دارند با شصت
با نوک نشتر ورید را مایل شکافتند اگر خون بسهولت جاری نگردد مریض را [illegible]
مریض باید دلو که با انگشتان خود آن را مالش داده و نفس رد [illegible] یا با نوک نشتر

بیان اوردهی در مقعر و جنب مرفق انعطاف ید یمنی واقع اند —

(آ) ورید قیفال (ب) ورید وسطی زند اسفل
(ج) ورید وسطی قیفالی (د) ورید اکحل :
(ه) ورید وسطی باسلیقی در شریان عضدی
در سمت و قسر آن واقع است (و) ورید
ملای قدامی و خلفی (ز) ورید زند
اسفل و (ط) ورید باسلیق است —

اجزای نسج شعری را که ممکن است باعث انزلاق دماغ جریان خون شده باشند بریده
دارهم متفرق سازند و یکی دستمال را باز میکنند و قطره جریان خون کافی شد
دستمال را باز نموده با انگشت سوراخ ورید را بسته نمایند پس از نشستن یک قطعه پنبه
یا پارچه نرم تا کرده در روی جراحت گذارده و روی آن با دستمال می بندند
یا با نوارهای شکل 8 می پیچند —

در بیان فصد در پا —

فصد پا را در ورید صافن محاذی قوزک مجری میسازند ابتدا پا را در
طشت آب گرم گذاشته با دستمال یا نوار دور پا را در فوق قوزک بسته و گره
آن را در طرف خارج پای میزنند پس از ظهور و انتفاخ عروق پا را از طشت
بیرون آورده و جراح آن را در روی زانوی خویش قرار میدهد و ابهام
دیگری را روی ورید صافن وضع نموده و با نشتر قطع عمودی در امتداد
محور ورید باشد احداث مینماید پس از آن مجدداً پا را در طشت آب گرم
میگذارد و چون خون بقدر کفایت خارج گشت آن را بهمان تدبیر
در فصد بازو ذکر شد بسته نموده و با دستمال یا نوار می بندند (شکل رکابی)
اطفال و پیران و مردان ضعیف مزاج و زنان آبستن را هرگز نباید فصد نمود

مقدار

مقدار خونیکه در هر دفعه بواسطه فصد خارج می نمایند مختلف است از ده
تا چهل دسیلت ممکن است برسد اگر در حین فصد غشی خفیف عارض گردد
فی الفور باید جریان خون را قطع نمود هرگاه شخص در سابق چندین مرتبه
فصد نموده باشد باید در ورید آثار موضع جراحات فصدهای سابقه
یا از عروق دیگرش اخراج دم نمایند —

در بیان حجامت

فصد موضعی یا فصد شعریه را توسط شرط یا زالو مجری میسازند شرط
عبارت از شکاف کوچکی است که در روی جلد با استعانت نشتر یا بیستوری میدهند

بیستوری — این آلت تشریح چاقوی است که مانند نشتر دارای تیغه
و دسته است طول تیغه آن از شش تا هشت برابر عرض انگشت است
بیستوری دو قسم است اول قسمی است که تیغه آن متحرک و دوم قسمی است
که تیغه آن مستحکم و غیر متحرک است نوع اخیر را اسکالپل (چاقوی تشریح)
نامند بیستوری ممکن است مستقیم یا منحنی باشد و نیز بعضی از اقسام آن
تکمه دارند یعنی نوک آن مدور شده است یک تکمه کوچک زیتونی شکل

تامینه یا بعبارت اخری حباب جنین است در صورتیکه بخواهند احداث شکافهای
سطحی تامینه که از آن ج حلبه تجاوز نکنند اتاب حباب جنین عبارت است
از شرطی بشکل حبه کمک کوچک مثل قرنی دیگر از سطوح آن دارای
چنین شکاف طولی است (از عقوبت شکاف) واز این شکافها
واسطه ف رزنی که در پشت آلت واقع است چنین ذکر شده
دفعتا ناپدید میگردد که بعد وقت احداث شرطی تامینه
قبل از استعمال شرط کمک باید کاری کرد که خون در عروق شعریه جلبه
زودتر وجمع گردد وازین عمل را واسطه مجمه متقارن مجری است از
در عبارت است از شیشه کلیدی شکل دیپی از آنکه امروز آن را
واسطه آتش از هوا خالی نموده با شنه در رودی جزئی از حلبه منتصر تامینه
وتین استعمال موجب رقت هوا میشود وتقریبا بعینه واسطه خلاء درون
مجمه دست میدهد در همان دم دانه آن را در رودی حلبه وضع تامینه
وآن جزئی از حلبه که بواسطه دانه مجمه محدود شده است ودر آن فشار
جو دارد خارج آید بواسطه قوت انقباض ساقات درونی بین قرنه
دفع خون میشود وخون در عروق شعریه حلبه مجتمع گشت آن سطح

شرطیکه دارای شکاف است پس از آن در تونان را کشیده با شبه
در رودی جزء منتفخ حلبه که مقصود شرط در آن است فرو کند از نه دفعه شرطها را
یکدفعه فرو نیاورند تمام ذکر شرطها باید در آینه واحداث
شکاف در حلبه منتفخه دفعتا بانجام رسیده است وجهت اخراج خون
مجددا مجمه را بتدبیر مذکور بکلیه شروط نصب بر تامینه اگر مجمه از خون
ممتلی شود آن را برداشته پس از تخلیه دو مرتبه وضع بر تامینه اغلب از ده
تا بیست دقیقه وقت مجمه خون میگیرند از اطفال بر حسب سن از یک
الی دو مثقال واز شبان از سه تا بیست مثقال بواسطه حجامت خون
میتوان گرفت واگر مجمه را بدون شرط استعمال تامینه واخراج خون نکنند
این عمل را حجامت خشک یا بادکش نامند

۲ - ارسال علق:

همان اثری را که از شرط حاصل میشود میتوان که از علق را حاصل نمود زالو
جنس آن از لیه امیر دودیه نیز کرمهای حلقه دار است تن آن طویل ودارای
دو حلقه مسطح یا غضروفی بوده است وحاصل شده است از ۹۵ حلقه ثابت وی
نیم باطن یک طرف این حیوان مسطح شده است ودهان آن که شبیه مجمه است

دهنهای بدن آن بمنزلهٔ ظرفی است که خون در آن جمع میشود و سوراخ مقعد در آن واقع است و هیچ قسم از اقسام زالو دارای دستی نیست چنان چه عقیدهٔ اکثر مردم بر آنست و تمام اقسام آن بخیط وغیره ادوار لازمست بهترین وسایط جهت ارسال علق این است دانه کبودی را با دستمالها جوش نمایند و میان آن قسمتی که بایستی را که بواسطه لبه انگشتان محدود شده است بگذارند و زالوها را در آن کنند بعد از آن تمام را در روی قوزها از جلد که مقصود ارسال آن است برگردانند و بعد در حالت ملایمی با کمال مقنعی نگاه داشته اند با دست دیگر گوشه‌های دستمال را گرفته و با کمال ملایمت بیرون برکشند بعد زالوها بجلد مقتصر بچسبند و اگر احدی از کشیدن از جیئی با شراب تر نمایند با نشر زالو زودتر خواهد گرفت و اگر آن زالوها را قبل از عمل در ظرف بی آبی مدتها (دو ساعت کمتر از یک ساعت) نگاه داشته باشند و بجای هرگز با انگشتان زالو را بگیرند که زالو بر قسمت لزوجات تعامل خون میتوان لکه اگر بخواهند ارسال علق در دهان یا بینی نمائیم بجهت کنند باید زبانه زالوها را بریسمانی بست تا پس از افتادن زالوها دهان آن را عقب کشیده و جلو قوی با کرده جهت نه ترشحات الم در دهن آن میکردند —

تم — در ادویهٔ موضعیهٔ مخصوصه

ادو محرور

مرهم

هر معالجه را که در جلد عمل دارند علاج موضعی نامند و ادویهٔ موضعیهٔ مخصوصه عبارت اند از (۱) مراهم (۲) مشمعات (۳) اطلیه (۴) اضمده حولیه (۵) مشمعات ذراریحیه یا متقرحه (۶) حوش —

(۱) در بیان مراهم

مرهم اسم عمومی است از برای دوائیکه قوام آن تقریباً مانند قوام پیه گوسفند است و بعد از چسبیدن بواسطهٔ حرارت جلد اجزای دهنیه و دسمهٔ آن نرم و ذوب میشوند و مخصوصاً آن را در قرحات مستعمل دارند یا بطور مالش در سطح جلد معمول دارند در صورتیکه دارای ادویه باشند در مقصود جذب شدن آنها سرایت بواسطهٔ جلد و بدن. مراهم دهنی اختلاف جزئی با مرهم مطلق دارند دهنی قدری قوام آن از مرهم کمتر و رقیق تر از آن است. مراهم دهنی اغلب معطر و مشتمل بر ادویه ماده حافظهٔ مراهم عموماً پیه زبیت (در فرنگستان پیه خوک مشهور است) و باید ادویهٔ آن بر حسب نسخه جات مختلف میشود —

نسخه شرح و تعیین موادی است که داخل در ترکیب دوائی گردیده میشوند باشد وزن و صورت ادویهٔ آن ۲ (مانند سفوفات و حبوبات و قطورات و مراهم وغیره)

(۲) مُشمّع

مشمع عبارت است موضعی در جامه چسبناک است و بواسطه از حرارت نرم شده و بچرخی از جلد که آن را مستعمر نموده باشند مسیحیه تغیر مشتقات ادویه اجسام دسمه ودهنیه حاصل میشوند یا از قیر یا موم یا سقوف و غبارهای نباتی یا از بعضی مطبوخات مرکبات ممزوجه بدون افعال و امتزاج الکیه ای شرعی و بعضی دیگر بواسطه الکیه برای سخت و جامه مشوبه موادی از مشتقات مخصوصه

که در روی قطعه کاغذی می نویسند و آنگاه وضع استعمال آن ادویه را در نسخه مذکور می دارند نسخه را بحروف ... R یا ... یا علامت ... نوع مرهمهای حفیف جدیده پس از آن جزء عمل دستور عامله عبارت مرکب را که فی الحقیقه همه و جمله ای آنات و نسخه دسته مادی معینه و مقدار معینه را اگر لازم باشد مینویسند بالاخره نسخه را نوشتن ماده حافظه ختم مرهم های غیر دواطلبه ماده در جزوه کثیره عبارت مرکب است و که با آن باید ممزوج نمود یا در آن حل نمود سایر ادویه را خواه مقصود از این عمل تشکیل نمودن آن ادویه بشکل معینی باشد یا مقصود کم کردن قدرت ادویه و یا خاص از آنها باشد —

اکو مورد

بجهت

بجهت استعمال مشمع باید آن را میان انگشتان یا آب گرم نرم کرده روی قطعه پارچه یا تیماج پهن کنند. و موضع مقصود در جلد چسبانند. ادکتب فرماکوپه ادویه مرکبه فرنگ در اوران ادویه اقسام مختلفه ثبت شده است نسخه مرهم و مشمعات چندی است که اغلب مانند ماده حافظه در ساختن سایر مراهم و مشمعات بکار می بردند عمده ترین آنها موم روغن است که مرکب است از موم و دیگر از دهنیات مرکب. موم روغن را با مواد سقوفیه مرکب نامیده مرهم حاصل گردد و اگر با ملحومات دهنیه مخلوط نمایند مرهم دهنی حاصل شود و نیز چندین قسم دیاخیلون است اولاً دیاخیلون ساده یا مشمع لسیه سرب نیم رنجاجی ثانیاً دیاخیلون مرکب یا دیاخیلون صمغی و این دو قسم مشمع اخیر را گاهی با سایر ادویه چسبنده در جلد تسعیر دارند (مثلاً از آن اقسام مشمعات طوال یا دار چسب میسازند)

(۳) ضماد

ضماد عبارت است مستعمل در سطح جلد که قوام آن مانند قوام خمیره لیکن غلیظ تر است و آن را از گوشت میوه جات و از آردهای مطبوخه در آب یا مطبوخات نباتات یا در شیر یا در روغن نباتی یا یکی از ملحومات تازه میسازند و ضماد را بایستی دائما کاملاً مطبوخ داشت و گرم گرم مصرف داشت. این قسم ضماد معروف است ... را

ضماد مرغ نامند و یا ضماد ملین گویند و آن را از آردهای ملینه و مرخیه میسازند
(مانند آرد بزرک و دم سرو جو) و بجهت ساختن ضماد باید دو سیر و نیم تا چهار سیر آرد بکار برد

(۴) ضماد خردل

ضمادی است که از آرد خردل میسازند و آن را بجهت تحریک در سطح جلد ارسال میدارند
بجهت ساختن آن دو سیر و نیم تا چهار سیر آب با آرد خردل تازه را در لعاب
آب فاتر بقدر کافی در ریزند و مخلوط نموده در روی پارچه کتانی ارسال دارند

(۵) مشمعات ذراریحیه یا منفطه

مشمع مقرح یا منفط مشمعی است که ارسال آن در سطح جلد باعث ترشح مائیت
و اجتماع آن بود و بین جلد و آدمه شده در آن نقطه یا طاول ظاهر گردد
بجهت حصول این مقصود مشمعات ذراریحیه یا تافته ذراریحی بکار برند که دارای
ماده مقرحه یعنی محرکه هستند (از قبیل غبار ذراریح و کنترین و دوالیه بود و دواعم دنیم)
استعمال این نوع مواد در جلد باعث انفصال بشره از ادمه در آنجا که آن بشره
و احداث نقطه و طاول گردد و باید دانست که هرگاه مشمع ذراریح را بمقدار زیاد
در جلد ارسال دارند یا مدت مدیدی متصل تا بن نگذارند ماده عفن و عامله آن
مجذوب مجموع ورید عسرالبول و مغص مثانه گردد بلکه ممکن است احداث ورم

مثانه

مثانه یا ورم کلیه نماید در حالات متعارفی شش ساعت مدت ماندن مشمع روی
جلد جهت اتمام و کفایت عمل آن کافی است ولی اطفال لطیف بخصوص و شدت عمل آن را
تا ۱۲ و حتی تا ۲۴ ساعت هم متصل بگذارند در وقت برداشتن مشمع باید آن را
با دقت از جلد جدا نموده و بردارند در غیر این صورت ممکن است بشره متفرق گردد لازم
جراحت حاصله ملتهب میشود بجهت آنکه از ارسال مشمع مقصود جز تحریک تنفیر نشده اند
(امثال مشمع مرخی) یا آن که بر خلاف مقصود از ارسال منفط احداث جراحت
یا قرحه ردی باشد که مدت مدیدی از آن ریم جاری باشد در حالات اولیه جهت اخراج
مائیت محتبسه باید در جزو تحتانی نقطه نقطه احداث سوراخی نمایند جهت جریان مائیت
و دفع آن بعد از آنکه تمام بشره نقطه را بر دارند و پس از آن قدری موم روغن
پاک در روی پارچه نازک و لطیف کشیده و بموضع مجروح ارسال دارند در غیر این حالات
نیز در حالت ثانیه باید بشره تمام نقطه را برداشت با مرهم متراخی در
طاول را برند یا آن که بشره را گذاشته و کشفه و این در صورتی است که
احداث تحریک لیاریه و زیاد جلد محبوبه باشد و پس از برداشتن بشره باید روز
اول با کرنه تازه مرهم انداخته ولی ایام بعد را با روغن مبتدع بعد از تخفیف
مجروح نموده باشند مرهم سابقه در موضع ارسال دارند و این حالت

که مقصود ازان اعدادِ جراحت مفصل جهت انواع داغ ها است اگر طلا فتیر ترجمه مفصل
ربی نامند و این قسم جراحت را مجموع فصل یا داغ نامند اگر آن را مخصوص در دو طرف اعلای ساعد
در مکان گردی که مقام مجمل اتصال مفصل دال است اعدادات لعله باشند یا دو طرف اسفل زان
ساعد انگشت بالای مهره انسی قبه مدور در قدم و در مفصل مقربه کبیر اعدادات لعله باشند جنب بالماس
موق داغ می نامند هیچ تم ابتدا یکی با چه بالماس موق را درست شکل قطر آن باشند و بعضی
آهسته سیلان آن باشد از قبیه مدوری که در وسط یک قطعه مدوری مشتمل بر قلعین ترکیب
لعله باشند که ازینه و بعد آن مشتمل را مدوری خلع کند و اخبه مقام را از کیفیه دیگر مشتمل بر قلعین غیر مرکب
می روئید نه و روز دیگر آن مرض را با مرهم الام یا مرهم باسلیقون در روی یا بعضی ازین گسید باشند
مرهم می اندازند با آن در ضماد تعلق از بعض دارند بعضی اوقات پس از سقوط خشکریشه جراحت را
بواسطه گچ داغ لطا می دارند و عمل کرد داغ را هر روزه تجدید می نمایند —

(۵) کیات حقیقیه

کی آن چیزی است که مستعمل است جهت انهدام و قطع متفاوته از انسجه و بعضی از انساج علیه و غیره
انساج تحت آن و تغییر آن انساج گذاشته کیات بر دو قسم اند کیات بسیطه و مرکبه
از مواد محرقه در حین جمیع در اعدادات جراحت مفصل بیان نمودیم انساج را بواسطه واقعی بسیط
نمایند مثل آهن سرخ کیات حاره یا کیات فعلیه و بواسطه اعضای کیات فی الفور انساج را

الکیته

می سوزانند سابق بر این بجهت این قسم کیات آهن سرخ شده معمول می داشتند حالا در این ایام
که ... ... را بکار ... آهن ... ... بلور گداخته اقرب است بسیاری
بواسطه آن امر آن آهن را بسیم طبقه ... مجری میدارند —

(۷) در بیان موکس

موکس یکی از اقسام خارجیه بسیار قوی است و جهت حصول آن یک قطعه از عطبه و بعضی از پنبه را در
میان ابهام و سبابه گرفته بی روح نگیرند و آتش داده مدوم نمودن موکس کرده است از قاعده و قدری
آن مدور می نمایند و این آلت مدور از طرف بالا تنگ و طرفین آن ... است و در میان جمیع
در این آلت از طرف سوراخ لطیفه و از طرف دیگر قاطع می شود و از بسیار نازک باشد و در بعضی
با روغن موم روغن اسپید نفتک داروچوب لطیفه اند و نمودن قاطع آن است از قطعه عادی در جلد
بواسطه این نمودن مرکز ... پس ازان در حقیقه ملتحمه جلد ... شده ... از طرف دیگر
قاطع شده بودن را از سر آن در آنچه ... جراحت را با ورق کاغذ یا جبه اسفنج لطیف علیه
می پوشانند و دست ... تا ... جراحت ... (...)
و اگر اتفاق افتد در یکی روز پس از گذشتن موکس ورم ... شده ... که در باب ازان
افتد ... نامند ... آن در حقیقه دست ... نماید ... پس ازان ... جراحت باید
همه روزه قسمتی از حقیقه را در باب ... داخل کرده با موم روغن اسپید نفتک داروچوب لطیفه

و آن حقنه را که در رحم یا معده است بیرون کنند. مترافق ناحیه و قوت دافعه و تنش را بر دارد

یا بیرون یک از دو سه حقنه در کنار . است متوافق لطیفه و با برودت حقنه را که حقنه قابع است

دو دفعه را با حقنه خنک اسید بالیک دار جریان نمایند -

نوشتیم تمام ادویه مخصوصه جلدیه مخصوصه را از هر درد و مستقرات جهت

رفع دردهای امراض جهت قاعدیت حقنه تحریک اعضا قوت انقباضیه

شوند یا مونیه (از دوا یا قوت شدید دقت تنقیه می کنند

در آن را حرکت دهی به ...) در تمام امراض (در عبارت از لذا امراض حاده

و حب ...) در رابطه تجارب ... ... تحریک ... لذا ... حاضر

شده است و رابطه همین است و در این امراض ادویه حقنه تحریک باید بکار داشت -

فصل پنجم - در بیان اقسام اماله و حقنه

ورق ... رابطه آمروزگ یا اسباب اماله ... یا حقنه ... متعارفی اماله و حقنه

نامند و این مایع ورق شده تا دخول ایل ... (در تمام ... دقایق ...)

... حلقه ... است ...

تمام آلات و اعضای ... را ... تحت ... با خارج مربوط شده است)

و نیز حقنه ... مجذوب شده در جسب خاصیت مایع و مواد داخله در حقنه باعث ...

آماز

آماز منفعت ... حقنه را که فقط با آب خالص سرد یا گرم ... حقنه ساده نامند

و سایر اقسام حقنه باسم دوائی که داخل در ترکیب آن است یا باسم خاصیت

عمده شان موسوم می کردند مثلا از این قبیل (۱) حقنه مسکن یا ... دار عبارت

از آب یا مطبوخ ... در ... (۲) حقنه مسهله حقنه ای است

... (۸ تا ۱۰ گرام) ...

(۲۰ گرام) ...

... (۸ گرام ... تا ... گرام آب) و امثال ذلک (۳) حقنه مغذی

و آن را از شیر و آبگوشت ... تخم مرغ یا شراب ... و امثال آن ترتیب دهند

و نیز اعمال ... رابطه آمروزگ ... مستعمل است ...

دوا ... باشد دوا طبیعی جهت استفراغ ... -

در بیان تزریقات تحت جلدی

مقصود از اجرای این قسم ... دخول دوای ... است در نسج زیر پوستی تحت جلد

و آلت این کار آمروزگ ... است که ... آن ... ناحیه از

طرف طول ... است و ظرفیت این نوع آمروزگ ها ...

یک گرام است که منقسم شده است به ده ... گرام ... با این آلت باید

محل مرضی لذیذ را مابین دو انگشت گرفته و بالا نگاه دارند و از فوق بتحت یا سوزن باریک آن را
در نسج تحت جلد فرو برند و هیچ نباید ذکت بزرق آن را خود برد مطلقا تمام احتیاط را در اکحول را
مرقان بدین طریقه داخل در بدن کنند و اغلب در تزریقات تحت جلدی محلولات ذیل معمول است

(۱) نسخه محلول سولفات یا بالسولفات که بر آن ترجیح دارد یا در صورت امکان ایدروکلرات
دو کینین است و نسخه این محلول از قرار ذیل است نیم گرم سولفات دو کینین را در مثقال
گلسیرین و مقداری کم لیمو بیاشند یک مثقال آب مقطر یا ... و به یک نقطه از آن
(دو سه قطره) بران افزوده و زرق نمایند —

(۲) نسخه محلول املاحات یا کلوریدرات یا سولفات دو کینین است و نسخه آن از قرار ذیل است
ایدروکلرات دو کینین ۱ گرم گلیسیرین ۱ مثقال آب مقطر یک مثقال
محلول را مکرر لیمو روزی یک تا سه دفعه و هر دفعه در ... چهار گرم از آن را زرق نمایند —
(۳) ... دو کینین ... گرم ... آب مقطر ... مثقال روزی یک دفعه دو گرم
تا چهار گرم آن را زرق نمایند (نسخه اول در دفعه ثانیه در کینین و نسخه ثالثه در ...)

فصل پنجم — در بیان اقسام قطع و بخیه

(و خاتمه در طریقه گذاردن آلت و بیهوش کردن مریض)

قطع عبارت است از تفریق اتصال صنعتی اجزای لینه بدن و این عمل با آلات قاطعه از قبیل بیستوری

و چاقو

و چاقوی تشریح را نام برد و مقراض و امثال آن را جهت قطع اجسام آلت قاطعه مثل بیستوری را
با دست راست گیرند و طرق دست گرفتن آلت قاطعه مختلف و متعدد است و این طرق مختلفه
از آلت قاطعه را وضع آن نامند و اقسام آن را بطور تحقیق معین نتوان نمود ولیکن تمام آنها را
را به پنج قسم ذیل که فی الحقیقه از وضع اصلیه اند راجع می‌نماییم

وضع اول — بیستوری را مانند قلم در دست گیرند و ابهام را در طرف چپ مفصل تیغه
و دسته قرار دهند سبابه در پشت تیغه قرار گذارند و وسطی را در طرف راست پاشنه تیغه
وضع می‌نمایند و دو اصبع دیگر را جهت حصول اتکا در روی بدن مریض قرار می‌دهند و در این
وضع کنار تیز و نوک بیستوری بطرف اسفل واقع است. وضع ثانی — تفاوتی با وضع اول ندارد بجز
جز اینکه در طرف قطاع و نوک آلت بسمت فوق واقع است. وضع ثالث — ابهام دست راست را
بطرف چپ محل اتصال تیغه و دسته آلت وضع نموده و وسطی را بطرف راست و سبابه را در پشت
تیغه قرار می‌دهند و با بنصر و خنصر دسته آلت را گرفته و متصل بکف دست نگاه می‌دارند و در این
وضع تیزی تیغه بسمت تحت است. وضع رابع — شبیه بوضع سابق است و لکن تیزی تیغه بطرف
فوق است. وضع خامس — بیستوری را مانند مضراب ... در دست گیرند بدین طریق که ابهام
و وسطی را در طرفین محل اتصال دسته و تیغه تکیه داده و سبابه را در پشت پاشنه تیغه
وضع و بنصر و خنصر را در نقطه فوقانی از دسته قرار دهند و در این وضع ... قرار داده ...

تا وضع ثالث که کارد را با تمام دست می‌گیرند باید ملتفت بود که کی ریزد آن مواضع بدن

عامی واقع شود و در قطع با کارد باید همیشه با یک حرکت عمل را با انجام رسانند و اغلب در اعمال

قطع از کنج چوبی را یکی ریزند و آن را با دست چپ می‌گیرند تعبیر از اقسام قطع از خارج به داخل است

نیز از جلد شروع کرده و تا انسج عمیقه را می‌برند و تعبیر دیگر از داخل به خارج است یعنی از انسج

عمیقه شروع کرده و تا جلد را می‌برند و نیز عمل قطع را ابط کنند در صورتیکه نقطه منتج حرکت است

قطعه به انجام رسیده و حرکت ناقصه در صورتیکه لا بلیه چنین حرکت قطعی نبایستی گردد

و قطع ای مرکبه متداوله عبارت است از قطع ای در هیئت با شکال ذیل ایذا -

V T L ⅂ و هلالی ⊂ (اهلیلجی) ٥ (دو منحنی) -

حتی کرامیته وصفی را لکشف نماید لازم است در جلد آن موضع را از طرفین کشیده و ثمیه را به

تا در حین عمل رابطه آلت قطاعه در آن موضع احداث چین نشود و باید هر قدر ممکن است

در این قسم اعمال احتیاط در قطع عروق بزرگ و اعصاب بعمل آید چونکه جرحی آن از زمین ایجاد در آن

عمل جراحی شود تا در قطع از خارج به داخل باید ابتداء نوک مبطوری را تقریبا بطور عمودی به جلد

داخل نموده بعد از آن در حین عمل منحرفاً آلت را بوضع اعتراضی نگاه داشته و در وقت ختم عمل

آلت را عموداً بیرون کشیده و در قطع ناخنیه و در قطع از داخل به خارج آلت را در تحت

اجزای مشهود قطع فرو برده در حین اخراج مرتفع اول نوک آلت را در ابتدا بلند کرده

مرتفع

مرتفع نماید رجب آن که در حین قطع لذا باشد آلت شروع نموده و تا نوک آن برسد

و آن که بالعکس از نوک ابتدا نموده و عمل قطع را با جزو کم دسته یا بشنه آلت ختم نماید در اکثر اوقات

عملیه جراحی معمول دارند موسوم بعاوی شیار داده در ابتدا آن را در عمق انسج فرو برده و مبطوری را

در تمام طول شیار آن داخل و آن را وضعیکه در وسط انتهای شیار داخل نموده بر آن یا بشنه مرتفع

نموده و انسج را قطع می‌نماید نزول عبارت است که در جدار جوف طبیعی یا زخمی

بدن ثقبه بواسطه آلت ناقبه محض اخراج رطوبات مجتمعه در آن جوف احداث نماید

و اسم یافته آن و سایط مبطوری یا نشتر و با آلت دیگری موسوم به طروکار بسیار

معمول است مخرج دارد (طروکار یا منزله عبارت از میله باریک استوانه شکل فولادی که

سر نوک آن بسیار حاد و تیز سه پهلو مخروطی است و طرف دیگر آن را

دسته محکم نصب کرده‌اند و در روی این میله انبوبه فلزی آهنی واقع است بطوری سر نوک میله

از آن خارج است) در حین عمل با طروکار آن را ابتدا با مایه‌ای دسی تجربه و دسته

آن را در دست گرفته وضعیکه سه انگشت وسطی و بنصر و خنصر آن با کف دست منتقل

و محکم نگاه داشته باشند و ابهام را بروی قاعده انبوبه محض ثبات آن قرار می‌دهند

و سبابه را با نصف سر آن را در نقطه از انبوبه که آن نقطه آلت باید فرو برده وضع می‌نماید

و با دست چپ جلد موضع را کشیده و با یک حرکت آن را بروی مخزن رطوبت مجتمعه با

و بحرکت نگاه میدارند و بعد فرزله را با کمال قوت و سرعت تا نقطه در رابطه تا به منفذ ثابت
داخل غاشیه فرو ودی پس از ادخال آن باید با سبابه و ابهام دست چپ انبوبه آن را گرفته
مسدود
و میله را از میان آن بیرون کشند تا پس از اخراج میله از درون انبوبه در آن نقطه دخایع
و جهت بیرون آوردن انبوبه آن را با ابهام و سبابه دست راست گرفته و انگشتان دست چپ را
بروی حلقه دوال انبوبه گذاشته و با حرکت دوری لیاریه مدامی آن را بیرون می آورند —

در بیان بخیه

اجزای منفصله لینه من با بچسبانی و ارتباطه گفتیم و آن نوع دایمی و ساطع است از دو بالا
و برهم و تسمیع و دوختن و بخیه و بالجمله جهت التیام ... فاصله جراحات غلظیه بهترین
وسیله است التیام جراحی را که هنوز تقیح نشده باشد تحت التیام نامند و التیام ثانوی تقیح شدن
و جرح است در سطوح آن بریدن نشده باشد قبل از اجرای عمل بخیه لازم است که جراحت را از خون و اجسام خارجه که ممکن است مانع التیام گردد پاک و تنظیف نمود و جهت این کار باید جراحات را
با آبی که دارای اسید فنیک باشد ازو شسته و بشویند (آب صد جزء اسید فنیک سه جزء)
و عقب در بخیه لبهای جراحت وسط دامنه آن جای می دهند
و سوزن های که در عمل بخیه معمول می دارند بانواع مختلفه است که مستقیم و گاهی منحنی است بعضی
و آنچه منحنی است و مستعمل تر است که در تمام اقسام مختلفه بخیه باید مراعات نمود و ما در ذیل مطلوبی را داریم

(۱) ریسمانی را که با آن بخیه نموده اند نباید زیاد کشیده و سخت گرفته در انسجام تحت آن را
منقبض نماید زیرا که پس از عمل بخیه ممکن است ورم روی دهد و به همین ملاحظه باید ریسمان
سست باشد تا مانع عروق شعریه آن نگردد (۲) در وقت بخیه باید سوزن را زیاد فرو برد تا ریسمان
در اعماق جراحت مستقر گردد بطوری که در تحت آن موضعی جهت اجتماع خون و ریم باقی نماند
(۳) فاصله مابین بخیه ها نباید زیاد باشد مخصوص اینکه دهان جراحت از وسط آن باز شود
و فاصله مابین نقاط بخیه دو لب جراحت نباید هیچوقت کمتر از شش چهار هزارم شانه باشد
و ممکن است تا هشت و ده هزارم ذرع برسد و این در صورتی است که نسج انساج مجروحه زیاد باشد
در جراحی چندین قسم بخیه معمول است ولی دو قسم آن از همه شایع تر است در ذیل مطلوب داریم
(۱) بخیه منفصل — این قسم بخیه را با سوزن های منحنی جراحی دارند و عادت سوزن مستقیم
در این نوع بخیه بکار برند سوزن منحنی را که نوک آن تیز و شبیه نوک نیزه است ریسمان
اسید فنیک دار یا معمولی قوی کشند و با انبرک جراحی لب راست یا دو لب جراحت را از جب
موج گرفته و آن را اگر بخارج برگردانند تا قدری برجسته گردد و پس از آن با انگشتان دست
راست یا عقب با انبرک جراحات جنبی یا با انبرک حلقه دار سوزن را گرفته و از خارج
بدون ملاحظه فرو برده
دو طرف نماینده و پس از آن نوک سوزن را گرفته و به طرف دیگر جراحت از داخل فرو برده
و از خارج بیرون می آورند و پس از آن اگر لازم باشد بخیه دیگری زنند و همین قسم تا هر عده که لازم باشد

پس ازان سر تمام ریسمانها عبور کرده شد که تا مدتی جراح تشقیق جراحت را هم نکند

مشخصه و آن ها را عاشر ... نگاه می دارد و جراح طرف هر ریسمانی را گرفته و رابطه

که بیطه ... تضاعف آن ها را محکم می نماید بطوریکه در دو لب جراحت واقع شود

(۳) بخیه صلیبی — دو لب ای جراحت سوزن های طویل آهنی را که ... به

سر آن ها ... و پس ازان رابطه ریسمانی موم خورده شبیه ... دار سوزن ها را

محکم کنند بوضعی که آن را در سر سوزن با شکل 8 بخیه بطوریکه نقطه تقاطع آن ها

فقط در محل اتصال جراحت واقع شود و بعد از سه چهار روز با کمال احتیاط سوزن ها را

بیرون آورند و لب جراحت را با ریسمان موم زده را بجای خود که ارند باشند و پس ازان

قطعه ... و ... با اتصال آن دو لب جراحت گذارند تا وقتی که جراحت التیام یافته و ... کرده

خاتمه اول در گوشت آمدن

چون گوشت زیاد ... از درون گوشت متفرق ... و این مرض قبول کرده

تحصیل گوشت و ... عبارت است از بیرون آوردن ... گوشت از ...

در موضعی که گوشت ... اثر ... گوشت را نگاه دارند

(و عبارت است از ... و ... بعد ... رابطه ... آن دیگر

... ... را از ... در ... نمایند)

این

این رطوبت چون رابطه ... در موضعی ... کرده باعث ظهور

... در آن موضع گردد و شبیه است به نقطه ای ... در ... نگاه ...

... در صورت ... باید ... گوشت ... نگاه ... و ... در صورت

... گوشت ... رابطه ... گوشت ... را

... این ماده ... متقارب ... نگاه ...

موم ... گوشت ... طرف ... گوشت ... و ... باید

... جراح ... سطح ... عضو را ... کرده ... آن موضع را

... در ... لیف ... آلت را ... دو ... را ... ...

و ... جراحت ... این جراحات را از طرف طول ... کرده

... تا ... موضع ... چهار موضع ... که

در ... جراحات ... احتیاج ... دو ... انگشت

و ... جراحات ... که ... تا ... چهار ... روز ... که

... در موضع ... ظاهر گردد تا ... در ... گوشت ... که

... در ... و ... جراحات ... و ... که

... ضعیف ... وقت ... لطیف ... که ...

احتراز نمایند و لازم است که همیشه نظافت ملاحظه و تنظیف و پاکیزه نگاه داشت از دو روز

یازدهم جمیع بخورات متعفن شده و از مرکز و محیط مشروع بخشک شدن می نمایند و لازم است تا

زمان سقوط خشک شدنیه نظافت و پاکیزگی بخورات ملحوظ داشت —

خاتمهٔ ثانیه در طریقهٔ بیهوش کردن

جهت اجرای اغلب اعمال جراحی لازم است که بیهوش کردن مریض را حس ثانیه و اقل قابلیت

از قطع عضوی یا مرض قوای حسیه و رابطه احساسیه که باعث افزودن بیماری میکردند جاری و جمع صبر

لذا اعمال جراحی را برطرف و معدوم می نمایند در این ایام جهت حصول اغمای عمومی بیهوشیه کلوروفرم

معمول دارند ولی جهت بیهوش کردن و اغمای عضوی اطبا را مشتغل میکنند که بواسطه آلت مرتبه

بخیز معقود در رساله می دارند دکتر سیمپسون در سنه ۱۸۴۶ خواص و آثار عمده کلوروفرم را منکشف

ساخت که جهت بیهوش کردن باید استعمال آورد و منتسب کلوروفرم را بزنید بینی مریض نگاه داشت

یا با آلت مخصوص استنشاق رطوبت را مجری دارند که آن حالت بی حرکات کلوروفرم استنشاق شده و مریض

بحد اغما میرسد و با این قاعده ما را همیشه باید ملحوظ داشت که عمر اغما در هر غلظت عمومی که

در قبل از سال و بچه ها و وقف جانی در هیوبت باید عمر اغما در اغمای عمومی کرد

که مبتلا به سایر امراض داخلیه اند از قبیل اختقان دم در ریه یا مرض قلبی یا ضیق النفس

یا جراحات کلیه و غیره در ریه که متلاشی است و اتفاقیه باشد در واسطه جراحات رئیسی

تمامی

تمادی جو سقف و خطیر شده باشد این عمر را محو که تاریخ و شفا تا درگرام کلوروفرم

جهت احداث قطع قوای حسیه و حصول اغمای کافی است و در حین بیهوش نمودن ناچار

مرتبه مریض لرز اگر نبض ضعیف و تنفس بطی گردد دست باز دارند و اگر علامات سرخی

نمایان شود اشیای مخرجات سایر قیه مرة و محفوظات تنفس صنعی بکار برند و ممکن است

حالات اختناقیه که بروز رسد که منتج به ظواهر الموت گردد احداث تنفس در قصبه جهت

اجرای تنفس صنعی عمل کردن در حالتیکه لازم است که در مدت آن حرکت مریض منقلب بشود

و حالت ثانیه مستی در دو حالت برگردد و پس از آن حالت بروز داشت ده دقیقه مستعد میشود

به تنفس و سکون و عدم حس مریض و عدم بیهوش نمودن مریض جهت اجرای عمل اعمال جراحی

توجه لازم است که مریض را باین حالت ثانیه درآورند و لذا این قدری در تمامیه

در صورت ثانیه قطع قوای حیوانی روی دهد و در باقی ثالثه بر خلاف حالت بیهوشی

دشنیه موجب رفع لفظ و اعمال آلتیه قطع و منقطع کنند —

فصل ششم — در اقسام وزارجی و بعض آلات جراحیه و استعمال آن

ذات در بیان اقسام وزارجی —

اعمال جراحیه عبارت از وسایط جراحیه است که وارد و استعمال اجرای عمده آن آلات

و نیز این هم لازم است در تحقیق انساب این ترکیبه و معمول در استقبال کردن علاج

که ریسمان و تخته‌های شکسته‌بندی و نوارهای حقنه نیز داخل در آن است و نیز این تقسیم معتبر است

الف آلات را از قبیل فتیله و امثال آن ۲ آکیشه نوارها را هم در جراحت جنس مستقل دارند

پارچه یا نواری است که بسیار نازک است و طول آن ... عرض است طرفین نوار را

آن نامند و اگر طرفین نواری یا فقط یک طرف آن را از طرف طول لفافه کنند تو شیش شده باشد

باز هم یک لذان نوارهای ... نامند ... نوار نامند (سه یا چهار یا پنج عدد دو ریش)

و تمام نوار را که مابین دو منتهای آن واقع است تنه نوار نامند اگر در تنه نواری شکاف

شکست یا سوراخ‌های چند که ... باشند آن را نوار منقوب نامند هرگاه تمام قطعه نوار را

... از طرفی تا طرف دیگر ... باشند آن را نوار ... نامند و در این صورت منتهای

آن را که در وقت نوار پیچیدن ابتدا ... ابتدای نوار نامند و طرف

دیگر را که در وسط السطوانه واقع ... آن است طرف انتهای نوار نامند ... نواری

در طرف ... بطوری ... السطوانه ... کرده آن را نوار ... نامند تحت

پیچیدن نواری ... ابتدا یک طرف آن را ... پیچیده و از ۵ا

طوری ترتیب دهند ... با ابهام و سبابه دست چپ طرفین آن ... را گرفته

و تنه نوار را ... در ... السطوانه است در دست راست ... ابهام و سبابه

نگاه ... مراد ... همان ... انگشت دیگر دست راست و السطوانه را از طرف تحت

برگرفته

برگرفته بطوریکه کف دست در روی آن واقع بود پس از آن بواسطه حرکت از راست بچپ

واز فوق بتحت با دست راست نوار را مابین دو انتهای ابهام و سبابه دست چپ واقع است

حرکت دوری از فوق بتحت واز چپ براست داده ... نوار کشیده شده ...

آن را در روی ... پیچیده تمام ... در ... السطوانه ... پیچیده

پیچیده ... فوق ... در جراحی را از پارچه لطیف ... مستعمل ... باشند

ولی ... باشند ... باشند ... باشند و ... آن را

چند مرتبه بر روی خود ... و در روی ... و جراحات ... و نیز ...

... بر روی عضو ... از فوق ...

و اجزای ... مختلف ... ممکن است ... باشند

... آن است ... باشند ... فوق ...

... اطراف آن ... باشند ... آن ...

هر یک از چهار گوشه آن ... باشند ...

... باشند ... در معالجه ... و جراحات ... عظام

و ... و سایر امراض ... در آب گرم یا ... یا سرد یا آب ...

یا ... ... یا آب ... یا ... یا ... ملولت

مانند و الکلیه احتیاطیه قبل از الکحول و الکل در پنبه نوار ها و سایر اسباب را در جهت

حفظ و نگاه داری خوق و امثال آن بروی جزء علیل مستعمل دارند و نوارهای ممسک الحرق

یا بسیط نامند و نوارپیچی متحد یا تشبیه آن نوارپیچی متمم آن است که مرکب است در نقطه کون

و تماس نگاه داشتن سطوح منفصله و وسایط معرفه آن ها که لازم اجزای را در مقصود عموم

التیام و التصاق آن ها است مثلاً اتصال و مفارقت نگاه می دارند نوار دافع فارق

هر یک را در محل خود جمع کرده نشر و دفع می نماید و نوار حافظ آن است که باب

انقلاع زخم التیام می گردد به این طریق که به طرف منخرق فشار وارد آورده و با آن خوب

مرورف ... اطراف عضو مثلاً زخم التیام گردد نقص نوار ها و سایر وسایط جراحی را

محکم نگاه داری نقص اعضا که به طوری آن ها را تنگ و ملایم نگاه دارد و مانع

و کشش که در واسطه وزن آن اعضا حاصل می شود و قسم نوارپیچی های عقده و نوارهای تشبیه انواع

ثابت بر این ... جب نکنی و مانع استقلال آن ها ... به اسباب ... پیچیده اند لکن مرتاض

اقسام ... را اینجا برقسم عمده رایج کنم (۱) نوارپیچی مستدیر (۲) نوارپیچی مارپیچ

پیلیها (۳) نوارپیچی ... (۴) نوارپیچی عقدة الدمل —

(۱) نوارپیچی مستدیر — کیفیت پیچیدن این نوع نوارپیچی در بعضی باید نوار ...

افقیا ... آن را بروی عضو ... که ... دیگر ... نوار را گرفته

و در حین ... آن را باز می کنند و در بعضی می پیچند در ابتدا دو سه بار آن نوار را ثابت و محکم کرده

و بعد از آن مانند ... تمام اجزای نوار را بر روی هم ملتف پیچیده کرده و آخر نوار را با سنجاق

یا نخ محکم می نمایند و که با این طریق می زنند در وسط انتهای نوار از طرف طول شکافته

زنند طوری که منقسم به دو قسمت گردد ... قسمت را در اطراف ... نوار و قسمت دیگر را

عکس آن دوانده از طرف مخالف می پیچند تا سر آن دو را به هم گره زنند —

(۲) نوارپیچی مارپیچ — فرق این قسم نوارپیچی با قسم سابق آن است که در قسم مذکور دورها

ملتف می پیچند طوری که دورهای آن تمام بروی هم واقع شوند ولی در این قسم طوری

می پیچند که ... دوره فوق نوار جزئی از دوره سابق را ... تمام آن را ...

این قسم نوارپیچی ... ابتدا ... آن را در انتهای ... عضو ...

نوار را ... ثابت ... آن ... نوار را ...

عضو می پیچند ...

نوار ... آن ...

در دفعه ... نوار ... لازم است ... نوار را

بروی ... و ... التوائی ... دایم ...

التوائی یا انعطافی نامند و در این حالت ... از نوار ... و ... منقسم ...

محل آن را تغییر امتداد داده و درست روی عضو کشیده می‌شود – و مقصود از این قسم نوارپیچی در
جاهائی لازم است که قاعده در اطراف عضوی مخروطی الشکل باشد مانند ساق پا که مجبور کرده
که نوارپیچی الوانی باید در هر دوره نوار را یک دفعه بروی خود منعطف ساخت ولی باید
دقت شود که تمام در یک خط مستقیم واقع شده و دوره رفته دارای وضع و شکل منظم باشد

(۳) نوارپیچی های هشت زنی – جهت این قسم نوارپیچی نیز باید نوار پیچیده یک قطعه از ابتدای نوار
دست آزاد آن را در زاویه‌ای که از اتحاد دو قسمت عضوی که مقصود نوارپیچی بروی آن است
حاصل شده مانند وضع ناحیه و قطعه نوار را در آن جزء حرکت داده بطوری که نوار بند شده
دور دور عضو حلقه زنند که آن را اولین حلقه نامند پس از آن نوار را دور جزء دیگر حلقه
زده روی آن باید ادامه شود به همین شکل باید در هر دوره نوار به نقطه اول حرکت
برگشته و عمل را مجری دارند تا آنکه تمام نوار دور عضو پیچیده شود این قسم نوارپیچی
کثیر الاستعمال است در جمیع مواضعی که آن را لازم دارند بسیار مختلفه کرده مثلاً برای آنها
در مفصل ساق و قدم به همین نوع بر پا و چون در کشاله ران پیچیده شود نوارپیچی ناحیه
(یعنی وصل به همین که اولین حلقه احاطه کند و قسمت ران و حلقه ناحیه احاطه می‌کند
خاصره باشد) –

(۴) نوارپیچی ... قاعده این است که ...

خونگیری

خونگیری ... چون ... عضو ... نوار را از طرف عقب
بجلو آورده از زیر جانب عقب عبور داده و از طرف دیگر بالا برده پس از آن که دو دور نوار را
از جانب پیچیده ... دور عضو ... منعطف ... آن را
... بواسطه سنجاق ای ... نوار را محکم و ثابت نمایند و ... استعمال
متفاوت که ... مثلث ... باشند نوارپیچی های ... بواسطه دستمال‌ها ... را
مجری شود در این حالت فقط نوار را درست ... پیچیده می‌شود ... به
نوارپیچی های مذکور باندانژ های دیگری است موسوم به باندانژ های ... که در آن از قطعات
پارچه‌های لطیفه که ... استعمال ... مثلث ... ترتیب داده ...
باندانژ های ... متفاوت ... مربع و باندانژ ... آن ...
باندانژ ... را از پارچه‌ای محکم ... ترتیب داده و از طرف ... آن قطعه
نوار مانند ... نصب نمایند که ... مستحکم ...
از ... باندانژ ... را ... آن ...
ترتیب داده ... متفاوت ... قطعه پارچه ... مثلث شکل که ...
... که ... آن پارچه را ...
... زاویه ... در زیر آن ...

زاویه طرفی آن را مرتفع نموده و به پشت گردن روی شانه مقابل که زخم نبندند و دور زدن کل خرقه یا چیز
دیگر شبیه بآن قرار دهند و محکم ببندند و اگر با این قسم که زخم نموده فقط وصلت را مرتفع نکنند چه
و ضمیمه معضل زخم مرتفع تر از آن نیز واقع است و چون که زخم نبندند بلکه در وقوعی تقاطع است
فوری تقدم باید حرکت ممتد نموده و علامت سبقت باید عضو آن را محکم تامین نمایند صحیح
عصب منتهی از دوازده که از وسط آن مرور نموده و موازی دیگر خارج گردد در قوله حجر صلیبی سر
و گوش از ابتدا از این قرار داده بطور اثر به جبیره بانه تمیمه و در عقب نموده از تخت قفای
قفا عود و جبیره و دوازده دیگری که با دوازده اول محکم نموده از طرف اول و از زیر جانب
عود داده از طرف دیگر بالا نموده بطرف مقابل سر عود داده و در دوش گوش سر آن بیل
محکم نمایند علاوه بر انواع مذکوره باندازهای دیگری هست که مرسوم است جبایر از منزل ابجی
و عبارت است از آلات جبریه بر از چوب و غالب از حصیر و مس یا از مشغولی حصیری
تنگترند و دوران ترتیب و جبیره و آن را مانند تختی سازند که از قطعات صیقل خاص ترتیب ⫼
و وسعت آن بعد بر است که بر تلمان تمام دست یا پا را فرا گیرد و مانند زرین اجزای آن
سخی قرار داده شده است که قدرت و ملاحظت عضو تو از نشسته و نیکوی بوسط تقدم دو طرفی
عضو شکسته احاطه نموده و آن بلای بر بدنه معجب و نیکو محکم بودن الصاق آن سازند بر
تمام آن عضو را کماهو اولی بپوشانند تا از شکسته منزل ابدا دامن نماند حفظ تمام بازوها و ساق.

تخت

قسمتی از آن ساخته و نیز به پای ساق یا دوران ابتدا از قدم تا بالای مفصل طرف خارج
عظیم مستقیم قوام داشت و طول آن باید از مفصل ابجای این باندازه طول عضوی باشد که در آن
نگاه داری نماید و قبل از بستن آن روی عضو باید آن را از یک ورقه پنبه یا امثال آن بپوشانند
در میان آلات جبریه یا تخته و مستعمل ... در این ایام این قسم باندازه از اهمیت افتاده که بطوری است
برسانند چنین طرقی برای باریکه محکمی در اوراق آن را از غالب بی مصرف نمایند
و بردی عضو یا دست که با تخته خالص یا پنبه حکمت داده و قوام داده و شیشی و برنج منیره یا تخته از آن
و قبل از عمل باید این قرار را جبیره داده آب تیمم معمول و مشروب نمایند باندازه تخته از آن که
باندازه الا نا تخته نمو تر گفتن به رفع دو دو صدر شکسته یا این قسم باندازه حسب عضو را ببرنج تا ببندند
و دوران تا درست و مدتی عضو را منظم یک حالت محکم نگاه دارند و لیکن اغلب اتفاق افتاده
که در ابتدای بستن و مستتبع که غلظت و ابطه در وام عامله در عضو باید این باندازهای جبیره را
بر داشته عوض نمایند این قسم باندازه را در جبیره یک متخصص نیز معمول بر دار لازم و دوری ابی
قسم باندازه ای را از آن در اسباب نخ و خرق فتوت در داده بار دو نمی و تیز تعبیر آلات
مستعمل است و مرسوم به باندازه‌ای ممدوده یا معلقه تمیه قطعه شکسته عظم قد مذکور شد با شره
باندازه ممدوده معمول دارند و در جهت این کار با نواره‌ای دیگر چنین اند که از طرفی به پا
و از طرف دیگر بپایه تخت و تیر با قسم و در نزد متخصص مستحکم شده اند اصرار نموده از طرفی آن نیز

در جمود کاذب مفاصل و معالجه آن

جمود کاذب یا انقوای مفصل عبارت است از آفت موضعی عارضه بر رباطات و کپسول مفصل
مفاصل (کپسول مفصل عبارت است از کیسه که لیف غشائی که متمکن در سطوح فرود کنج ای
مفصل و در سر و اطراف است که ادعا در رفیق دوران ا متحرک و متزلق اند) که باعث کششی کل تشنج
این اعوا گردد بدون اینکه سطوح مفصلیه از برابر هم حرکت کرده و تعادل و تقابل طبیعی آن را
گرد مرتبه و نقاط و بعضی حرکات بدون احتیاط سبب این آفت گردد جمود کاذب
آن است که فقط آفت عارض رباطات و کپسول مفصل شده باشد دیگر است در جمود حقیقی
مفصل باشد و بترشح دم در داخل و خارج مفصل که در بعض اوقات موجب جا بجا شدن
استخوان ها در مفصل گردیده و از طرف دیگر نیز خارج گردد در این حالت اتفاق افتد
که رباطات بدون اینکه واسطه گردد که مفصل پاره شود از غلظی که آن منقبض اند
فقط با مفصل گردیده و قسمتی از عظم را با خود جدا ورند اغلب انقوای مفاصل با صفات
حقیقی خود نظیر وضع عارض مفاصل ذیل گردد که عبارت اند از مفصل ساق و قدم مچ
دراز و مفصل مفاصل ما بین اصابع و عظام مشط —

علامات — تنج و تورم که فوری و بعضی اوقات حرارت لون در موضع مادف
ظاهر گردد که ای ... ظاهر شده و از فشار بر موضع رباطات مادف

مفصل احساس وجع مانند تعصب جمود کاذب شدید و حرکات طبیعیه آن نیز از حالت
طبیعی گردیده و تا وقتی بالکل در مرض را بهبودی تامه ... و کثرت حرکت غیر طبیعیه اطراف
گردد و نیز در موضع مادف رنجیده که ای ادعا ... و وجع در مفصل و حوالی آن بلا واسطه
حرکت دادن مریض یا طبیب حاصل گردد در مقابل ... مفصل مادف رباطات ممتده
رنج تورد و گسسته که رباطات مفصلیه حاصل نموده احساس وجع گردد بعض اوقات وجع
تحری است که مریض بحالت اعمی در مدت علاوه بر آن ممکن است جمود کاذب مفصل
و منع حدوث ورم در کپسول های مفصلیه گردد —

تشخیص — واسطه تشخیص باید دقت در موضع مادف نموده و نیز سبب و منبع آفت را تعیین نمود
و باید احتیاط نمود که همیشه جمود کاذب مفاصل را با کسر و خلع عظام مشتبه ننمایند —

علاج — جهت معالجه جمود کاذب مفاصل کلیتاً باید آن را بحرکت و ساکن نگاه داشته و ...
اول بار جهت ... وقتی ... از ... و تقلیل آن ... مسول
تنها باشد بموضع ... و بعض تسکین وجع در حالت ... باید ...
ضربه منتفع ... عدم تحرک و سکون عضو ... و این آلات ...
در موضع مانند ... تا ... همیشه جهت این کار کافی است و در ...
در مفصل جمود کاذب احساس وجع و گرمی و حرارت کمی در حوالی آن ...

و عضو را باید همیشه در وضع مرتفع نگاه داشت در التوای مفاصل دیگر از جمله تحیف

زانو زیرا که باعث این گردد که مایعات و رطوبات مترشحه مجذوب گردند و اعضا را باوضاع

طبیعیه خود رجوع نمایند علاوه بر این باعث تقویت اجزای رخوه و لیفیه مفاصل گردد

جهت دلک باید ابتدا موضع را با روغن زیتون یا روغن بادام چرب نموده دست را بر موضع

نهاده و در ابتدا آهسته [illegible] و در اطراف [illegible] به جانب طرف تحت رقیق نمایند

عمل را تا مدتی بایست مستدام داشته و در شبانه روزی یک دفعه مجری دارند -

خلع مفاصل

تعریف - خلع عبارت است از انتقال و جابجا شدن سر یا جنبی قطعه استخوان

طوری در سطوح مفصلیه [illegible] از تقارن و تناسب طبیعیه خود خارج شود و سبب

آن یا صدمه خارجی است (در این صورت آن را خلع اتفاقی و ضربی گویند) یا جوع ناگهانی

در این حالت واسطه آفات مرضیه بعضی از اجزای مفصلیه عارض گردد (در این صورت

آن را خلع خودبخود نامند) خلع را تام نامند در صورتی که تناسب و تقارن عظام با دیگری بالکلیه

بهم خورده باشد و ناقص گویند در صورتی که قدری از آن سطوح مفصلیه با هم باقی باشد.

تبصره - ای اتفاقیه ضربه و سقطه و امثال آن است که باعث انفکاک یک یا چندی

[illegible] از اتصالات مفصلی [illegible] سطوح مفصلیه [illegible]

سقط

عضو منقطع و منتظر گویند خلع یا مفرد و یا مرکب است -

(۱) خلع های بسیطه - آفات مهمه از خلع بسیط عبارت اند از کمی شدن رباطات یا یک

قطعه استخوان و یا بیرون آن از [illegible] مفصل یک یا چندین رباط و [illegible] منفصل و [illegible]

در دوام و نیز در وقت [illegible] عضو [illegible] اختلالات متفاوته در اجزای رخوه [illegible]

عظم منخلع [illegible] که باعث [illegible] رباطات [illegible] گردد

خلع بسیط یا از ضربه و صدمه [illegible] تغییر شکل سطح مفصل که در لحظه آن با عظم

دیگر [illegible] از نقطه [illegible] در انتهای یکی از عظام است که

[illegible] استخوانی را که از یک طرف [illegible] استخوان دیگر [illegible]

واسطه سطح مفصل استخوان [illegible] -

علامات - علامات خلع عبارت اند از تغییر شکل مفصل که [illegible] آن را با [illegible]

۱ ماوف نسبت [illegible] طبیعیه [illegible] مفصلیه [illegible]

[illegible] در صورتی که آن را با [illegible]

[illegible] طبیعیه

[illegible] واسطه [illegible]

[illegible] در سطوح مفاصل [illegible] که [illegible] آن [illegible]

مرتفع است حاصل کرده آلاتی چون [illegible] را بپوشانیده باشند و موضع را گرفته و حرکت
دهند صوتی مخصوص مسموع گردد —

تشخیص تفرق — این یک احتیاط را منظور داشت که بهیچ وجه قطع عضو را با دست و لگد
نشود. و دو الواح عضو شکسته نحو [illegible] اغلب [illegible] موضع [illegible]
درهم لیسار شده حاصل گردد و حرکات هر قدر موجب هم باشند باز منفک نشده از درز جای
قطع را باید شکسته نمود زیراکه هر قدر که ترک عضو هم حاصل شده باشد باز پاره‌ای
حدوث و بلکی در تحت عضو واقع شود که از آن موضع حرکات غیر طبیعیه در
عضو احداث شود در صورتیکه [illegible] لیسار فعلی موجود باشد رابطه حرکت
طبیعیه عضو و حرکت غیر طبیعیه جزء [illegible] تشخیص تفرق خواهد بود —

علاج — علاج عمومی قطع این عرض بسیطه همان اعمالی است که در قطع
عضو باید مجری داشت و [illegible] ملاحظه شد از جمله را با یکدیگر [illegible] تا آنکه
[illegible] تطبیق و چسبانیدن عبارت از این است که در عضو منقطع احداث
کشش خاصیه [illegible] وقت آن [illegible] که سطح منقطع [illegible] از نقاط [illegible]
[illegible] قابل [illegible] انتقال خاصیه جهت این کار [illegible]
آلاتی که لازم است جبیره [illegible] از قبیل [illegible] و سایر آلات [illegible] استعمال [illegible]

ولی در جراحی جدید استعمال این آلات محض احتیاط [illegible] ممنوع کرده است و اغلب
معاونین جراح باید احداث قوه و کشش خاصیه نمایند [illegible] که هر چه مرتبه [illegible] باشد [illegible]
خود اسفل عضو محکم گرفته معاونین برای آزاد آن را گرفته و با قوت [illegible] تا عضو [illegible]
وضع اولی در این و در همین وقت رابطه [illegible] در [illegible] اعلای عضو [illegible] احداث
[illegible] محکم [illegible] احداث قوه مخالف باید [illegible] که [illegible] در مقابل کششهای
[illegible] تاب آورده مقاومت نماید چون تمام این لوازم مهیا و مرتب گشت جراح در عقب
وسطی عضو منقطع قرار گرفته مواظبت در عمل نموده حرکات معاونین را بجهت منقطع موافق
قاعده [illegible] دو کشش [illegible] مخالف [illegible]
که سطوح منقطعه [illegible] واقع شده آن را باهم چسبانیده و منطبق نموده و نسبت
طبیعیه آن سطوح را مقرر نماید بعد [illegible] تطبیق را مجری باید داشت [illegible]
رابطه [illegible] اجزاء عضو منقطع را [illegible] سکون تامه لازم جهت التیام و استحکام
اوتار [illegible] بنیه منقطعه [illegible] نگاه داشت و لازم نیست که معاونین [illegible]
قوه مخالف [illegible] خاصیه [illegible] بعضی [illegible] است که ملاحظه آن [illegible]
لباید لازم است و ما در ذیل مسطور می‌داریم (۱) قطع [illegible] قطع تام [illegible]
که [illegible] عظام [illegible] جهت [illegible] کند (۲) در عضو [illegible]

پادر

عضو را وضع قرار داد که عضلات تا بی کشیده شوند و در این ایام که واسطه اشتقاق کوفتن
عضلات تحمیل میشود استرخا و کشش شدن عضلات بسیار سهل است ولی باید تعدی کوفتن
مستلزم کرد که مریض کلیتاً تحمیل مداومت نمود و استراحت هم آن حفاظت است (۲) خلع مزمن
و عتیق را بواسطه واسطه اتصال قوی تا بی شد زیرا که اعصاب عضو مفصل که مدت ها بر آن
گذشته باشد تغییر حرکات طبیعیه ممکن نمود و اصرار در استعمال آن حتی خطرات
(۳) در صورتی که ورم شدیدی در مفصل مخلوع حادث شده باشد باید ابتدا با رفع ورم
در ما باید با حجامت یا با زلو نمایند (۴) باید سعی کرد که از روز هشتم پس از عمل رد مخلوع
حرکات در مفصل داده احداث نمایند ولی باید همیشه دقت را مرعی داشت و جهت تسریع
رجوع حرکات طبیعیه لازم است که مفصل را دلک و مالش دهند یا قطرات آب سرد یا آب
گرم و دیگر داروها استعمال نمایند و جهت تقویت عضلات باید الکتریسیته استعمال نمود.

خلع مرکب

در خلعی که مفصل مخلوع گشته ممکن است آفات دیگر نیز با آن مصاحب نماید (۱) ترضیض
و کسر (۲) کسیختگی تمام رباطات و این آفت بسیار مهم و خطرناک است زیرا که اغلب
کیف مانع جا انداختن مفصل میگردد (۳) یا کسر عظم آخر که در خلع مفصل عارض
اعضای مجاوره مفتوح میگردد ممکن است بسیار مهم و خطرناک باشد چنانکه ممکن است عروق

نیز شریان داده و موضع را ورم مخلوع گشته و باعث حدوث آنوریسم ای منتفخه و منتشره گردد
یا آنکه تشنجات عظیمه و قویه در نسوج حاصل گردد و اعصاب نیز ممکن است پاره یا از موضع خود کنده
گردند و ممکن است که مفصل کوفته شده و تمام عظم یا قطعه صغیر شکسته آن از موضع خود خارج
و جدا شده باشد و در این حالت همیشه ترشح الم شدیدی روی دهد در صورتی که مدتی بر آن
گذشته باشد ممکن است ورم مفصل حادث گردد و نیز ممکن است ذات الرای عفنیه تولید گردد و در
اعضای فی در حوالی منتشر گردد تغییر اوقات پس از سقوط اشکنیه ای فاسد و عفونتی حادث شود در این
وقت مفصل فاسد شده و مخلوط در دریم است و در صورتی که خلع مفصل مصاحب با جراحات
اعصاب باشد حدوث کزاز بسیار محتمل است و در خلع بسیط نیز ممکن است که از روی
ولی بسیار اتفاق افتد که در خلعی که پس از آن ورم یا سایر آفات حادث گردد جمود مفصل روی
(جمود مفصل عبارت است از فقدان یا نقصان تام حرکات مفصلیه) اتفاق افتد علاوه بر صحیح
مانند کسر عظام ممکن است با آفات عضلیه دیگری از قبیل حبس البول در خلع مفصل فخذ یا
در خلع فقرات و استرخای عضله دال در خلع مفصل عضد و غیره ترکیب شود چنانچه علاج
از این آفات در ممکن است با خلع ترکیب شده باشد بیشتر مهم است قطعه در تشخیص
باید تعبیه حالات و حفظ دیگر را مرعی داشت پس از جا انداختن مفصل حرکت نموده
در آن باید از روی قاعده موضع را با دوا ضماد بچسبانند و ترشح و غیره فاسد با اعمال دیگر.

زوائدیه نزاده ولی فقط باید در صورت این اعمال قویه را با ملایمت و کمال مهارت

انجام داد چراکه ممکن است لیف عضل پاره و عضلات تماماً ممزق شود باشند چه برسد لیکن صعب است

و باید اعمال کرد بتدریج جهت تنزل داشته و پس از جابجا شدن اقلاً تا یک ماه عضو را

با آلات جبریه ثابت نگاه داشت اگر خلع در مفاصل بعضی و بعضی متخلخل که از ترکیبات خلع

و تجنیح ... صعب است که جهت بودن مقاومه ماهیچه است و تا باید در صورت پس از

بیهوش نمودن مریض سعی نموده و حرکات عدیده عضو را خارج از اندازه و در صورتیکه قسمتی از عظم

در دو عضو شکسته باشند نفاخات باز ... و نگاه داری عضو با آلات زوائدیه ثابته مراقب

چراکه در حالت خلع با مع عضو ... بود مثل اینکه عضو حادث گردد باید عضو را

عامه جهت و جهت را البته دارد در صورت عدم مفصل اتفاق طبیعی نگاه داشت و در صورتیکه خلع بعد دادن

... نمودن عضو ... باشد ... باید ... با ترکیب و امثال آن

دفع ای ... الذکر از ... قسم عادت ... از خلع‌های آتیه —

در خلع فک اسفل یا خلع مفصل بین الفک والقحف

تب — ممکن است ... به سبب سقطه و ضربه و یا از صدمه که از کنار دهان

حاصل شود این خلع حادث گردد و ... این ... در حقیقت ... تیز ... و خلع

در خلع حقیقی ... عضلات ... متصل ... در ابتدا ... را ایده

اعنی

اعنی خلع فک اسفل را می‌توان ... کرد و همین جهت است که تمام موارد سبع ... گرفته

علامات آن — دهان ... باز مانده و ... در تمام ... از هم دور ... هم

شده لکن حرکات فک ... و ... اراده ... و تلفظ

حروف مشکل گردد اگر خلع فقط در یک طرف حادث شد ... در تمام ...

گردیده ... دهانه ... به جانب مخالف خلع ... و ... جهت سالم

کشیده ... گرفته گردد ... در طرف ...

که ... خلع ... در ... واقع ... و در این

حالت دهان کمتر از قسم اول گشوده مانده و دهان ... تقطیع اصوات ناقص

و حرکات صعب و مشکل گردد (اعنی خلع را نباید باقی گذارد ...)

علاج — مریض روی صندلی قرار گرفته و معاون ... را ...

باید ... مریض ... باید ... بتوان ...

آن انگشتان بر قاعده ... طرفین مریض قرار گرفته و با سایر انگشتان ...

قرار ... با ... انگشتان فک را گرفت ... آورده ...

و با کمال احتیاط و حالتی باید عمل را جاری داشت که مبادا انگشتان طبیب ...

پس از قرار ... عضو را ... و ...

کفایت میکند که مریض از اغذیه جابره که محتاج منع باشند اجتناب نماید —

(۲۲) خلع فقرات عنق

علامات — پس از آنکه از حرکت دهن سر ... یا صدمه خارجیه مریض بقدام وصورت کج
در او وجه و ... رجسته و دوران نیز باز مانده و دهن صغیر و حرکات مفقود گردد ... حدس ...
که معضل بین الاطبا والمرد منفی گشته است و اگر خلع ... فقرات عنق بود علامات ذیل
مشهود گردد ... طرفی کج ... صورت ... طرف مخالف خلع ... گردد که علامات
آن ... وضع ... فی طبیعی در خلف عنق و تغییر شکل ... قدامی
عنق و ... استرخا در بعض ... معضل و دیگر پس از این حادثه ... گردد ... فقرات نمود
این آفت ... همیشه ... مقالات ... باید ... معضل ... خطرناک است

(۲۳) خلع عظم قص که ... اتفاق افتد

علامات — دران ... وجع ... کرده ... ف ... حرکات ... و تغییر
شکل مشهود گردد که عبارت است از ... ستون ... دو ... صنعین اولین
و ... آن ... و سایر ... کرده ... عظم قص نیز تغییر شکل ...
که جزء ... آن ... و جزء ... کرده ... از حالت طبیعی ...
و از طرفی ... گردد و مریض ... و ... در ... باید ...

... خود را ... و در همان حین ... دست ... دیگر ... عظم ... و آن ...
پس از آن موافق معمول جزء ... قطعه ... عظم قص را از ... تحت ... الا ...
روی قطعه ... قص ... التضاعیف و ضع ... و آن را ... بجهته —

(۲۴) خلع عظم ترقوه

و آن ... است اول خلع انتهای انسی ... آن و آن نیز ... قدام ... در خلف ... در
... خلع ... آن ... خلع معضل بین ... الاخرم والترقوه و این قسم خلع ...
... ترقوه ... آن ... است و این ... قسم اخیر
... الوقوع اند —

خلع انسی قدامی — علامات — در موضع ... است ... عظم ...
در قدام عظم قص ... گردد ... درحالت ... که ... ترقوه بقدام
... مایل ... کرده ... حرکات ...
... و ... کوند —

خلع انسی خلفی — علامات — ... مایل ... عظم ترقوه بطرف
... ساختن ... گردد ...
... حرکات ... عارض گردد —

خلع انسی و وحشی — علامات — شانه قدام و دراز میل لقمه و مرتفع کرده راس منخفض گردد
اعراضی که مشابه در تحت قص لقمه و در روح کتف و درون آن حادث گردد تا نازل شده
و کلیه به ایام گشته گردد و دفعات کتف و سطح کتف —

علاج — در خلع انسی قدامی باید شانه را کتف لقمه را بانگشتان بزانوی گردد و راجعه آن را
خارج در دو کتف ربط در خلع انسی خفی را از او دوی تنور برای تکیه و لقمه و شانه را بالا
گرفته خارج و کتف مربوط اگر خلع در طرف فوق باشد آن طرف علم را تقدام و داخل
در دو سمت پیچیده در خلع انسی خلفی شانه را خارج در دو کتف لقمه را دقت صعود نزدیک
علم نزده. اعراض فوق راجعه و همیشه حسب الحکم عمر لقمه باید با ذارع مای لازمه
دلالة موضع را تعیین و دلک و مداوای کنند —

خلع وحشی فوق اخرمی — علامات — در عصبی صورت خلع خلفی ماننده ای سبب بارید
موضع ظاهر گردد پس از آن بر آن کتف و در ترقوه و تحدید قطعات الظهری در جزء اعلای شانه
دفع در کتف تا با آن در روی این بر آن کاملا شده جلو شانه هموار گردد. در دو و در
قدام یا در خلف رانده اخرم داخل گشته و بازو در طول بدن آویزان گردد علاج بازو را
بتنظیم لقمه آن را بنوعی در خارج و کتف بر شده و در عین حال ترقوه را بطرف زیر بالا
بالای آورده تا خلع رفع گردد. و لیکن فتق در الزوایا تقریبا هیچ وقت نیست —

(۵) خلع اعلی مفصل شانه

این خلع را به ده قسم اند اول خلع تحت منقار الغرابی تام یا خلع قدامی (قرین) تحت منقار
الغرابی ناقص سیم خلع تحت الترقوه یا بطرف انسی چهارم خلع بین منقار الغرابی یا خلع قدامی
دوم پنجم خلع تحت الاخرمی یا تحت شوکه و یا خلع خلفی —

(۱) خلع تحت منقار الغرابی تام یا قدامی — علامات — بر آمدگی طبیعی شانه منخفض در طرف
خلف هموار گردد بر آمدگی اخرم در خارج واقع و بر آمدگی مدور راس عظم عضد در گودال
زیر بغل در زیر مایل بطرف در داخل گردد و دست گشته. ترقوه از زیر حرکت وضع بازو
و کت در زیر در سینه بخارج سمت مایل تا به زیر با رو منعطف کمی تنور بر آن کتاب
عضو گردد و دلالت خفیف ارادی بر روی آن و دلالت آن که طبیب بعضی را بسیار موضع و تشخیص
(۲) خلع تحت منقار الغرابی ناقص — علامات آن تقریبا بعلامات مذکوره در خلع
سابق است و لیکن اکثر آنها را در اینجا —

علاج — چنین تا همه حسب تدابیر خلع المحرکات تحت مفصل شده باید پای
و زیر تا عضد را محکم بر سینه تا آن که ساعد روی بازو منعطف و از آنجا باید دست
محکم کنند زیر بازوی مریض عضو دلیله و در وضع آن را کشیده از عمق تا خلف
عبور کرده و حسب جنگیری و تطبیق باید جراح در طرف و عضو و عضد را کشیده

یک دست را در گودال ابط روی راس عظم کتف و دست دیگر را بروی آرنج ملایم وضع نماید آنگاه
اعمال کشش نماید که نتیجه راس عضد از طرف حفره وقایع نموده جهت حرکت ذراع
راس عضد باید با حرکت آرنج را پائین آورد با آنکه اهمیت مضاعف را به این طریق قوی دارد
که هر دو دست را در گودال ابط قرار داده و در شست را متحد نموده اول دفع نماینده
قرار قاعده برای دو دست در گودال ابط قرار باید عمل نمود که با زور مرتفع نموده قدمی
در روی برآمدگی طبیعی شانه و ابطه تعادل نموده بکف دست ... با شانه یا فاصل نماینده
اگر راس عضد نتیجه مسکن منتشر گردیده باشد باید حرکت زمانی را در عضد نموده
باید لوس موانع که در زیر بعضی مرضی قرار دارند دور و رابطه رکبه را یک قاعده
قاعده دیگر گوئی اعمال نموده ... تحت عمل حرکت دوری از قواعد
در باز اعمال نموده که آن رابطه راس عضد مختلف وقایع حرکت نموده وکف تو میتواند
حرکت دوری ... اعمال نموده با زور ... نوعی مرتفع نماید در آن تا ۱۵ روز
با زور را بدون حرکت نگاهدارد -

(۳) خلع تحت ... خلع تحت - علامات - عبارت از ... که
شانه ... عضد دالی ... ... الم و ... تحت ترقوه
شانه ... راس عضد در ابط و ... واقع شود دست طبیعی دارد

حد به قدامی ... گردد آرنج ... ... حرکات ارادیه ... دورتر ممکن
دل ... موضع از ... دست ... باعث دفع ... گردد ... آن ... ...
تحت ترقوه است -

(۴) خلع تحت ترقوه یا خلع بجانب قدام و داخل - علامات - برآمدگی عظیم در
گودال تحت ترقوه و ابطه راس عضد که با آن ... است مشهود گردد دست کوتاه آرنج
کوتاه ... دائمی ... حرکات ... اوقات ... ممکن گردد
تعیین - ... تحت ... دارد ... ... در آن دو
... در راس عضد ... که ... عضد را ... نماید - ۲.

(۵) خلع ... تحت ... - علامات - شانه ... دو ... ... در آن
... ... که ... در تحت ... ... راس عضد
... وقایع اعمال برآمدگی عظیم ... طول عضد ... طبیعی ... حرکت
... ... آرنج در قدام ... واقع شود و حرکات ... باید موضع
تعیین - باید موانع با ... راس عضد ... در ... را در ... طبیعی
شانه ... با آن در اعمال حرکت ... ... نماید ... طریق
آرنج را با ... مرتفع نموده ... -

(۶) خلع مفصل آرنج

خلع های این مفصل زیاد و [?] قسم اند تام یا ناقص و اغلب بطرف خلف یا بقدام منفصل باشد مرفق یا زند آن

و نیز بطرف داخل یا خارج و اغلب یکی خلع با چندین قسم خلع عارض گردد –

(۱) خلع تام زندین بجانب خلف (بسیار کثیر الوقوع است) علامات – زائده یک بسیار نمایان

مرفق در خلف و در حقیقت [?] زائده یک [?] عظم عضد واقع [?] در جزء وحشی آرنج زائده یک

زند اعلی [?] کرده و در وحشی حرکت دوری از وحشی [?] قدامی دست بزند انگشتان

حرکت کم و محسوس کند رأس عضد در تحت [?] انعطاف آرنج زاویه کرده از طول دست

کاسته و ساعد قدری منعطف بود بازو [?] دارد و حرکت دوری کم شده و [?]

الی [?] و [?] حالت [?] حرکات [?] بسیار [?] –

(۲) خلع ناقص یا خلع بطرف خلف و خارج – علامات آن تقریباً علامات قسم مذکوره و بجای

[?] و علامات مخصوصه آن عبارت است از زائده [?] مرفق در [?] [?] که بطرف وضع

در تحت بازو [?] تمام [?] است و نیز زائده [?] ناقص [?] بجانب خلف ظاهر گردد

علاج این دو قسم خلع – در ساعد منعطف یا غیر منعطف [?] اعمال [?] و با انگشتان

مرفق [?] ساعد را [?] بازو منعطف کنند و [?] دست اعمال [?]

در [?] حرکات [?] ساعد را [?] [?] [?] [?] ساعد

چپ [?] در [?] انعطاف آرنج قرار دهند و بعد از اتمام عمل [?] بازو [?] جبیره عضو را

از [?] تا ۱۵ روز نگاه دارند –

(۳) خلع تام بطرف خارج – نادر الوقوع است – تغییر شکل در این خلع عبارت است

از [?] قطر [?] موضع [?] که [?] عظم ساعد در سطح [?] بازو [?] [?]

[?] در سطح [?] ظاهر گردد و [?] مرفق سطح منبسط [?] [?] [?] گردد

[?] و ساعد [?] حرکات [?] دوری [?] و [?] [?] [?] [?] [?] است

علاج – [?] دست عظم عضد را گرفته و [?] ابهام [?] مرفق [?] آن را ابتدا

بطرف داخل [?] بقدام [?] پس از آن [?] [?] [?] و جبیره و بازو را

جبیره موضع [?] –

(۴) خلع ناقص بطرف خارج – نادر است – علامات [?] موضع [?]

[?] [?] [?] [?] در [?] [?] [?] [?] [?] گردد [?] –

[?] و [?] [?] بطرف خارج [?] علاج ساعد را [?] [?] [?] [?] [?]

[?] [?] [?] و بطرف داخل [?] –

(۵) خلع ناقص بطرف داخل – علامات – [?] [?] [?] در خارج

[?] [?] در تحت آن [?] [?] [?] [?] در وسط آرنج و [?] بطرف قدام

جز آن است که مانند حالت تقبض و کلابات حرکت دوری ممکن است ساعد هم تغییر شکل داده

مقطوع — عمل قوا در ساعد عرض دارند و در آن انگشتان در دست را در حالت انعطاف بازوی [illegible]

در هم انداخته — و بعد از ابهام سطوح قطام را در هم دفایع فرق دهند —

(۴) خلع طرف خلف دو عضو — علامات — محور عضوی در جهت کاپ و در درفع دکمه آن

در جهت در طرف خلف ملاحظه زائده اعمال شده گردد مرفق ساکن [illegible] طرف داخل

بعد قوت است که در ساعد تقبض و کلابات حرکت دوری کار است معالجه و داد در خلف

ریش قرار گرفته و انگشتان دو دست را در موضع انعطاف بازوی [illegible] ابهام

روی مرفق تکیه داده و آن را به طرف خارج و قدام پیش می‌برند و [illegible] دست [illegible]

(۵) خلع قدام — بسیار نادر الوقوع است —

(۸) خلع خلفی زند به بعض افراد — علامات — ازدیاد قطر عرضی عضو از طرف قدام به خلف در جهت

خط عصب [illegible] در جهت مرفق در خلف شده [illegible] طرف اسفل ساعد [illegible]

[illegible] ساعد [illegible] حرکات [illegible] معالجه — [illegible]

در طرف اسفل ساعد که کلابات حرکت دوری کار است [illegible] انگشتان را در قبل انعطاف

دست در هم [illegible] و شست را [illegible] مرفق تکیه داده و آن را به قدام و تحت پیش می‌برند —

(۹) خلع [illegible] زند اعلی طرف قدام — علامات — [illegible] زند اعلی در [illegible]

انعطاف

انعطاف دست کمی واسطه حرکات تغییر داده شده گردد که در جهت مقعر و ساعد تقبض [illegible]

در حالت حرکت دوری ممکن است معالجه ساعد را کلابات حرکت دوری به کاپ آورده

و با شست [illegible] از قدام جهت برآمدگی زند اعلی متمایل [illegible]

باز در جهت خارج — کلابات نیز منعطف نگاه داشته است —

(۱۰) خلع [illegible] و ناقص زند اعلی طرف خلف — علامات — تغییر شکل در طرف خلف [illegible]

[illegible] در جهت انعطاف دست و [illegible] شده [illegible] ساعد

کلابات حرکت دوری [illegible] حرکت دوری [illegible] معالجه باید [illegible]

در [illegible] دست [illegible] حرکت دوری [illegible] آرنج را [illegible] است

گرفته و بعد ابهام [illegible] زند اعلی [illegible] در [illegible] کشیده

و [illegible] رأس موضع را [illegible] —

(۱۱) خلع زند اعلی طرف خارج — علامات — برجستگی [illegible] زند اعلی در طرف [illegible] آرنج

[illegible] برجستگی در [illegible] شده [illegible] منعطف و کلابات حرکت دوری

دوم [illegible] حرکت دوری [illegible] معالجه [illegible] در ساعد تقبض [illegible]

قائمه باید [illegible] دست زند اعلی را با [illegible] ابهام به طرف داخل ببرند —

(۷) در خلع‌های [illegible]

خلع های مقدم یا بطرف قدام و یا بسمت خلف از علامات خلع خلفی عبارت از این برجستگی است

که در سطح خلفی ساعد محدب و مقعر صف اول عظام رسغ است و در قدام برجستگی از انتهای

زند زیرین شده گردد ساعد در انتهای اصبع و مفصل کوتاه و دست منقبض و قابلیت حرکت عضو

خلفی و علامات موضع از علامات خلع قدامی عبارت از این برجستگی که در قدام در ده [illegible]

میزان [illegible] در خلف و کاهش عضو دست و انگشتان کالت انقباضی باقی مانند علاج [illegible]

در ساعد [illegible] [illegible] را در عظام [illegible] طوری که مقدم را با تمام دست گرفته

و با ابهام فشار آورده و رسغ را بجای خود و طرف مخالف خلع جیش [illegible] —

(۸) خلع های مفاصل بین رسغ و سلامی ابهام و ما بین مفاصل سلامی

این خلع ها یا مرکب یا ناقص یا خلفی و یا قدامی از خلع خلفی کثیر الوقوع و علامات آن عبارتند

از بر آمدگی [illegible] در سطح کف دست [illegible] و برجستگی راس [illegible] عظم رسغ [illegible] و در سطح پشت

دست [illegible] ابهام قصیره اولی

سلامی آن بطرف خلف برگشته است [illegible]

و سلامی [illegible] کالت انقباضی است علاج — [illegible] این خلع [illegible]

[illegible] ابهام را

کالت [illegible] بطرف قدام [illegible]

آن

آن را با تمام دست گرفته و ابهام [illegible] سطح منخلع گذاشته و [illegible] خلع [illegible] تمام [illegible]

مذکور است و ما [illegible] خلع های قدامی نادر الوقوع از خلع های مفاصل [illegible] بطرف خلف

و یا در قدام روی [illegible] در حالت اول در سطح پشت دست برجستگی که رابطه راس سلامی منخلع

مفاصل [illegible] شده گردد [illegible] در سطح کف دست [illegible] برجستگی

سطح پشت دست [illegible] در همان سطح پشت دست [illegible] در خلع

قدامی [illegible] برجستگی سلامی منخلع است در سطح پشت دست و برجستگی [illegible] سلامی

غیر منخلع است [illegible] در سطح کف دست عکس این تغیرات [illegible] علاج در

سلامی دیگر را کشیده در راس سلامی منخلع فشار وارد آورده —

(۹) در خلع ورک

(۱) — خلع خاصره ورکی یا خلع خاصره یا خلع بطرف فوق و خارج علامات [illegible]

[illegible] کودال خاصره [illegible] عظیم [illegible] قدام [illegible] در [illegible]

کودال [illegible] در جسته [illegible] راس [illegible] در [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] گردد [illegible] و کالت [illegible] علاج [illegible] منخلع

بطرف [illegible] منخلع را [illegible] خاصره [illegible] در آورده

و ساق [illegible] [illegible] احداث [illegible]

کشیده ران منفتح را بسته و دوران دوری که عمده آن است در وقت زانو به سینه دارد

عرکشش را با هدایت از طرف محور عظم فخذ که در خلع مذکور در این است محور دارند —

(۳) خلع خاصره عانه یا خلع بطرف قدام و داخل — علامات — راس فخذ در حوالی سیاس

خاصره عانه یا در عظم عانه است و اعراضات زحسبکه درک نمود ران حاضر و در الیه فرو رفته

نمایان گردد طرف و قطر عظیم منفسط و تقدیم نمی‌شود است طول عضو زیاد یا کم شده است

و عضو وضع و حرکت دوری بطرف خارج در آمده است علاج عرضی را به ثبت و با ضیق

و ساق را از ... را از جهت طول ... و عضو را در عضو ... باید

بطرف با به محور داشت —

(۳) خلع ورکی یا بطرف تحت و خارج و خلف — علامات — راس عظم فخذ در حوالی

سیاری و دانی ... است که در ... واقع است و طرف قطر عظیم در قدام

در جسبکه راس فخذ در ... که ... شده کرده ... در خلع ... ران و طرف قطر

عظیم بطرف داخل است در ... انقباض عضو ... و در ... ما طول ... گردد

ران ... است علاج مانند علاج ... است —

(۴) خلع در ... در ثقبه ... یا خلع بطرف تحت و داخل — علامات

راس فخذ تمام در ثقبه ... واقع است الیه ... و ... الیه ... آمده ...

در فوق الحق و دو فانی ران مت ... عضو عقب رفت آنها ... تر شده است

تقویت و بسط و حرکت دوری ... معالجه با تنبیه و تقبض عضو ممکن است علاج در خلع با تقبض

ران را با قوت بطرف خارج ... و در همین جهت اعراضات ... خفیف ... ما ...

با راست ... راس فخذ ... علاج خلع تام ... آن علاج مذکور در ... است

باضافه ... که ... باید ... داشت که ... در ران ... باشند

و ... را وضعی که ... باشد که مانند حلقه شود و علاج آن ... کردن ... است

و اعراضات ... —

(۱۵) خلع عظم رضفه

خلع عظم رضفه ممکن است اتفاق بطرف خارج باشد علامات ... در موضع رضفه ...

عظم رضفه بطرف خارج رفته در ... آن ... رباط رضفه از جهت ... داخلی ...

... شده ... و ساق ... است ثانیا بطرف داخل علامات

... تغییر ... در جهت داخل ... در جهت خارج ... گردد

علاج — ساق را ضبط ... و ران را ... [illegible] ... اولاً رضفه را

داخل ... و در حالت ... رضفه را از داخل بطرف خارج ... دارند

(۱۶) خلع ... [illegible]

نوع اول این قطع عبارت است از اولاً قطع بطرف خلف علامات رجسته که مهره‌ای قدری [illegible]
در جسته که مهره‌های نقطه کوری تکیف در صفحه [illegible] واقع است و مهره که سطح فوقانی آن رو بجانب است
ساق کند. و با کمال [illegible] بطرف بالا [illegible] است علامات - عمده را در ساق و مدتی [illegible] در صفحه
واحدات [illegible] در جهت مخالف در سطوح منقعیه قلم قد و نقطه کوری مینماید ثانیاً
فوقانی علامات و صفحه [illegible] واقع در [illegible] و از قدر [illegible] نمودن [illegible] تغییر رو بجانب است
شده و ساق تغییر کند ثالثاً بطرف [illegible] علامات رجسته قلم قد بجانب در جسته‌ها
نقطه کوری [illegible] و صفحه بالای بطرف انسی است رابعاً قطع بطرف خارج علامات این قطع
عکس علامات قطع ثانی است علامات - این قطع را این قسم [illegible] اندازه در واحدات
[illegible] مینماید و [illegible] اجزاء منقعیه را بطرف مخالف [illegible] و بهتر این است که همیشه
در این موارد جهت [illegible] عمده در هیچ جهت استعمال نمائید -

(۱۲) نوع [illegible] - یا قطع منفصل نقطه کوری [illegible]

این قطع کثیر الاتفاق و غالباً همیشه [illegible] است و همین جهت [illegible] و [illegible]
آن را معین کنو [illegible] آن را بالقوای منفصل [illegible] و این قطع ممکن است اولاً
[illegible] علامات [illegible] رجسته که [illegible] بواسطه قدرت این دو رجسته که دیگری
که از [illegible] قلم کبیر حاصل شده است شده‌ شود [illegible] با حرکت [illegible] در بجانب [illegible]

کنار [illegible] آن [illegible] و کنار [illegible] آن بجانب فوق است ثانیاً قطع بطرف خارج علامات
در کنار [illegible] منفصل در جسته که شده [illegible] که [illegible] و دیگری بواسطه قلم کبیر
حاصل شده است [illegible] با حرکت [illegible] مانند کنار [illegible] آن [illegible] و کنار
انسی آن بجانب فوق است ثالثاً قطع بطرف خلف علامات رجسته نقطه کوری
در قدام و [illegible] قطع [illegible] در خلف شده [illegible] سطح [illegible] و [illegible] طولی گردد
این قسم قطع [illegible] با [illegible] است رابعاً قطع بطرف قدام علامات [illegible]
و قطع رجسته که [illegible] شده گردد و [illegible] و بطرف [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible] باشد که [illegible] است و [illegible] طولی گردد [illegible]
قسم دیگری از قطع در این موضع [illegible] گردد که قطع بطرف [illegible] است و [illegible] بواسطه حرکت
دوری قطع بطرف خارج گردد علامات [illegible] را در [illegible] ساق با [illegible]
در قسم [illegible] دارند و سطوح منقعیه را در جهت مخالف [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و استحکام
عمده [illegible] در هیچ جهت استعمال [illegible] -

(۱۳) نوع [illegible] - قطع [illegible]

علامات - در سطح [illegible] با رجسته که [illegible] قلم [illegible] شده گردد قسم [illegible]
[illegible] در کف [illegible] ملاحظه [illegible] اوقات [illegible] این قطع [illegible]

واجزای فاسده در علاج رجحیت حاصل کرده علاج - رد این قسم بیمار مشکل است ولی اگر بیمار کرده

کرده شود عمل رد ممکن گردد همین طرق که قطعه دفن در شد رد بیش کمی در جهت مخالف علاج نهند

ولی بیماران ذو سیر موجود بمقدار عمل ابرا فقط در دفع ورم کوشیده بعد از علاج ورم عظم کسر را

مرتفع و ممکنان وضع رد فاسد و در صورت معیت جراحات مکمل ابلات خود عفونت کلی ابینه

(۱۴) خلع عظام مشط قدم

علامات - رجحیت متضمن در سطح پشت یا در آخر کف پای او مار رجمندت باسطه و صعود

اصابع قدم بطرف دو پشت بود گردد و قدم کوتاه شود علاج - رد این قسم نیز مشکل است

ولی معمر آرامش موطراق بطرف عمل که مخالف را در دفع بعضی ساق پاوطی را در انتهای

تحتانی قدم احداث نمایند و بعد رد باید رد در صفت عظام منقطعه رجعته الطرف کاف ذکر کرده اند

در کسر عظام

تعریف - تفرق اتصال عظم را کسر نامند و کسر عظام بر دو نوع است که بعضی ذکر می‌شود

چون عظم را بواسطه ریم شدن یا واسطه طوری و یا بسبب نرم شدن سست و ضعیف گردد ممکن است

بواسطه حرکت یا بسبب وزن بدن شکسته گردد و این نوع کسر را کسر ضعف نامند و سایر اقسام

کسر را که بواسطه ضرب خارجی حاصل گردد کسر ضربی نامند و این اسباب خارجه یا فقط باعث

حدوث شقاق در عظم شود یا باعث جدا شدن جزئی از عظم و یا موجب تفرق کامل

یا چنین

یا چنین اجزای عظم کوفته اعم از ان که در جای موضع صدمه این حالات اول دیده شود

موضع مختلف المجری ازان دو حالت اول که را جدا بسطه و در حالت ثانیه آن را کسر با واسطه

یا ردی نامند گاهی عظم در شدت قبض و گاه بطور مایل شکسته گردد کسر را تام گویند در صورتیکه

در تمام ثخن عظم حادث شده باشد یعنی در تمام قطر عرض آن در صورتیکه منقسم یا خمیده شود

شده باشد و صدمات کسر غیر تام یا ناقص یعنی فقط در جزئی از قطر عرضی عظم حاصل شود

کسر را بسیط گویند در صورتیکه با آفت دیگری مصاحب نباشد و مرکب نامند در صورتیکه

علاوه بر کسر عظم آفت مخصوصه التذکر دیگری در اجزای لینه و مرتبط روی داده باشد

که جوف آن علت از مفصل معالجه مخصوص است دیگر را فه القطعات نامند در صورتیکه

اکثر آن مجموعه جزء منقسم شده باشد و اجزای دو موضع یک گنبده و مرض شده باشند

و این قطعات عظم مکسور را کسر ریزه عظم نامند در کسر ممکن است اجزای منفصله عظام طولانی

از طرف طول تغییر مکان دهند یعنی بر روی بعضی دیگر واقع و یا احداث زاویه نمایند

و یا بالاخره بسبب حرکت دوری تغییر مکان دهند معانی بگویند و چون کسر در عظام قصار

و مسطحه یا در انتهای عظام روی دهد ممکن است جزئی از ان عظام تغییر مکان دهند و بعضی

ازان اجزاء متصله داخل در نسج اسفنجی گردند -

علامات عمومیه کسرهای بسیطه - عبارت است از درد ترشح خون یا مصاحبت یا عدم مصاحبت

نگاه‌ای فوق مرد ... و تغییر شکل اعضای ماوف که گاهی پیدا آید، که محدود عظم و وضع خاص رابطه

... و تعرف‌ها یکی از علامات عمده کسر عظام صوت مخصوص است از موضع اجتماع ...

آن را با زبان فرانسه کرپیتاسیون نامند (که عبارت است از صوت متمیز که رابطه ...) ...

شکسته حاصل گردد در صورتی که عضو ماوف را حرکت دهند و وجود این ... ممکن است

... اجتماع معدوم گردد و یا بعضی از حس لمس آن را تمیز داد ... باید ...

اعضای ماوف را گرفته و مجروح حرکت دهند که قطعات شکسته ... کنند) علامت ...

... کسر عظام عبارت است از قابلیت تحرک غیر طبیعی عضو در جنبه‌ای که قطعات شکسته ...

امکان تحرک ... از عضو که عظم شکسته در آن ... و حرکات غیر طبیعیه عضو ...

... دارند ... عبارت است از ... علامات ... کسر عظام ...

اعضای ... بسبب عظام شکسته ... سطح عضو مجروح ... عبارت است از ...

... کسر عظام ... بسیط ... کسر عظام ... علامات ...

تشخیص تفرق ... کسر عظام ... [illegible]

... [illegible] ... علامات مخصوصه ...

... حرکات ... در حالت ... باید ... کرده

... را با ... حرکت دهند ... و حرکات غیر طبیعیه ...

مجروحه

مخصوصه است و نیز در این وقت صوت ... با کمال سهولت حادث گردد

... کسر عظام ... با اتصال عظام شکسته حادث ... باید رابطه ... عظام

... در عظام ... در حالت ... باید در وقت شکستن عظم ... در

صورت عدم امکان ... از عضو ... قطعه شکسته است ... باید ...

... عظم حادث گردد ... یا حادث ... و ... الیه است ...

... باید ... و ... و ... باید ... است ... باید

رابطه ... اطراف عظام شکسته ... در این ...

... است ... در ... حالات ... کسر عظام

... است ... که ... عضو ... و ... آن را

... کسر عظم ... است که ... عظام ... که ... در ...

... باید ... لازم است که ... قطعات شکسته ... در

این ... که ... از حالت ... باید آن ... را ...

... از این ... که ... را ... که

... لازم است ... را ... و ... این ...

... باید ... قطعات

ممکنه مجالات تماس باقی مانده و تا چهار پنج روز تدابیر غذائیه و مراقبت مجروحین را در حق مریض
باید ملحوظ داشت ولی مریض را نباید از حالات خطرناک مستقیمه بیمار مستحضر نمود و در صورت بستری
کشتن مریض باید مواظبت نمود که ابدا مریض موضع ناخوش دست نزند و آن را کاوش نکند
و باید در نقاطیکه آلت قاطعه را اجتناب نمایند و معطل نمی شود در همین قسم در روی محل ضایعه
ظلمی مجمع دفع کرده و ارتباط اماله با عملیات جشن مینماید در صورت وجود سراغ
گانگرن مرکبه در التهابات — گانگرن ممکن است با اتفاق مضاعف گردد در همان
حالی صورت گرد و یا در هنگام استعمال آن حادث شد از دامن آفات است
بودن تقدیم معرفه و اقدام عملیات جدید. مخصوصه می شود ترکیبات گانگرن بتند
که در شی و در حالم و جراحات بسیطه و جراحات اسلحه آتشی و جراحات حاصله
از قطعه عظمی عملیات این ترکیبات عفونی و مسمومیت که در ابتدا باید تدابیر ضد عفونیه
دفعه وارد نمود بجزای دقیقه تماس نمود و در صورت وجود گانگرن قطعیه و با ... حول
صورت عفونی نسبتی صورت حاصله از حیطه های گانگرن که در کیسه و در موجب ظهور آن گردیده
قرحه در عمق و در محل کنند علاج نمیشود همان تدابیر مذکوره است و هر گونه عملی که
باعث صدمت گانگرن گردد در حوالی موضع ناخوش داخل از آن صورت ظهور خصوصیات
عفونت گردد و نیز قطعی اعضا ممکن است مقدم گشته باشد انزوای عمیقه و یا در ای کل جراحی

ظاهر کند و نیز ممکن است در مقطع قطع و تشنج دفعتاً دیده شده و این عمل را باید با تدابیر
معمول نوع ثانی داد که لازم باشد تدابیر ضد عفونیه عمل کند چون از راه تشنج تقدم
تقدم عمل کنیم این گانگرن دیگر ممکن است عارض گردد —
(۱) — گانگرن حجیه — علامات — علامات این نوع گانگرن بحسب ترکیبات و شدت آن
مختلف گردد علاج — باید علاج موضعی یا عمومی بحسب علامات مجری داشت اگر پس
از حدوث گانگرن علامات ضعف و تبخ و اضطراب و احتمال خطر ظاهر گردد باید از خارج تب دار دو
۲ اوقات داشته و از داخل مقویات و اشربه مقویه مجموعه داده شود آن تحریک نمود از او نیز اوقات
و دیگر پس از گانگرن هیجان عمومی و علامات حرارت غیر طبیعیه عصبیه و تشنج و یا
ظاهر گردد در اینجا لازم بود که بدون تحریک دیگر از موضع مضاعف با گرم آب و دیگر ادوات
زود دیگر موضع مشهود نمود و تمهیدات خارجی مقابله از عمق تیغ ظاهر نمود بعد
طرفین با تسهیل اقدام نمود جهت انگیزاندن مریض را در مکان مستحکم نگاهدارند و بعد ازای
محکم دفع نموده و در موضع ناخوش قطع عمیق ترکیب آهک که پیمانه و محفوظ جلو
دفع موضع دیده گردد مسه آن را از عمق آن هم الحقه لب این جراحات را
کنار نرمه داخلی طرفین را با موضع دفع نموده و جهت این عمل باد دست چپ
محیط گوی طرفین را گرفته و در جهه یا بدین جانه آن ملایمت و دهند و با دست

احداث حرکت دورانیه از راست بچپ در ناحیه در ابتدا باید حرکت اطرافی را از آن برقرار

حرکت بدهیم تا آن که الصاق طرفین تحت ورود. بازکنند وقتیکه تا قطعه مرکزی طرفین را

بیرون کشند. وبعد حرکت را حتب بدهیم. شدن قطعه ظاهر به علم حمله در ناحیه و اعمال

واحتیاط ضربی دفعه آلت را بیرون آورده و حفظ موضع را ناحیه تا آن که قطعه داخل علم

بسته و در عمل بین قطعه از ترشح و عمل لیلیه خفیف شستی کرده آن وقت باید طرفین را

بیرون کشند. و پیچ پلیه را در دو قطعه مرکزی فرو برده و با آن قطعه استخوان را بیرون کشند و در آن

همین طریقه مذکوره در عمل نیز موضع عمل را با انسرین را مجروح نشت و اگر لازم است با جا

عمل شکل اطراف استخوان را سستی و ملایم بخت کرده بین آن با قیچی یا با واسطه بیرون

آن وقت قطعات عظمیه را از موضع خارج ناحیه تا آن در بام انقطاع و بیرون آن (۴)

جراحت را التهاب لیغه و جلب آله در بانداژ ان وضع کرده و تا اینکه خوب بکار برند -

(۳) کسر مکرر بعض - علامات - علامات انسان هم ضعیف و قابلیت حرکت در قسمی از ترقوه

شکسته نفع و سستی تطابق علامات کسری که در اوائل علم کسر بعض عادت شده است

و با درک عدم این علم در موضع در اقدام مجاری ریعه و عدم قابلیت حرکت منع بعض

عادت کرده لکن کلفه نمیکنند. را باید بواسطه تدابیر جبیره بدون حرکت ناحیه را عمده

واحتیاط مریض باید نماید و تا نتیجه نفع بخشد -

(۳) کسر قلم قص - علامات - بعینها همان علامات عمومیه کسر عظام است و معالجه آن

نیز همان معالجه عمومیه است اما تشخیص صحیح باید آن را است -

(۴) کسر ترقوه - اولا ممکن است انتهای وحشی این عظم منکسر گردد و علامات آن

علامات عمومیه کسر عظام است ثانیا کسر قطعه وسطی این عظم و علامات آن عبارتست

از زوال برآمدگی ها شانه و قرب آن عظم قص دور و قطعه وحشی عظم و بر آمدگی

قطعه انسی آن و در کتف آن بر دو قطعه مذکوره آرنج بدن مریض بجانب

ناحیه خم کرده معالجه این که لباده ممکن است و بستن قسم باید عمر لیف در هر ناحیه

نشت و را کرده و در کردن اطراف مریض و ضع ناحیه و قطعه منکسره عظم را

بطرف عقب و خارج و دوش را داخل مریض را به قدر ممکن در تقریب ناحیه

و این طریقه قسمت و قابل عظم قطعه را در محل خود ناحیه و در همان حال که دقیق

هر دو شانه ای مریض را بجانب عقب بو آلات اندر حت سالی لکه ها

این کرده اتصال در ناحیه و لجمه ها و ضیق شبیه و بهتر آن است که با دو در بین

حب معمولی که در کسر همان موضع عظم را به جبیره یا در بستن که مریض آنجا

و بستر و آله باز فقط تشخیص متعارفی دارند -

(۵) کسر اضلاع - علامات - در عمده حالت وجع در ناحیه قطعه مکسور

وحرکات غیر طبیعیه ثبوت بهم [illegible] — این گونه کسر [illegible]

ابتدای عظم است و بعد از آن [illegible] با ذات الجنب و ذات الریه است

علاج باید که [illegible] موضع را بحرکت نگاه داشته و [illegible] و مداومه این کارها بشود

(۶) کسر عظم کتف — علامات — احساس درد کرده که [illegible] حرکات بازو

ثبوت بهم — علاج باید [illegible] عضدی را [illegible] —

(۷) — کسر ای فقرات عنق و ظهر — علامات اعضائیکه در تحت موضع

ماوف اند فالج واقع [illegible] ممکن است [illegible] و [illegible]

و [illegible] را [illegible] [illegible] بطرز [illegible] کرده [illegible] [illegible] کرده علاج

[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] را بجا بیاورد و باید [illegible]

با آلات [illegible] که از [illegible] آهن ترتیب داده باشند بحرکت [illegible] نیز

علاوه بر آن تدبیر [illegible] کسر عظام را باید نگاه داشت —

(۸) کسر عضد — ممکن است که کسر او در طرف اعلای این عظم حادث شود

و آن نیز بر چند قسم است اول کسر [illegible] منفصل [illegible] عضد علامات

نیز [illegible] موضع [illegible] [illegible] که هر جزء [illegible] عضد [illegible]

[illegible] منعطف [illegible] باز [illegible] منقبض [illegible] باقی ماند [illegible] کسر [illegible] منفصل

باکر

باکر [illegible] عضد علامات [illegible] قطعات [illegible] در صورتیکه [illegible] [illegible]

[illegible] باشند و [illegible] قطعه [illegible] [illegible] [illegible]

ثانیاً کسر [illegible] عضد علامات — [illegible] [illegible] و اعمال [illegible] منقطع کرده علاج عظام

منعقده را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ثبت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۳) کسر طرف [illegible] عضد — علامات — موضع ماوف از قدام [illegible]

۲ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انعطاف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باقی ماند (۴) کسر [illegible] عضد — علامات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] — باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] (جبیره [illegible])

کسر ای عظم عضد باید آلات [illegible] [illegible] آن را در اطفال صغیره تا چهارده سال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرکات [illegible])

(۹) در بیان کسر ای عظام ساعد

(۱) کسر [illegible] — علامات — [illegible] [illegible] (۲) کسر [illegible]

علامات [illegible] بطوری [illegible] [illegible] آن [illegible] در تحت آن [illegible]
[illegible] (۳) کرم [illegible] علامات — [illegible]
[illegible] علاج [illegible] [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] —

(۱۰) کرمهای غلیظ قد

(۱) کرم [illegible] آن — علامات — [illegible] بوضع [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (۲) کرم [illegible] آن — [illegible]
[illegible] علامات — [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] (۳) کرم [illegible] علامات —

[illegible] علاج مانند علاج کرم سابق است —

(۱۱) کرم غلیظ رفیعه

علامات — [illegible]
[illegible] (در [illegible]) [illegible]
[illegible] علاج [illegible] آن است که [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]

(۱۲) کرم غلیظ ساق [illegible] است

ذکر [illegible] کرم غلیظ [illegible]

علامات — این علامات [illegible]
علاج — [illegible] این کرم استعمال [illegible]
[illegible] استعمال کرده —

(۱۳) کرم غلیظ عنق

[illegible] آن [illegible] علاج [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] —

(۱۵) کتب اصحاب قدم

معلومات عمومی و مطالع نیز همان مطالع عمومی است . تحت الاساله ؟ طهران ... سنه ۱۳۰۰

... مرحبا ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه واشرف انبیائه المرسلین محمد وآله الطیبین الطاهرین الی یوم الدین وبعد این رساله‌ایست در کلینیک که دکتر فرانسه حکیم [illegible] مقرب الخاقان موتمن السلطان دکتر [illegible] بزبان فرانسه تحریر فرموده. واین حقیر خلیل ابن جناب مستطاب نواب موتمن السلطان میرزا عبدالباقی حکیمباشی در مدرسه مبارکه دارالفنون بفارسی ترجمه نمودم امید آنکه در مطلوع طبع اهل دانش گشته از عیوبات آن چشم پوشیده و به تصحیح اغلاط آن بپردازند —

درس های کلینیک

کلینیک یا دستوریست که بواسطه آن شاگردان طرز معالجه مرضی را در بستری آموزند چه کلینیک بعینه همان بنا و تعلیم است که در معالجه مرضای متفرقه مریض مشخص است که مبتلا بمرض باشد و مرض اختلالات که عارض یک یا چندین اعضای بدن یا کاری یک یا چندین جهاز آن شده باشد گوید

هر مرضی دارای ابتدا و زمان ازدیاد وانحطاط است که ممکن است مرکب باشد

یا زمان

یا زمان انحطاط که منتهی بود سلامتی و حالت طبیعی گردد —

معرفت رفتار مرض را کنند ماطولوژی نامند که ممکن است دال بر ظهور یا بر عدم ظهور نوبات ازدیاد یا انتقاص شدت مرض باشد نتیجه آموختن زن مرض عبارت است از معرفت بدوام آن که ممکن است در مزاج مختلفه تغییر به غیر طبیعی یا تغییر باشد معرفت باسباب امراض را اتیولوژی نامند در اسباب که [illegible] شود از هوای محیط یا بران [illegible] داز مزاج [illegible] واعمال سابقه مرضی معرفت جزئی از طب را که در آن ۶

مزاج — حالت عمومی قوام وبنیان مخصوصه هر شخصی است که از آن ناشی میشود درجه قوای طبیعیه بدن و نظم زیاد یا کم کامل که در اجرای اعمال بدنیه مشاهده میشود [illegible] در مقابل اسباب امراض دارا است وامراض [illegible] مزاج جید آن است در صورتیکه تمام اعضا والات وجهازهای بدن در کمال [illegible] که در حرکت اعمال متعلقه خود را مجری دارند و[illegible] که باعث عدم انتظام اعمال بدنیه وقوای آن گردند موجب حصول انواع امزجه ردیه غیر جید برگردند

۷ مزاج عبارت است از تم

بحث می‌شود از تشخیص امراض معینه و تعیین علامات ممیزه مخصوصه که فیه
در مخصوص بعضی امراض و از بعض است تشخیص نامند علامات تشخیصیه
عبارت از علاماتی هستند که بعد از معرفت العلامات از آن مرکب می‌شود
و نیز بواسطه آن علامات حالات حالیه مرض شناخته می‌شوند —
تشخیص حاصل می‌شود از معرفت به طبیعت اصلیه یا مرکبه مجاری مرض و درجه
تغیرات آن و ترتیب تتابع آفات و علامات حالیه در مریض
ظاهر می‌باشد آنچه لازم می‌شود در بعضی امراض تشخیص مفروق
و مقایسه مجری شود نیز باید با هم سنجید آفات و علامات امراض
مختلفه را که کمال شباهت با یکدیگر دارند بسبب طبیعت خود است
از طرفی که در آن ایراد می‌شود از علاماتی در طبیب صفت آن
علامات می‌گردد و بنا بر علاماتی را که مریض می‌یابد با علامات متیقنه
طبیب استنباط می‌کند مشتبه نخواهد زیرا که این علامات را خود طبیب
ملاحظه و درک می‌نماید مرض این و مقصود عظیم‌تر باشد —
تقدمة المعرفة عبارت است از حدسی حاصل برای طبیب در باب
رفع مرض و در خصوص تغیرات که در مدت دوام مرض حاصل می‌شوند

و در باب دوام و انتهای مرض و علامات تقدمة المعرفة علاماتی اند که
دال بر حصول صحت یا مرگ اند —
از حیثیت دوام امراض را بدو نوع قسمت کنند امراض حاده و امراض
مزمنه مرض را حاد گویند در صورتیکه همراه با علامتی باشد یعنی
با حالت مرضی مشخص می‌شود بسرعت حرکت نبض و ازدیاد درجه حرارت
حرارتی و مرض قریب با زمان مرض است که معالجه آن بطول انجامد
و مدت معین اند یا زیاده روز و سه هفته دوام کرده باشند امراض مزمنه همیشه
باقی و سلسله‌دار و بدون تحریک اند و منتهی می‌شوند یا به مرگ امراض حاده
و امراض قریب با زمان اگر مهلک نباشند بواسطه بحران دفعی یا بحران
نمیه منتهی یا می‌گردند بحران دفعی عبارت است از تغییرات
فوری است و در بین دوام مرض ظاهر می‌گردد و بواسطه بعضی آثار مخصوصه
نمایان می‌شود از قبیل ترشح عرق وافر و نزف الدم کثیر و حصول رسوب
در بول و امثال آن که این بحران را کامل گویند در صورتیکه وجود مریض را
بحالت نقاهت در آورد و غیر کامل نامند در وقتیکه فقط باعث
تخفیف در مرض گردد در مدت بحران مریض باید زیاده با احتیاط رفتار نماید

زیرا که بدون این شرط ممکن است انتهای بحران موقوف و امر بود بحران ممیته
عبارت است از شفای تدریجی مرض امراض حاده اغلب بعض بحران دفعی
و امراض قریب بازمان مزمن بحران ممیته مرکردند بحران ورم داخلی در صورتیکه
مهلک نباشد عبارت است از تحلیل رفتن آن ورم و رجوع جزء عضو بحالت اصلی
خود بدون آنکه منجر بدمل شود نکس مرض عبارت از ظهور مجدد آن است
در زمان نقاهت یا کمی بعد از آن در صورتیکه مرض و سبب معالجه نشده باشد
و هر قدر از مدت نقاهت کمتر گذشته باشد احتمال نکس مرض بیشتر است
عود مرض عبارت است از ظهور مجدد آن پس از استقرار صحت کامله
نزولوژی شعبه ایست از طب که در آن گفتگو میشود از وضع اسامی برای امراض
و از معرفت امراض در تمام مواقع در آن فن و ملاحظه علامات و آثار
آن امراض در ابدان میته و نیز از تعیین و تنظیم اقسام مختلفه امراض و تحقیق
در اسباب آن ها در صورتیکه رابطه تقاضات ممکنه دست دهد تعیین آن اسباب ممکن باشد
مرض را بسیط گویند در صورتیکه علامات مشهوده منسوب بخلل واحد باشند
و مرکب است در صورتیکه علامات مختلفه چندین مرض با هم موجود باشند مرض را
اسپرادیک نامند در صورتیکه فقط یک شخص بدان مبتلا شود یا چندین شخص جدا

و متفرق و چنین مرض ممکن است بدون تفاوت در تمام امکنه ظاهر شود
بدون اثر عمومی یا وبائی مرض را آندمیک نامند در صورتیکه سبب آن
موضعی باشد و بنا بر این چنین قسم امراض در امکنه مخصوصه ظاهر میگردد
خواه در تمام اوقات یا در بعضی از ازمنه معینه نمایان گردند هرگاه مرض در
در زمان واحد چندین نفر از ساکنین مملکتی را مبتلا نماید معین است که سبب
آن عمومی است یا موقتی است و چنین مرض ممکن است که از آن مملکت
بممالک دیگر تجاوز نموده و یا در تمام عالم منتشر گردد ولی بواسطه انقطاع اثر
سبب عمومی برطرف میشود چنین مرض را وبائی نامند اپیدمیولوژی یعنی
معرفت اسباب و طبایع امراض وبائیه جزء عمده تاریخ طب است
مرض مسری مرضی است که بواسطه سرایت میتواند ظاهر شود نیز بواسطه
جسم آلی مخصوص (این جسم آلی را در این ایام ویروس و باکتری مینامند)
این اجسام آلیه بواسطه شخص بشخص دیگر یا از مکانی بمکان دیگر چون
بواسطه ملبوس و رخت منتقل شوند موجب ظهور مرض شبیه به آن گردند
و اگر این اجسام رذیه آلیه بواسطه هوا منتقل شوند امراض حاصله را
میاسماتیک نامند Miasmatiques. — —

فصل دوم – در تعیین امراض

جهت تعیین امراض در مرضای مختلفه نه مطلب لازم است که ترتیب در ذیل مذکور میداریم (۱) استعلام ماتقدم و وضع زندگانی مریض (۲) استعلام علامات (۳) استعلام از نظر (۴) استعلام از لمس (۵) استعلام از قرع (۶) استعلام از سمع (۷) تشخیص (۸) تفرقه المعرفه (۹) استعلاج

(۱) استعلام ماتقدم تفتیش میکرد اولاً سن مریض ثانیاً وضع زندگانی و عادات و منزل مریض و امثال آن ثالثاً امراضی که مریض سابق بآن مبتلا شده [illegible] است زیرا که موروثی بودن امراض در بعضی خانواده‌ها از قبیل سل و داء الافرنج و اقسام خنازیر و سکته و جنون و غیرها –

(۲) استعلام علامات – علامات بر دو قسم است اول علاماتی است که خود مریض احساس مینماید و از آنها شکایت میکند دوم علاماتی است که طبیب ملتفت آنها میشود بواسطه نظر و لمس و قرع و سمع که هر یک را علیحده ذکر خواهیم نمود

(۳) استعلام از نظر یا نظاره – بواسطه نظر بمریض طبیب ملتفت میشود بحالت مزاج و تطورات سنیه متعلقه بآن و بحالت لاغری و فربهی و بهیات و وضع بدن و به تغییرات عارضه باعضای ظاهره و آثار امراض سابقه

که اغلب باید از آن آثار میتوان تعیین نمود مرضی را که مریض در سابق بآن مبتلا شده است از قبیل جای لکه‌های قرحه داء الافرنج و سایر آثار بعضی امراض و مخصوصاً در ملاحظه ظاهر بدن در زبان و سینه و بطن بیشتر باید دقت و رسیدگی نمود از ملاحظه بزبان معلوم میشود که این عضو دارای باره است یا نه (باره عبارت است از مادهٔ چسبناکی که سطح زبان را میپوشاند) باره در مرضی ممکن است از حیثیت لون و صلابت و امثال آنها مختلف باشد مثلاً ممکن است باره خاکی یا سفید یا زرد رنگ یا تغییر رنگ و غیرها باشد زبان و اسنان را هم [illegible] هر گاه پوشیده شده باشد از باره نیل [illegible] که تقریباً بلون سیاه است و دندان را با اطراف [illegible] گویند در وقت [illegible] زبان منور شده باشد از باره خاکی که سبب [illegible] انضمام دائمه بود و چون [illegible] زبان [illegible] زایل است [illegible] مقصود آنست از [illegible] شده است و نیز ممکن است زبان مریض یا مرطوب یا خشک یا قرمز یا قهوه رنگ و غیرها باشد علی ای حال باره سطح زبان مطلقاً دال است بر وجود اختلالی در معده که با اغلب امراض همراه است در ملاحظه قفس صدر باید ملاحظه نمود شکل و بنای آن را و نیز باید ملتفت حرکات قلبیه و تنفس شد در حالت

طبیعی نقطه قلب محاذی فاصله پنجم بین الاضلاع واقع است و در مابین ضلع پنجم و ششم
غدری در داخل خط عمودی که از پستان مرور کند با علامت ضربات آن محسوس گردد ۱
نقب قلب سه شاخی در محاذی کنار قدامی ضلع سیم مابین محل اتصال قص با غضروفهای
اضلاع واقع است و نقب و پرده‌ای قلبی در فاصله مابین ضلع سیم و چهارم طرف
چپ واقع است (علامات امراض قلبیه و بعضی مطالب متعلقه بان را بعد ذکر خواهیم نمود)
بعد از ملاحظه تشریحی و ظاهری قلب باید ملتفت حرکات تنفس بود و از آن
هر حرکت تنفس مشترک است به دو زمان در زمان اول هوا داخل در ریه می‌شود
(ادخال نفس) و در زمان ثانی هوا از ریه بخارج افکنده می‌شود (اخراج نفس)
در حالت طبیعی حرکات تنفسیه بطور منظم و مرتب و بقیه الازمنه و بحصه اعیانا شده
در اطفالیکه بیش از یک سال نداشته باشند عده تنفس در هر دقیقه تقریباً
سی و پنج است در اطفال ده ساله ۲۵ و در سن رباق ۲۰ و در زمان شباب
۱۸ است حرکات تنفسیه در تمام اشخاص بنحو واحد نیست و آن را سه
نوع منقسم نموده اند (۱) تنفس بطنی (۲) تنفس بواسطه اضلاع تحتانیه یا اضلاع
کاذبه (۳) تنفس بواسطه اضلاع فوقانی و تشریح هر یک را در ذیل بیان میکنیم
(۱) تنفس بطنی — چون در اطفال کوچک و گربه دیده شده بود ...

تنفس

تنفس بطنی است نیز در وقت ادخال هوا شکم بخارج حرکت نموده برجسته
در آمده می‌شود و در هنگام اخراج نفس شکم پائین می‌رود و در این قسم تنفس
اضلاع ساکن و بیحرکت اند (۲) تنفس بواسطه اضلاع کاذبه این قسم تنفس
مخصوصاً باعث حرکت هشت ضلع تحتانی می‌شود و هر قدر بالاتر را ملاحظه کنیم
حرکت بطیءتر می‌گردد تا در قسمت فوقانی صدر که هیچ وجه حرکتی در آن مشهود نیست
(۳) تنفس بواسطه اضلاع فوقانی — این نوع تنفس احداث حرکت
نمایانی در اضلاع فوقانی می‌نماید و مخصوصاً در اولین اضلاع فوقانی نمایان است ۲.
که بواسطه ادخال هوا بطرف بالا و خارج حرکت می‌کنند ترقوه و عظم قص
و ضلع اول هم مرتفع شده دارای این حرکت می‌شوند و در این قسم تنفس [illegible]
از بالا بپائین آنهم حرکت کمتر نمایان است و این نوع تنفس اغلب در زنها مشاهده می‌شود
حرکات تنفسیه ممکن است بسبب امراض مختلف شود مثلاً بعضی اوقات تنفس ریه
غیر طبیعی یا سریع یا با زحمت و غیره است عسر النفس عبارت است از تنفس
دشوار و ضعف و عسر النفس ممکن است از راه یا قصبه الریه ضیق النفس و خناق
ریه ضیق النفس تنفس بسیار صعب است که شدت آن از اضافه تکرار است و باید
دانست که ضیق النفس هم اسم است برای مرض مخصوصی از تنفس که عسر بطور نوبه عارض میگردد

در عسر النفس در دفعه خفیفی از سیانوز یافت شود و در ضیق النفس سیانوز شدید تر است
سیانوز عبارت از رنگ خضری است و بعضی اوقات سیاه رنگ یا بی رنگ است که
در صورت و لب ها و یا در تمام جلد نمایان شود و سبب آن علل مختلفه است یا در
ریه یا در قلب حاصل شده و باعث اختلال تنفس گردد اختناق عبارت است از
اختلال و انقطاع اعمال و آثار تنفسیه که نتیجه آن اختلال اعمال دماغی و دوران دم
و سایر اعمال است پس از نظر نمودن بطن را باید ملاحظه نمود که ممکن است در آن
از دیاد حجم یا حرکت غیر طبیعی امعا یا تنفس در واسطه حدوث تغییرات اتفاقیه در سایر از
اجزای مجاور بطن روده‌ها مشهود شود از ملاحظه بطن در اکثر امراض یک نوع ضربان
بطن محسوس است که سبب آن اختلال عصبی است که باعث این نوع ضربانات
عصبیه یا شدیده بطنیه شده است و این اختلال در زنان بیشتر از جوانان عارض گردد
و نیز باید ملاحظه نمود موضع مثانه را در دوران مثانه در خلف عظم عانه و در قدام
روده مستقیم و اعضای تناسلیه واقع است و در زنان در قدام روده رحم و مخرجات
و تابید است در زمانیکه جنین در رحم حامله شده یک نوع برآمدگی و آن حکه که در
بطن ایشان ظاهر و مشهود که آن را اطبا ... نیز میتوان نامید
باید طبیب ملاحظه نماید مقدار و صفات ترشحات طبیعیه و غیر طبیعیه و مواد برازیه را

(۴) در بیان استعلام بواسطه لمس

لمس طبیب مریض را عبارت از امتحانی است که با دست بطریقه مخصوصه در اجزای
نافذه آن مجری میسازد که تمام بدن مریض را اگر لازم باشد میتوان لمس نمود
و مخصوصاً در لمس سینه باید ملتفت حرکات ارتعاشیه صدریه شد و نیز لازم است
در حین لمس ملتفت باشند حرکات قلبیه و نبض و درجه حرارت بدن و بطن را که
ممکن است که در آن وقت یا تحریک روده‌ها باشد و نیز بر حسب ضرورت باید لمس نمود
حقیقت و تمام طورهای ممکنه را (برآمدگی عارضی را از حقیقت طور نامعلومه)

در بیان نبض

نبض عبارت است از احساس نمودن ترقی که در انگشتان حاصل میشود و قرعه
یکی از شرائین را لمس نماید در صورتیکه آن شریان در روی سطح صحیح عظم واقع باشد
در جوار یا انگشتان آن مافوق روده نبض را در شرائین متعدده میتوان ملاحظه نمود
مخصوصاً در شریان صدغ و سبات و شریان قدمی و عضدی نیز میتوان ملاحظه کرد
ولی شریان زند اعلی را بر همه ترجیح داده اند طبیب سه انگشت سبابه و وسطی و خنصر را
در مجرای شریان و فوق یک ابهام وقتی قرار میدهد در صورتیکه انگشتان را
بدون قوت دفعی بر هم متصل نموده است و تمام انگشتان در امتداد خط مستقیم واقع باشند

که بتوانند بیک نبض دائم شریان را درهند و در همان وقت طبیب بانگشت خود را در
جوف خلفی دست مریض قرار دهد که نبض اینها درعین حبس نقطه الکتافی داشته باشد
و بتواند شریان را رسیدن با تحقیق داده. و مقدار قوت دافعه قلبیه را معین نماید —
ولات نبض بواسطه انقباضات قلبیه حاصل میشوند و بر حسب سن و امراض زیاد و کم
میشوند هر قدر قوت انقباضیه شریان ضعیف باشد ضربات نبض بیشتر است و این
حالت پس از فصد شدید بعد و نیز در حمیات و الکحل کم و پس از ریاضات معتبره
سرعت نبض زیادتر گردد عدد ضربات نبض چنانچه مذکور داشتیم بر حسب سن تغییر میکند
نبض جنین در هر دقیقه صد و چهل ضربه میزند و در سال اول تولد ۱۱۵ تا ۱۳۰ در سال دوم
صد تا ۱۱۵ در سال سوم ۹۰ تا صد در سال پنجم ۸۵ تا ۹۰ در سال چهاردهم ۸۰ تا ۹۰
و در سن رشد و شباب از ۷۰ تا ۷۵ ضربه است نبض شیوخ اغلب بسیار سریع است
بعد از غذا و مخصوصا پس از ریاضات بدنیه ضربات نبض بیشتر است و بالعکس
در زنان بیش از مردان و نیز هر قدر از سطح زمین مرتفع شده و بالا برویم نبض سریع تر
گردد و همین قسم در حمیات عرضیه و در نوبات حمیات مرضیه ضربات نبض بیشتر است
و از زمان قدیم معرفت النبض و تعلیم آموختن آن علم با حوال و اقسام مختلفه نبض است
در امراض کثیره از زمان بسیار قدیم معروف بوده است و اطبا هم در باب نبض

گفتگوها نموده و رساله‌ها نوشته‌اند و بدون شک نبض یکی از علامات منظمه امراض است
و هر طبیب باید عارف با حوال و اقسام مختلفه آن باشد ولی نبض به تنهائی علامت
کافیه در تعیین امراض نیست و نمی‌توان حکم بر تشخیص مرض بنبض و بدین نبض غلط نمود
و در این ایام بعضی علامات که بعضی از آن را ذکر کرده و ما تقریبا ذکر خواهیم داشت
باید مرض را تشخیص داده و حکم تام نمائیم. صفات نبض در امراض مختلفه متفاوت گردد
چنانچه ممکن است نبض سریع یا بطیء مطلق لین غزیر یا صلب ضعیف صغیر
متفاوت منتظم یا غیر منتظم متتابع یا غیر منتظم متواتر مرتعش و غیره گردد و ذکر همه اینها
این [illegible] در اینجا بعضی اوقات در [illegible] مشهود افتد اول [illegible]
[illegible] و شرح بعضی از این اقسام را مسطور میداریم —
سرعت نبض در صحت معرفة العلامات عبارت است از اینکه در زمان معینی دفعات
ضربات نبض بیشتر از حالت طبیعی و متعارفی باشد عظم نبض عبارت است از
بعضی ترکیب شریان بالنسبه که اثر در شریان بواسطه حس نامه قطعات محسوس شود
نبض مطلق عبارت از نبض است که در زمان بعضی ضربات مشهود شود
که دفعه قطع می‌نماید نبض لین نبضی است که شریان انگشت را با نرمی
مرتفع نماید نبض غزیر نبضی است که در آن ضربات آن نسبت به یکدیگر جابجا نشده

نبض غیر منتظم آن است که قرعات آن مثل هم نباشند مثلاً بزرگ در قدم است وی

هم غیر منتظم باشند نبض متفاوت آن است که در زمان معین یک یا چند نبض قرعه کم بزند

نبض داخل کرب در صورتیکه قرعات آن بالطبع محسوس شوند در زمان انبساط بیش از

دیاستول باشد نبض را امواج گفته در صورتیکه غلیظ باشد و با حرکت دائم و غیر ثابت وی

محسوس گردد نبض را ممتنع نامند در صورتیکه شریان مثل محسوس گردد هر آن نبض

قدام قلبی عبارت است از صعود و نزول محسوس پای حنجره هر بار صعود و نابطه

از ادامی مکابرح اگر نبض قدام قلبی با صعود صعوده همه بود معتبر و هر بار نابت قلبیه در یک

نمص آن را نبض هم صدی خوانند نبض با متواتر گویند در صورتیکه

رفت و دقت باشد بدون صلابت و نبض مرتعش آن است که غلظ و صلابت و تقدد

دیاستول عبارت است از انبساط قلب و شرایین در حینی که خون در جوف آنها داخل میگردد

و سیستول انقباض دیاستول است و سیستول قلب و شرایین انقباض شده و گنجایش آنها کم شود

سیستول و دیاستول حرکات قلبیه اند که بدون فاصله و مع التوالی متعاقب هم واقع میشوند

و با قلب صد و شصت مرتبه در آن هم میگردند و زمانی که مابین سیستول و دیاستول است حرکت

دیاستول و غیر محسوس است —

و حرکت

و حرکت دران سریع باشد تعبیر از وقت اتفاق افتد در احساس یک نوع صعود و هبوط

بود و این صعود موقتی و عرضی است و حاصل نبض است از ضربه در جهت خون از

قلب در درجه اول صعود اول صعود دوم غلیظه در آن منقبض شوند

و این امواج نبض را میزان دوری نامند ترجیع ارتعاش در انقباض است در

قلب محسوس بود علامت و انقباض که از ذات این عضو است ترجیح زیاده از

حد معمول در از درجه هر بار صعود و ضربات لمس محسوس شود علامت ذات الریه است

و احتقان آن علامت ذات الجنب است واسطه لمس که در صدر طور سرطانی

و سایر انقباضات این عضو که موجود باشند تعیین کردند واسطه لمس در تحت سراسیف

بزرگی غلظ طحال را تعیین و آن نمود و در تحت سراسیف نیز غده های سرطانیه کبد

و غلظ یا صغر آن را تعیین و آن نمود و در گردی و اینکه آن لمس نمود غدد

طبیعیه عارضه در و در گردی را و در گردی این تعیین الحرکات

را باشند آن نمود و نیز کیسه ای متولده در رحم و آن و غدد رحم

و مجرد و احتباس بول را واسطه لمس در این موضع مشهود کوند —

در بیان درجه حرارت بدن و تعیین آن

چون طبیب صحه بدن شخص را لمس کند احساس بحرارت دران نماید و این حرارت

حرارت خارجی بدن است در باب آن را از حرارت داخلیه امتیاز دهند حرارت داخلی

عبارت است از حس مخصوصه که المدرک میشود مریض شدت آن را میگوید حرارت

مجرده درجه از حرارت بدن است که باعث حصول طراوت جزئی در جلد گشته

و آن را لمس و همین نحو مانند حرارتی که بعد از خروج از حمام در بدن حاصل میشود

حرارت بدن را حرارت خشک یا حرارت محرقه نامند در صورتیکه جلد دارای نرمی در حالت

طبیعیه خود نباشد و حرارت ملایم با خشن و محض نامند در صورتیکه از لمس بدن حرارتی ناملایم گردد

و یک قسم حرارت خفیف ناملایمی ظاهر گردد حرارت طیاره که آن را حصبه‌ای هم نامند

حرارتی است که از جزئی بجزء دیگر بدن منتشر شده باعث التهاب گردد حرارت

دقیه عبارت است از حرارتی که نوران و خشک مریض و طبیب هر دو آن را احساس مینمایند

و علامت ظاهره آن در کف دست و پا و در گونه‌ها بیشتر است و مخصوص است بامراض

علاج دق تحقیقا حرارت بدن مریض و مقصود مرضای با امراض حاده را باید با

میزان الحراره تعیین نمود تعیین درجه حرارت از جمله علامات عمده و لازمه

امراض حاده است اغلب تعیین درجه حرارت را با میزان الحراره قسمتیر سلسیوس

که در طب مستعمل میگردد بکار مینمایند حرارت بدن انسان که آن را حرارت حیوانی هم نامند

و از جمله تمام اعمال بدنیه حاصل میشود یعنی از جمله تجزیه و ترکیب شیمیه در تمام اجزای بدن

حیوانی میشود حرارت منشأ تحلیه میشود در حرکات تجزیه و ترکیب و به سبب آن ها هر

هضم غذای میشود و همین قسم از اسباب تولید آن اعمال شیمیائیه است که در

بدن حاصل میشوند بنابراین حرارت تمام اجزای بدن یک اندازه و متساوی است

درجه حرارت بدن انسان سالم ۳۷ تا ۳۷٫۵ است و تخفیف تبدل کمتر در صورتیکه

حرارتی بیش از حرارت طبیعی در مدت چند ساعت یا چند روز در بدن در ظاهر شود بگویند تب

در امراض حاده درجه حرارت به ۳۷٫۵ و ۳۸ تا ۴۰ و گاهی تا ۴۱ که تا ۴۱

درجه میزان الحراره صد قسمتی میرسد و این حرارت درجه اعلی الاعلی از ۴۲٫۸ روز ۳

۵ ام ظهور در بدن باشد مرض تب پار خطیر و فقدان المعرفه آن در کمال دقت خواهد بود

و هر قدر درجه حرارت در نقطه معینی کمتر روی دهد همین قدر زوال مانند علامات المعرفه

اورد خواهد بود حسب تعیین درجه حرارت بدن باید میزان الحراره را در زیر بغل یا در مقعد

و یا دردهان مریض گذارند و مدت قسم اخیر و چه بخت زیرا که جوان بهوای داخل

دهان بر باعث تغییر ارتفاع ستون جیوه میزان الحراره گردد و مدت

ماندن میزان الحراره در مواضع مذکوره ده دقیقه است در امراض حاده لازم است

که در هر شبانه روزی دو دفعه تعیین درجه حرارت نمایند یکدفعه وقت صبح

بعد از طلوع و دیگری دو ساعت قبل از غروب آفتاب ـ

دیگر بواسطه لمس مریضان تعیین نمود صلابت و مقاومتی که در قرع ظاهر حادثه را و نیز از
لمس وجع سینه یا ضعیف و ارتعاشات صوت و جریان هوا معین گردد و هرگاه از لمس ظاهری
عضلات و درد وجع ارتعاشی محسوس افتد ولیکن است به اینکه در آن ظاهر آوازیم شریانی
یا از جنس ظاهرای تنفس است و چون از لمس حواس به خرخر حباب محققه اتفاق شود
دال است بر وجود دخول هوا و اینکه در نسج ریوی تحت جلد رفته و قرع ظاهر دلالت
مرکند بر اینکه آن ظاهر محوی مایع است —

در بیان استعمال بواسطه قرع

قرع قانونی است در تفتیش مرض در ابتدای آن امراض صدری که در جوف آن مرض را
از قرع بدون مدد آن مریضان شناخت و چون طبیب در استعمال بقرع زیاد کار کرده
دقت نموده باشد نتایج محققه و ناخوشی مخصوصا در امراض صدریه بواسطه قرع خاص قرار کرد
عمل قرع را که بآن بواسطه مجری نمود به اینکه در چهار انگشت دست است یا تعبیر بعضی
نامیده در تمام در یک خط واقع شود و دست را در مقابل انگشتان نمی اینکه آن را بآن
حالت باقی مانده نگاه دارند و نباید با نوک اصابع عمودا به ظهر باید بر روی صدا آهسته
نواخت در قرع محققه باید بدون خلاف اصبع قرع نامیده نمود و ضربی آن را
با اصابع قرع را با واسطه مجری دارند غیر از اصبع سبابه و وسطای دست چپ با

بدون سینه مریض نهاده و روی آن قرع مرنامیده و آن موافق قانون موسیو پیوری
آلتی را که میزان القرع موسوم است معمول دارند و عبارت از صفحه عاجی است مدور یا بیضی
در تحت آن دست مستطیل است و آن را مع التوالی سطح بدن اجزای محققه مقصود
القرع گذارده و با انگشتان واقف با آلت دیگری که شبیه است بچکش کوچک و سر آن
از کوچه اندود صمغی و پیشاب شده است قرع مرنامیده و جهت اینکه از عمل قرع نتایج
ناخوشی محققه حاصل گردد لازم است ابتدا طبیب مکان مناسب جهت قرار گرفتن خود اختیار
نموده باشد طوری که مکان طبیب مخالف نباشد تا به سهولت بتواند در اجزای محققه عمودا و بقوت
دست و به قرع نماید و نیز باید در زیاد صد یا زیاد کند قرع نماید زیرا که بواسطه کم یا زیاد
فاصله اختلافات عظیم و نمایان در اصوات حاصله ظهور دهد الا اینکه اگر نتایج قرع
مقرر گشت گردد طبیب لازم است مع التوالی از طرف چپ و راست قرع نموده و اختلاف
در جهات و نقاط محققه نمود نماید حرکات دیگر در قرع مرنامیده مانند تنفس نمود تا
آن کار با بنج یا شدت حرکت آن متحرک گردد چنانکه لازم است در تابع است حرکت ناید
و این قسم که بسته حرکات محدود و معین تر و ناچیز بود و صدمات وقوعات از برای مریض
کمتر است فقط طبیب باید معتاد شود به اکمال مهارت قرع نماید و ابتدا آهسته آهسته
بنوازد تا مریض عادی به تحمل صدمات قرع شود و پس از آن بتدریج قوت قرع را زیاد نماید

برحسب معتاد اغلب بجهت قرع از مرکز قطعه از صدر او مستقیماً عضو صلب است شروع
می‌نمایند و اغلب بسیار مفید است که در ابتدا اجزای هر دو را قرع نموده و تدریجاً
بموضع عضو صلب پوسیده و با ملاحظه تفاوت مابین اجزای سالمه و غیر سالمه دفعتاً
واضح گردد و گوش مستمع اختلافات صوت ظاهر گشت و قاعده مخصوص در دانستن
آن بسیار لازم است قرع متقابله در نقاط متقابله و قرینه طرفین صدر است بجهت استکمال
باید مواضع قرینه و همه مواضع طرفین سینه را با قوت مساوی در یک مقام و اوضاع نفس با
علی‌التوالی قرع نمایند در حالت صحت از قرع بجمع صدر صوت ممتد طنینی مانند مسموع
گردد و آن را صوت ریوی و صدری هر دو می‌نامند و این صوت برحسب کم یا زیادی
ضخامت جدار بعضی از نکات اختلافی پیدا نماید صوت ریوی در طرف یسار در محل قلب کمتر شود
ولی ما بین ترقوه‌ها مسموع گردد و تقریباً تا ضلع هفتم ممتد میشود و از این نقطه ببعد صوت
طبلی است که بواسطه طرف ضخیم معده حاصل میگردد در طرف راست صوت صدری از بالای
سینه به پائین آن تا محاذی ضلع ششم یا هفتم ظاهر و نمایان است و از این نقطه ببعد صوت
طبلیه کبد مسموع گردد که مقدار جا ... میشود در طرف خلف صدر از زیر بغل تا ضلع هفتم یا ششم
یا هشتم از اضلاع ... صوت صدری بخوبی نمایان مسموع گردد و در خلف قفسه صدر
در قعر بین الکتفین صوت ریوی بطور متوسط شنیده شود ولی از این موضع بپائین

صوت

صوت مانوس شده و بکمال وضوح مسموع شود ولی محاذی ضلع چهارم و پنجم از اضلاع کاذبه
صوت مات مسموع شود و سبب آن در طرف راست کثافت کبد و در طرف چپ طحال است
و گاهی در این حدود صوت طبلی معده مسموع گردد و نیز ممکن است بواسطه سمن و ضخامت طبیعی
سینه بعضی اختلافات در اصوات مذکوره حاصل شود چنانچه صوت صدری در سینه
سینه اشخاص لاغر و کم‌گوشت است بهتر نمایان است و نیز در اطفال که واضح‌تر است و هر قدر
صدر اوسع و ضخامت آن کمتر باشد صوت ریوی بیشتر گردد و بالعکس قوت آن کمتر شود
در صورتیکه صدر ضیق و جدار آن بواسطه سمن و نمو عضلات و طبقه شحمیه ضخیم تر باشد
در امراض اعضای صدر بواسطه قرع حاصل شوند از حیثیت قوت و صفت رنگ مختلف اند
گاهی با صداتر دارند و گاهی ضعیف و کم صداتر میگردند و نیز آهنگ ... صوت ریوی الخ
واقعی است (آهنگ عبارت است از اقسام متفاوته الدرجات محاذی ضعیف و ...)
و نیز ظهور و قوت صوت ممکن است بواسطه وجود حفره ریوی یا ... ضیق قصبه ...
رطوبت در صدر باشد اگر صوت صدری دارای آهنگ باشد شبیه باهنگ صوت حاصله
از قرع موضع ... بواسطه اجتماع اجزاء منقبض شده باشد آن را صوت طبلی نامند
در صدر اصوات بواسطه دخول ... در جوف حاصل میشود (در ...)
و آن صوت صدری ضعیف شود ممکن است کدر باشد یا بکلی مات گردد صوت را

ت مانند در صورتیکه شبیه است بصوت خاطفه از قرع بودن ران متحقق و صحت این صورت

در صدد تعیین جزئیات و ممکن است که تمام کیفیت سینه را فراگیرد یا در نقطه معینی محدود باشد

اسباب حصول ماطیله در صورت صیدی مختلف است ممکن است سبب آن صلابت عمده

جرم ریه باشد چنان چه این حالت بواسطه ظاهر کل از جرم یا بواسطه ذات الریه در

ران کمدی شدن ریه ظاهر شود و یا بواسطه اختفاء صورت است از باب حصول ترشح واقع

لذا بعد از آن ترشح ما یا دقی و یا ریمی باشد و اغلب متعسر است تعیین سبب حصول

صوت مات ترشح کثیر است یا صورت ذات الریه است و اکثر در ترشح غشاء جنب

ماطیله جنبی است و ظاهر در جهه آن وقع عمده غفه صدمات و شته را باز قدر ملاحظه فوق

قرع ماطیله ظاهر گردد منیز در ترشح جنبی جنب اتفاق افتد و از تعیین دلوی وضع ریتین

ماطیله هم جابجا و مختلف میگردد لکن در ذات الریه ماطیله ثابت و تغییر ناپذیر است علاوه

بر این شدت آن کم و بیش اتفاق می افتد در ذات الریه کیفیت سینه بتمام مات نشود

و حیف نقطه منفرده از سینه در ذات الریه مات نشود در مرض شر صوت مات

در اعلای صدر مسموع شود اعم از این در قدام باشد یا در خلف و فقط در یک طرف یا دو طرف

و آن که دفعتا در تحت ترقوه فراگرفته باشد و منتشر شود و پائین تر تا قرع مایم شدت

آن کم گردد و صوت در مرض شر اگر مرکب با ذات الجنب باشد صوت مات در

قاعده صدر مسموع شود اگر در جوف فوقانی و تحتانی صدر صوتی مسموع شود در دارای

آهنگ فلزی مخصوص باشد نه آهنگ طبلی و خاص شده باشد از حصول حفره عظیمی

در ریه و هوا در رطوبات در آن باهم جمع شده باشند آن را صوت هوائی ملا مانند

بالاخره بعضی اوقات از قرع در قسمت تحت ترقوه صوت دامنی مسموع گردد همراه

و گاه دف باصوت مخصوصی است شبیه بصوت خاطفه از بهم خوردن دندانها و این

دو صوت را مانند صوت خاطفه از قرع به کاسه ترک دار در حفره دار مسموع گردد و آن را

٦ صوت قدح متشقق نامند و کتب ظهور این صوت باید در حفره مریض دهان خود را

باز نگه داشته باشد فقط کیفیت نفعت تحت ترقوه در قرع نامند عدالت اوال این

صوت دال بر وجود حفره ذوی سطحی است و اما این صوت همیشه ظاهر نیست و در قی

نمایان گردد و حفره ذوی وسیع و واقع در سطح ریه باشد ماطیله در صعلات طبیعی

از قرع بموضع قلب مسموع شود از ۵ تا ۶ سانتیمتر است از طرف فوق تحت از ضلع چهارم

شروع کرده تا ضلع ششم کشیده میشود و مخصوصا درجه شدت ماطیله در مرکز این

وسعت است در طرفین بتدریج این صوت مات بصوت قوی متبدل میشود

در طرف تحت و یا بصوت معدی در تحت و لیکن ~~نحو طا بصوت~~ متصل

۱۰ با صوت مات کبد راسیکه در جا در با قلب است متصل میگردد و در طرف بالا ریه ۳۰

دشوار است تعیین حدود طبیعیه این عضو نیز صوت دقیقه تیزتر است و وسعت طحال نیز
ممکن است در حالات مرضیه زیاد یا نقصان یابد و در موضع صوت صوت رانی لیبار و اصمی
مسموع گردد و اما بعد از این در امراض مخصوصه صوت این مطلب را تبیین خواهیم نمود —
در بیان وضع مریض در حالت قرع — مطلقاً باید مریض در حالتی قرار گیرد که اجزای ضمیمه
بدنش مطلوب قرینه واقع شوند و در وقت قرع کبد باید قدمای بدن مریض بقصد و بطن مریض باید
به پشت خفته و دستهایش را در کنار بدن دراز نماید و جهت استقصا در قرع اجزای طرفین و خلفیه
مریض باید نشسته و بدن و ... اقدام مایل دهد و بعض اوقات بجهت استقصا از قرع لازم است
که مریض در ترکیب با وضاع مختلفه در آید — در بیان قرع بطن — در حالت طبیعی از قرع بطن
در اثنای ... اصوات مختلفه حاصل میشود و به سبب اختلاف آن ابنای طبیعی بطن و عظم یا صغر
اعضای داخلی ... در آن است در طرف فوق و ... جهت فوقانی بطن صوت
حاصله از قرع بواسطه قطعه ... کبد فوق مات است و در سایر اجزای تحت و فوقانی
بطن صوت واضحی شنیده شود (الکلام الصوت معدی) و این صوت ممکن است
بواسطه اجتماع ابخره در معده طبیع گردد و در تحت شرائط این صوت مائی مسموع گردد
(موسوم الصوت کندی) ذا گرم ... ظهور صوت از ضلع ششم یا هفتم شروع نموده و تا حد
تحتانی اضلاع کاذبه منتهی میشود و در تحت شرائط ... صوت واضح معدی شنیده شود

شنیده شود و از صوت حاصله در جهت اعلای بطن اوضح و بیشتر نمایان است
و این صوت در جهت خلفی و طرفی تحت شرائط ایه بعض اوقات بواسطه طحال نماند
در ما بقی بطن اصوات متفاوت الوضوح که تو یا طبیع اند بواسطه قرع گوش رسند
در حالات مرضیه ممکن است صوت کندی بواسطه تغییر مکان خود که بعد تحقق شده و از
موضع دیگر مسموع گردد چنانکه در صورت ترشح صفاق کبیر و نیز در انتفاخ بطن بواسطه
اجتماع ابخره که منضغط بیرون شده و صوت کندی نیز بالاتر از موضع طبیعی خود بسمع رسد
و عکس این حالت ممکن است روی دهد در صورتیکه بعد از کثرت ابخره و مایعات در جهت راست
فوق و جنب جمع گشته و کبد را بطرف تحت منضغط نماید بطوریکه کنار تحتانی کبد در حالات
مختلفه از حد تحتانی اضلاع کاذبه تجاوز نماید در مطلق امراض کبدیه لازم است بواسطه قرع
حدود کبد را معین نماید زیرا که ممکن است طحال یا صغیر شده باشد و همان تغییرات بر نماید
عارض طحال شود و قت و وسعت صوت معدی در حالت صحت نیز تغییر پذیر است
بر حسب آن که قبل از خوردن غذا یا پس از خوردن آن در موضع معده وی قرع نماید
و در امراض و اختلالات مختلفه معدیه ممکن است صوت معدی اول واضح گردد
و با آهنگ طبیع بسیار نمایانی ظاهر گردد و وسعت آن نیز زیادتر گردد (چنانچه این
حالت در عظم و اتساع معده بواسطه تجاذب مشهود است) و گاه اتفاق افتد

که صوت صدری بات گردد و سبب این طبلیه حاصله در قسمت اعلای بطن اغلب
عظم قلقله تری کرده است ولی نفخ در بطانی صدرانه نهده یا اجتماع دم گیرد در وقت آن
نیز ممکن است سبب طبلیه گردد. حرکت حاصله از قرع بجدار بطن ممکن است در بعضی امراض
دابطه رکاک و بهم کشیده تا انضمامات شود و نیز اتفاق افتد که این صوت طبلیه اجتماع
معده از گرانی آنچه در بطن او جمع داشته گردد اگر مایعات و اغذیه باهم در معا جمع شوند
چنانچه این حالت در ابتدای اسهال حمیات طیفوئیدی در قاهره کثیر مشهود بود
میتوان وجود چنین حالت را بدابطه قرع بادست معین نمود و هم احیاناً قرار گرفت
وهم با گوش توان شنید در صورتیکه شانه خالیه باشد میتوان آن را قرع نمود زیراکه در
این لیست در قرب کف خاصره واقع است در دابطه القرا و بعده کیسهای تحتانی امعاء
از صدا به قرعی بطن صدا بشره و صدا فاده است ولی چون از دول ممتلی باشند دابطه صوت
ماتی هم از طرف وی مدود تکلی ممکن است که بجهت آن طرف وی است میتوان آن را
شناخت چه استسقاء زقی هم در قسمت تحتانیه بطن نیز صوت ماتی در صدود تخلاف است مسموع
ولی در این حالت دابطه تغییرات متوالیه در وضع تغییر من دهند مختلف میشود در بعضی
اوقات اتفاق افتد که حجم بطن بسیار عظیم شده و در تمام نقاط یا قریب بتمام مواضع
دابطه مسموع لهذا آن وقت میتوان حدس نمود وجود استسقاء زقی یا استسقای کیسه.

بزرگ

بزرگ جنبتین را در حالت طبیعی هم وضعیات آن در صورتیکه خالی باشند در قسمت تحتانی
بطن واقع و مختفی اند و بدین سبب جهت لمس و قرع غیر ممکن الوصول اند ولی در حالات
مرضیه در صورتیکه حجم وضعیات آن حجیم گردند دابطه قرع الحلاقات و تمامی متشابه است زیرا
گاهی در بعض نقاط بطن صوت مخصوص به مقعاد دف با ترجیع ارتعاشی مشهود باشد است
مشهود افتد و این علامت دال بر وجود هیدا الهیدات است (هیدات عبارت است از حبابهای
متولده غیر طبیعیه در محل یک نوع حیوانات مخفی و در آن اندرای ناشکن
نامیده شده است از دیوان گمان) —

فصل ششم — در استعلام با گوش در خزانه استکولتاسیون نامیده —

استکولتاسیون یا تسمع یکی از وسائل استعلام است و بدابطه آن میتوان تعیین کرد طبایع
و صفات اصوات مختلفه را که در صدر مسموع میشود و از روی آن میتوان بیاره تشخیص
امراض حاصله در ریتین و قلب استکولتاسیون بر دو قسم است بلاواسطه و بواسطه اکولتاسیون
بلاواسطه طبیب گوش خود را بسینه مریض میگذارد و اصوات متولده آن را استماع نماید و جمع
بکیفیت استکولتاسیون بواسطه آلتی مستعمل است که بشکل استوانه که آن را از چوب تراشیده و از
طرفی تا طرف دیگر در دانه از طول خود مثقوب است نفیر از طرف طول و دهانه آن هم قابل انتشار
فراخ است این آلت میزان التسمع و بزبانه استطوسکوپ نامیده —

دو درجه طرف آن کشیده گاهست که چهار خواهیم درج متی آن است که تحت استماع

باین اقسام طبیب آن را مانند قسم صورت گرفته قاعده آن را در موضع از خود ادراک

در مقصود استماع صورت ازان است که گاه او را باید وقت ثانیه در است متصل نمود کرده

و هیچ رفته عادت نشود و نیز باید باید نوبت رو داده آورده پس هر آن کشش خود او در سر دیگر

است که او همه و استماع ثانیه در اطراف روی بهتر آن است که چه در حد الطبع نیز چه من اقامت

مستقلی که استماع ثانیه وهم در اطراف قلبیه گفتیم باید این است جهت نتیجه استماع نگاه داشت

داخل قلب همه ملازمه در هر چنین نتیج باید مراعات نمود در قسم اول داخله مختلفه هر جمعی

آن جا قلب است که طبیب باید مطلقاً آنها تابعه و مراعات ثانیه (۱) باید آن موضع هر اراده

صورت که مقصود استماع ازان است نگاه هر جانب و هادی از ابتدا نمود و نیز لازم است هر مریض

به بعضی داخلی قرار گیرد و معلوم است هر دو این محل وضع مریض موجب اطراف و مواضع

مختلفه صدری خواهند استماع ثانیه را نیز باید (۲) گفتیم باید طبیب در طرفی قرار گیرد

مقصود استماع آن است و طرف مریض را در هر دو طرف صدا [illegible] کشش دلخواه بدون

این هر دو تغییر مکان دهند [illegible] حال [illegible] هر دو را با یکی [illegible] گوش دیگر

تمام مریض [illegible]

[illegible]

در حالت طبیعی چون موضع قلب گوش دهیم در هر ضربان دو صورت مسموع می‌شود که آن را

صورت

که صورت اول ثانیه که کامل تر است دو موضع آن در حوالی فاصله بین الاضلاع طرف چپ

نزدیک بقطع ثدی است و دیگری را که صورت ثانیه نامند اقصر و اوضح و اقرب که را است

جمیع درجه و مواضع و شدت آن [illegible] صورت اول است و اعظم در سطح

[illegible] مایل بتحت و طرف راست پستان در جانب کناره [illegible] مسموع شود

و پس از صورت ثانی سکون و [illegible] حاصل شود قوت صورت اول [illegible]

و صورت ثانی [illegible] است و این دو صورت [illegible] قلب [illegible] آید

در سطح ظاهر آن سبب [illegible] صورت اول [illegible] دالودال [illegible]

[illegible] (دالودال [illegible]) [illegible]

[illegible] و صورت ثانیه از [illegible]

[illegible] دالودال [illegible] در حالت طبیعی در تمام

[illegible] صورت واحد [illegible] مسموع شود [illegible]

[illegible] در حالت [illegible] سکون [illegible]

مسموع شود و وضع تتابع این صورت بطور انتظام و طول زمان [illegible]

[illegible] سکون در هر ضربانی [illegible] است و معلوم است که اصوات قلبیه

زودتر به زیر گوش میرسند. صوت اول از انقباض قلب حاصل شود و آن را در قمهٔ دالدول
و در راس بهتر توان شنید ولی در موضع دالدول سه راس هم بخوبی مسموع شود و پس از
حدوث و اتمام این صوت زمانی بسیار قلیل فاصله شود که آن را سکون صغیر نامند در این
زمان ترایی(؟) غلبه حرکت هزاری(؟) نامند و بعد از آن صوت ثانیه ظاهر گردد و آن را
در قمهٔ دالدول ای سینه لنگر(؟) ترازی(؟) و در بهتر توان شنید ولی در موضع دالدولهای
سینه لنگر آدرطی نیز بخوبی استماع توان نمود پس دو صوت قلب را در چهار موضع بخوبی
توان شنید اول در فاصلهٔ چهارم یا پنجم بین الاضلاع چپ دوم در فاصلهٔ پنجم بین الاضلاع
در طرف راست سیم در فاصلهٔ دوم بین الاضلاع چپ چهارم در فاصلهٔ دوم بین الاضلاع
طرف راست و در این چهار موضع باید زیاد تعریف(؟) نظم دقت گوش داد —

در حالات مرضیه در صفات و اوضاع اصوات قلبیه تغییرات مختلفه روی دهد
مثلاً شدت در این حالتها درجه شدت مسموع میرسد ممکن است تغییر مکان دهد و نیز
وسعت اصوات اتفاق افتد یا کم شود و شدت آن متناقص یا متزاید گردد و نیز
کثیره ممکن است که آهنگ و وضع اصوات حاصل گردد گاهی عده اصوات قلبیه به سه
و چهار رسد ولی. مثلاً صوت در زمان اول یا ثانی مسموع گردد تغییر اوقات
آهنگ این اصوات مختلف بود و در ظهور دو ضرب در درجات مختلفه تغییر حاصل گردد

و بالعرض

و بالعرض در بعضی مرضی ممکن است که اصواتی غیرطبیعیه با اصوات طبیعیه نیست(؟) گرفته یا تقارن
آنها را یا بعد از آنها مسموع گردند و یا صوت طبیعی یکجا زایل و اصوات غیرطبیعیه بجای آن شنیده
و صوت غیرطبیعی که در اغلب اوقات مسموع گردد صوت نوفخ است (صفیر) و به انواع
مختلف ظاهر گردد گاهی شبیه به صدای دکان(؟) با رقت بسیار شبیه(؟) مسموع شود و بعضی اوقات
با همین ... شبیه ... . در درجات مختلفه خفیف و شدید استماع شود و نیز
گاهی این صوت نوفخ در وسعت قلیل از قمهٔ قلب محدود ... . در مکان ... منتشر و منتقل
گردد که اگر اوقات صوت اول متبدل نوفخ و صوت ثانیه نیز ممکن است بدان متبدل یابد

جدول کلی مشخص حالات اصوات نوفخ

اول — نوفخ قبل از سیستول .... علامت وجود تنگی ذوالدولی در سر راست

دوم — سیستولیک | (۱) در قمهٔ و نقطهٔ قلب .... دال بر رقت خون
با صوت در بجای | (۲) در نقطه .... آفت ذوالدول ... (عدم کفایت و انطباق آن)
صوت اولی | (۳) در پنجمین فاصلهٔ بین الاضلاع راست ..... آفت ذوالدول در سه سر
مسموع گردد | ممکن است متقارن با تنگی آن با سه پایه —

سیم — دیاستولیک یا نوفخی که | (۱) در قاعده .... تنگی ذوالدول آئورطی
بجای صوت ثانی مسموع گردد | (۲) در نقطه .... تنگی ذوالدول سه سر
(این نوفخ نسبةً نوفخ قبل از سیستول گردد)

پنجم — صدای نفس
- در قاعده
  - (۱) علامت تنگ داخل آلات تنفس یا
  - (۲) عدم کثافت و انطباق آن —
- در قله
  - (۱) عدم انطباق داخل صدای نفس یا
  - (۲) تنگ داخل شش سر (قبل از سل)

در بیان اسکولتاسیون حنجره — چون گوش بر حنجره شخص سالم نهند و گوش دهند اصوات تکلم در فراخی
المشتمع هیچ و باقوت گوش بر حنجره در طول قصبه الریه نیز اگر گوش دهند شدت این
صوت قدری کم و ضعیف است ولی باز گوش می‌توان آن را تشخیص داد ولی در صدا در صدر
فقط صوتی مسموع گردد که آن را با وزوز مگس در خواب تشبیه کنند و در بعضی مبهم نامند و ارتعاشات
همین صدادات که باعث احساس حرکت ترجیعی تکلمی در صدا در صدر شود اصوات طبیعیه
که انعکاس اصوات تکلم در حالت صحت مسموع شوند عبارت اند از همین اصوات
مذکوره. و اما آثار اختلال در بعضی آلات تنفس روی دهد و او بواسطه اختلاف رزانت
نسج ریه یا بسبب تغییر شکل و وسعت شعب قصبه و دیگر بواسطه وجود حفره‌های عارضیه در
نسج مخصوص ریه حاصل شود از تغییرات مختلفه در صوت تکلمی از جهت قوت
یا آهنگ یا صفات دیگر ظاهر می‌شوند که نسج ریه در اینجا ... که صوت
اقوی است و در صورتیکه رزانت آن کمتر زیاد شود در سل اول ریه شنیده شود.

دست

دست قصبه صوتی مخصوص شنیده شود که حاصل آن است مانند اینکه گوئی در میان
آن ها صحبت کنند صوت قوی شود و مانند صدائی که از دهن در لوله حاصل شود مسموع گردد
این صوت را صوت ... یا تکلم شعب قصبه نامند و گاه در صورتیکه رزانت و صلابت
نسج ریه بواسطه انضغاط آن از ترشح جنبی حاصل شود با شدت صوت قدری از آن شده
و شبیه گردد بصوت بز و آن را صوت یا تکلم بزی نامند و اگر در نسج ریه حفره حاصل گردد
و آن حفره با شعب قصبه مربوط شده باشد یا آن که خود شعب قصبه متسع شده و احداث
حفره‌های مصرفه نامیده صوت تکلم چنین بنظر می‌آید که در فضای مجوف می‌پیچد
و بعضی اوقات چنین شنیده شود که اصوات تکلم بواسطه از سینه مسموع می‌گردد مانند
این که خود حفره تکلم نماید این صوت را صوت حفره یا تکلم صدری نامند ...
حفره وسیعی در ریه حاصل گردد یا آن که در فضای باطن جنب بواسطه ثقبه‌ای با
قصبه مربوط گردد صوت تکلم مسموعه انعکاس صدا دارای آهنگ فلزی مخصوص گردد و شبیه
آن که در دهان خمره حرف زنند و آن را صوت خمره نامند —

اسکولتاسیون ریه — در حالت طبیعی چون بر سینه شخص سالم گوش دهند همهمه
... مسموع شود که عبارت است از صوت طبیعیه ریتین یا همهمه حبابی شدت
و ضعف این صوت در بعضی ادخال نفس بیشتر است تا در بعض اخراج آن ...

در بعضی انواع تنفس نیز مسموع شود و این صوت در خارج از قرینه و طرف صدر شنوده می

شنیده شود و اما در بعضی اشخاص ممکن است که در طرف چپ زیادتر است این صوت

آنکه را تر باشد در اطفال ترتیب آن بیشتر و با صداتر است (و آن را تنفس طفلانه نامند)

و در اغلب شایع ضعیف محسوس شود و لکن تا هر قدر قفسه صدر اوسع و عضلات آن

نازک‌تر باشد شدت این صوت بیشتر است و تغییراتی که در صوت تنفس عارض گردد

فقط از چهار قسم خارج نیست اول تغییرات عارضه در شدت و ضعف آن دوم اختلاف

در تتابع سوم تغییرات صفات و چهارم حصول اصوات غیر طبیعیه -

(۱) در تنفس ... که در حال است بر این هم اجزای ساله

ریه تقطیر اجزای مادّه را بسبب کثرت عمل خود در ناحیه تنفس ضعیف در صورت

... ضعیف ... صوت مسموع شود و سبب آن این است که صوت

عادی واسطه ... یا آنکه ... باشدت) و طبیعه ضعیف ...

ظاهر می‌شود ... ممکن است واسطه ... ظاهر نشده باشد و حالت

ثانیه واسطه ... یا ... ریه یا الحتم

و یا در ... اول ... است ... صورت ... ممکن است تنفس ... کلیة منقطع گردد

(۲) تغییراتی که در ... تنفس ... قسم است یا آن است که ... تنفس نقصان یابد

(یعنی در هر دقیقه کمتر از ... نفس) چنانچه این حالت در اکثر امراض دماغی

... عارض گردد (و حرکات تنفس هم در این قسم امراض نقصان یافته ... گردد)

و یا آن است که تنفس سریع گردد (در هر دقیقه بیست تا هشتاد رسد و این حالت در اغلب امراض

و اختلالات صدریه و قلبیه مشهود گردد -

(۳) تغییرات صفات تنفس این تغییرات بسیار است از آن اهم را توان به چهار قسم

منقسم نمود اوّل تنفس خشن دوم تنفس ... سوم تنفس ... چهارم

تنفس ... (۱) تنفس خشن - شدت و ... آن ... گردد و این اختلاف

یا در هر دو زمان تنفس مشهود گردد و یا فقط در یک زمان نمایان شود (و این قسم تنفس در

التهاب ریه و ابتدای ... عارض گردد) (۲) تنفس ... نامیده شود - این صوت

در هر دو زمان تنفس مسموع گردد و در صورتیکه این صوت ... رسد در ... ریه کمی آن

... شود و این حالت ... است ... آن ... شده و ...

از اختلالات ... ریه از ... و ... و انقطاع آن ... حاصل می‌شود

... است ... صورت تنفس ... صوتی است که ... -

هوای ... در ... حاصل شود در صورتیکه آن ... لحظه ... و این

قسم تنفس ... نمایان شده و فقط ... طرف ... ریه ظاهر شده و در ضمن ... ترکی

مسموع گردد بعد آن را بعد از مریض نفث داده و اگر این صوت در حین مرض عادی

با شدت تمام مسموع گردد دال بر ذات الجنب یا ذات الریه است الا هرگاه این صوت

با شدت و فقط در تمام نقاط مریض باقی از عدد ادرار صدر شنیده شود علامت وجود کهفی در

ریه است (۳) تنفس حفره — این صوت شبیه بصوتی است که از دمیدن در فضای خالی

حاصل گردد چنانچه هرگاه دو دست را روی هم مقعر نمائیم و ما بین آن فضای خالی بگذاریم

و در آن دمیده شبیه این صوت مسموع گردد و این صوت اغلب در طرف اعلای صدر استماع

دال بر حفره و فاصله از شعبات و انتهای ریه حاصل شود (۴) تنفس حفره — از استماع این قسم

صوت در جنب اول من غیر تکلف مریض آن فهم شود عبور هوا در صدر بواسطه حصول

فضا ناصور ریوی و این صوت شبیه بصوتی است که از دمیدن در کوزه خالی مسموع شود —

(۴) اصوات غیرطبیعیه — عبارت اند از خرخر و صوت مالش در حالت طبیعی

در بعضی جنب بکمال خالیت و بدون احداث صوت بواسطه حرکات ریه بروی هم

مالیده میشوند ولی در حالات مرضیه ممکن است که جنب منبسط اضلاع یا ...

روی بواسطه عزت عارضه بزرگ شدن در حین حرکات ریه احداث صوت مالش

و اصطکاک نمایند چنانکه گاه چنین حالت در ذات الجنب مزمن مشهود افتد خرخرها اصواتی اند

غیرطبیعیه در حالات مرضیه از عبور هوا در مجاری تنفس حاصل گردند و این اصوات

یا در حین تنفس ظاهر و مقارن با جنبش تنفس مسموع گردد یا آن بعد از انحلال جنس سرفه

و فقط خرخر کوش رسیده و حصول این خرخرها بواسطه عبور هوا است از مایعیکه در شعب قصبه

یا در تجاویف ریه مجتمع شده است و باعث آن ضیق و رفتن مجاری تنفس است خرخرها دو قسم اند

قسمی را خرخر یابس یا بی‌رطوبت نامند از آنجهت که از اصوات خفیفه حاصل شده اند و قسم دیگر

را هم اند خرخر رطبه یا حبابیه اگر خرخر یابس مانند صفیر کم یا زیاد عادی مسموع گردد آن را خرخر

صفیری نامند و اگر شبیه به نخیر در حال خواب گوش رسد آن را خرخر نخیری گویند در ورم نزله‌ای

شعب قصبه بیشتر این دو قسم صوت مذکور شنیده شوند و اغلب در ابتدای این امراض خرخر

صفیری مسموع شود و بتدریج مبدل به خرخر نخیری گردد خرخر رطبه بر سه قسم اند اول خرخر

تنوّعیه دوم خرخر تنوّعیه خفیف سیم خرخر حفره (۱) خرخر تنوّعیه — این قسم خرخرها صوت [illegible]

مانند صوتی که از تفرقه نمک طعام بروی آتش گداختن حاصل گردد مسموع شود و این صوت

در ابتدای ذات الریه و [illegible] ریه و امثال آن شنیده شود (۲) خرخر تنوّعیه خفیف — این

و آن را خرخر مخاطی نامند بواسطه عبور هوا از درون حباب‌های [illegible] حاصل

حاصل گردد و این صوت در وقتی حادث گردد که شعب قصبه بواسطه [illegible] رطوبت

و یا ورم [illegible] شده باشند چنانچه در اوایل شعب قصبه و نفث الدم و در ذات الریه

و در زمان تحلیل یافته این قسم خرخر شنیده شود (۳) خرخر حفره یا [illegible]

و تجفیف عبارت است از خوشکی حاصله در حنجره و ریه و نخاع در مرطوبا با سبب قصبه شده
حاصل کرده و نیز این صورت گاهی در اثنای نفاطر نفث قصبه الریه مسموع شود —

(فائده) انواع مختلف نفث عبارت است از دفع و خارج نمودن جرمی یا مواد دیگری در قصبه الریه
الکنده و باعث النفث آن اسبابه اند مانند حوضه از این جمیع را نفث نامند تو قفیه بواسطه
ترشح موادیه لذتنه هذه حصیریه مخاطیه نفث قصبه و قصبه الریه و حلق و حلقوم حاصل میشوند در حالت
صحت این هذه خفیفه مقداری لذا فاظ و قلیه جائز و بجهت عدم نفث و تو ... که این مجاری لازم است
نفث را خون الوده کوینده در صورتیکه در مخاط مرفوع مقدار قلیل خون یافت شود و نفث دموی
آن است که در او قطعات غلیظه خون حاصل شود، ابیضه نفث را المختلط نامند در صورتیکه خون مانند
خیط در آن پراکنده باشد نفث خب الحدیدی آن است که برنگ زنگ آهن و قدری تیره رنگ باشد
(این قسم نفث در التهاب مادت الریه دیده میشود) نفث زرد آلوی کوینده در صورتیکه لون آن
شبیه برنگ زرد آلو باشد و نفث صفراوی آن است که مانند صفرا زرد مایل بسبزی باشد
نفث را ریمی نامند در صورتیکه دارای ریم باشد و غیره و غیرها و نیز ممکن است نفث شفاف
و کثیف و زرد یا زرد مایل بسبزی در هنگام خفت و نفث و سکون و کثیف و ثقیل الوزن باشد
چنانچه در زمان نفخ کمتر حرکتی از مرض و قبل از هنگام انحطاطات این قسم نفث دیده شود
تا تی برای این سبب هر مرض را خلط قاسری میدانسته در ابتدا در حالت نفث و خاک است

و پس ازان

و پس از آن واسطه نفخ تغییر عارض آن گردد ولی این مسئله از جمله مسائل طب قدیم است
اما این اصطلاحات علمی یعنی نفث و نفخ در طب جدید باقی مانده و مشتق از لغت
نفث و اسطه سرفه خارج گردد و جمله ها و زبانات سرفه را الحدث السعال نامند تحال
ممکن است دارای موج بسیر غیر ... اوقات و طب ناس عضویه یا حاصل و دق و نشیه و غیرها باشد
پس از آن در طب از استعمالات مختلفه هذه نفیر از همه علاج ... برای وقوع و تشخیص
خارج گشت لازم است که بواسطه عمل تشخیص تحقیق (جزء هشتم) و از تشخیص مطلق و یا تفریق
مرض را تبیین جایز و پس از آن عمل تقدمة المعرفه (جزء نهم) از طبیب باید همیشه
عمل و تقدمة المعرفه حاصله را بمریض کوبیده و اقدم کننده و مطالب و معلومات عمومیه نیست
و مشتمل تشخیص و تقدمة المعرفه باشد و در این باب باید رجوع بکتب مقالات مخصوصه کرد
پس از اتمام این اعمال و استعدادات طبیب باید با استعلاج مرض که تحقیق و لهم بکوشد معالجه
و استعلاج عمومی عبارت از آن است که در آن مراعات شود تمام احتیاطات و ادویه
مستعمله که باعث شود معالجه مرض یا تخفیف در حالات ... و کمترند آن را
و یا المکاملات ادعاع و شناختن را در مرض باعث شود یا بالاخره سبب کرده شده ان
یا تخفیف آن قبل را که ممکن است روی دهد و عمل که در آن بحث میشود از مقالات مخصوصه
و شنود هر مرض بزبان فرانسه موسوم است به طراب طلیک اسپسیال ... المقالات المخصوصه

اجمال این تفتیش

در ابتدا طبیب باید استقصاء حکایات مریض و مرض و در بعضی باید در طب و جراحی امراض طلای
صورت تمیزی باشد بر حسب انواع مریض استقصاء از مرض عبارت است از تعیین و حصول
معلومات بالواسطه یا بلاواسطه بر موجب اعمال معرفت مرض که و نیز باعث شود احراز
از اسباب عدیده خطا و اشتباه را ممکن است سبب انحراف طبیب گردد از طریقه تحقیق
ملک و تعقیب المعرفه و تتبع لاتی اشتباه باید علم علامات و حالات مشهوده علمیه حاصل کرده
و بعد از آن طبیب علاماتی را که مخفی باید پیدا کند باید او را حس نموده تعیین نماید
استقصاء بلاواسطه چشم و استقصاء از لمس و دقیق و بواسطه دست و تسمع با گوش مجری گردد
و در صورت لزوم باید علوم و وسایل را بواسطه ذوق و شم تعیین نمود لازم است که طبیب
تمام آلات مختلفه بدن خود را باید در هر عضوی را از طرفی تا طرف دیگر بدقت رسیدگی
نماید ابتداء تدقیق در راس و آلات حسیه متشکله در آن و نیز در مجاری تنفس و فضای آن
کلیه دهان و حلق و مری و معده و امعاء و کبد و طحال و غیرها را تحقیق و وارسی نماید پس
از آن در آلات تنفس که عبارت اند از ششین و حلقوم و قصبه و شعب آن در تعیین
غشای جنب و همین قسم آلات دوران دم در قلب و شرایین و اورده و عروق
جاذبه از تدقیق و تفتیش نماید و همین قسم ملتفت آلات عصبانیه و اعمال دماغ

و نخاع و اعمال اعصاب شده و نیز حالات بول و افعال رقاله و تناسلی رسیدگی باید نمود
بالاخره باید ملتفت تمام ترشحات و مدفوعات شده و استقصاء باحوال آن ها کامل نماید
و اما اگر تمام این دقایق و استقصاءات را در هر مریضی بخواهند بکار برند خیلی زیاد طول بکشد
پس موافق دانسته مقدار اولی نظر اجمالی در این اعضاء انداخته و فقط عضوی را که ابتدا دقت
تامه در تشخیص مرض دارند رسیدگی نمایند و اما در ابتدای عمل محض استنباط و اتقان که
بعضی نکات و دقایق لازم است که موافق قاعده منقسمه مذکوره رفتار نماید —
اغلب در ابتدای عمل لازم است سؤالات ذیل را از مریض نمود (۱) اسم صاحب
(۲) سن صاحب چقدر است (۳) از اهالی کدام دیار است (۴) کار و شغل دارد و منزل
صاحب در کجا واقع است (۵) شغل صاحب (۶) بواسطه چه مرض مریض به اینجا آمده
(۷) چند وقت است ناخوش است (۸) ابتدا مرض بچه قسم بروز نمود (۹) حال
از این مرض بر شما چه گذشته است (۱۰) سابقا بچه امراض مبتلا شده بوده (۱۱)
امراض سابقه بچه قسم رفع شده (۱۲) کسان دارد به بقیه از امراض سابقه تعیین و تاریخ
(۱۳) وضع معاش شما چه نوع است (۱۴) کیفیت اشتهای شما چه قسم است و حال
وضع است (۱۵) امروز سر قدم رفته اید (۱۶) کیفیت انواع تغییرات یا در اثر
[illegible] (۱۷) و اگر مریض [illegible] از مرض [illegible] باید بچه دلیل

سؤال نمود (۱۷) شیوع مرض که می‌گیرند چه وقت است (۱۸) تب خارج می‌شود و نفث آن
عارضه چه قسم اند (۱۹) مرض سل در اطفال شایع است (۲۰) پدر و مادر و اجداد و اقوام
بیمار در حیات اند یا در رابطه چه مرضی فوت شده اند (۲۱) کدام موضع بیشتر درد می‌کند
(۲۲) شکایت دیگری هم دارید پس از آن در رابطه این سؤالات هم جوابات حاصله
و معاینه و رفع حاجت کند باید طبیب ... با دقت باید تعقیب نمود و رابطه استقلال در نظر
لمس و قرع و تسمع تفتیش و تعیین باید بالاخره مرض را تشخیص داده و معالجه لازمه حاصل شود
و معالجات مختلفه مرض بپردازد —

فصل پنجم — در این فصل مطالب آتیه مذکور می‌شود

(۱) بعض مقدمات عمومیه در پاطولوژی عمومی (۲) تخرش (۳) ورم (۴) احتقان مزمن
و منابع (۵) در اوجاع (۶) در انواع استسقا (۷) حمی (۸) بیان انواع ... و بعض
علامات ممیزه و کافیه حالات طبیعیه (۹) در بیان ورم و حالات شبیه آن (۱۰) در بیان ...

(۱) ذکر بعضی مقدمات عمومیه

پاطولوژی عبارت از علمی است که در آن بحث می‌شود از تمام اختلالاتی که عارض می‌گردد
در اوضاع تشریحیه اجزای مرکبه (تشریح مرضی) و یا اتفاقی که ظاهر می‌شود در اعمال اجزا
و آلات بدن (فیزیولوژی مرضی) و این قسم را به دو قسم تقسیم نموده اند پاطولوژی عمومی و پاطولوژی

خصوصی در پاطولوژی عمومی گفتگو می‌شود از مطالبی که عام است در تمام امراض و از اعمال کلیه علم طب
و نیز در آن وضع می‌شود بعضی اصطلاحات علمیه که در توضیح و تبیین این اعمال لازم ...
از آن می‌باشیم اما اینکه گفتگو در آفات مشترکه ... تشریحیه و پس از آن اختلافات ...
انسجه و نیز آفات حاصله در نواحی و اعمال آنها ... و پس از آن معرفت ... طبیعیت
این اختلالات و آفات حاصل شده و رابطه آنها می‌توان به معالجه ... و پاطولوژی خصوصی
از تمام آفات و علل گفتگو می‌نماید ... امراض منقسم به فصول و ...
... و از روی تقسیمات اعضای بدن هر عضوی را جمع ... علی التصنیف ... تقسیمات
جزئیه منقسم نموده اند و در رابطه این تقسیمات در بعضی ... اول ... تحقیق اند
در باب ملاحظه امراض می‌توان گفت که در مدرسه حکمت علمیه و تربیت ...
ترقی حالت طبیعیه ابدان در برابر بروز اختلالات ممکن المرض ...
دنیا با این عده و شدت امراض کمتر ... و مطالب ... اختصار ...
... را بیان می‌نمایم (۱) ... لازم است که ... آب و هوای ممالک ...
در رابطه اعمال ... (۲) ... آفات ...
مسکن و دفع ... (۳) ...
جهت ... توسط ...

که نزاع متوسط باعث بروز و حصول آن است نقصان یابد (۳) اگر اسباب این عارضه در جهات
در زمانی روی نماید که ادرار [illegible] عادی در زمانی ان [illegible] احتقان و جنین گردد ـــ

(۲) ورم

سابقاً اشاره به تعریف مرض شد و بیان داشت در ابتدای ظهور اغلب امراض ملاحظه است
ورم عبارت از حالتی است مرضیه و مشخص مرکب با تجمع مقداری خون در عروق شعریه
نیز در الیاف و انسج عضو و با ازدیاد حجم و انعقاد موضع و حرارت و حمرت آن موضع متورم و تشنج
و این علامات مذکوره علامات مشخصه و معینه ضروری از اورام است ۷ [illegible] آثار در بعضی
موضع و جای عضو متورم و ارتباطات و نسبت آن با سایر اعضای بدن و نیز بر حسب نزاع [illegible]
مرض مختلف گردد آورا انکه اعضای باطنه را مبتلا نماید اورام باطنیه و غیر آنرا [illegible]
و هر یک باسم موضع خود موسوم گردد مثل تسمیه اغلب اورام اخشیه فی طبیه در زبان فرانسه
باین کلمات [illegible] در آخر اسم عضو ورم لفظ است [illegible] کنند [illegible]
(ورم غ. فی طر [illegible]) [illegible] (ورم غ. فی طر [illegible]) [illegible]
(ورم غ. فی طر [illegible]) [illegible] (ورم غ. فی طر [illegible]) [illegible] آن [illegible]
تحولات لطیفه را که در ابتدای اورام اخشیه فی طبیه ظاهر گردد نزله نامند و [illegible]
عمده نزلات عبارت است از کثرت و ازدیاد ترشح اخشیه فی طبیه [illegible]

لیکن علامات [illegible] ترشح [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] میشوند تمام

در زبان فرانسه [illegible] در [illegible] گردد [illegible] یا فقط [illegible]
و یا [illegible] فقط باسم [illegible] موسوم گردد [illegible] در همان [illegible] ورم غ. [illegible]
(و اما نزلات را عبارت میدانند از اجتماع اخلاط در اخشیه فی طبیه [illegible]
و در ان اتصال کند) بالجمله ورم عبارت از حالت مرضیه [illegible] مشتق است
بدوران دم [illegible] بتعیین دوران شعریه [illegible] عضو و یا چندین عضو [illegible]
[illegible] بر آن است که ورم حاصل شود از تحریک عصبی مخصوص [illegible]
هسته های سلولی [illegible] ورم در عروق شعریه عبارت است از [illegible]
آنها در [illegible] ظاهر گردد (۱) انقباض شرائین و اورده صغیره موضع (۲) [illegible]
حجم و اتساع عروق شعریه و بطء و توقف دوران دم در آن [illegible]
در نزلات صورت [illegible] احتقان دم در عضو گردد [illegible] ورم [illegible]
پس از [illegible] این علامات [illegible] و سکون [illegible] در دوران عروق شعریه موضع [illegible]
و بواسطه اجتماع و تراکم گلبول های خون این عروق [illegible] شرائین و اورده صغیره
منبسط و حجم گردد [illegible] صغیره [illegible]
گلبول های [illegible] (۳) [illegible] ورم
ممکن است [illegible] از حالات [illegible] اول [illegible] ورم عبارت است

از تورق و انفصال کلول های محتقنه تطری و بیرون آمدن جریان خون بر قدر لطف هزیمه طرق

و ابتدا از محیط جزء متورم و در آن جا کلول های محتقنه کم منفصل و آنکه از شروع انجمه

پس ازآن از محیط و مرکز جریان دم درآورده و تراوش شریانیه و یا لفیته نزدیک تر است بعد از آن مرور این

خود خون در عروق شریانیه لبابه صغیره و فاصله های التزاقیه والاورده. الفعل زانه و مانع

نفث اوقات دم درجه کمتر رو به مرور این و متغیرات خلیه کعد قرها و یا

دقت در جنین عضو من و دم شد و مرضه رکنده و دم منتقل شده است و بعضی

مرض اشده و مولود مرضه عضوی نفعه دیگر نفث شده و باعث ظهور دم دران کودک است

و لا باید دانست و اعلب ظهور دم در جنین عضو اخذ بر حسب اتفاق و بسبب تقارن

و تقادف است چه تقلب – فیر صلب و سخت شدن عضو متورم و این نوع الکلام بر

تم ظاهر کند و جریان خون در نسج متورم بتدریج دور به تناقص گذاشته و کم کم منقطع

و وارث جزء علی کم شده و مادیات متشحه و تبدیل کوفه مولود آلیه حاده و با قرب

الاسکادیی و لکن مستند شدیدتر و نفث اوقات نان حدوث این حالت طولانی کرده

و لا اعلب مرور و دفع است و این قسم انجای دم و لا یقلب لیلیه یا فاکتر و منه

و لا اگر موضع متورم منقلب و قرحه و ناسه خون جه این حالت در اکثر اعضا رکنه اعیته

شده کرده آن را لعقب احره و نفث اوقات تکیه تکیه نامه و دکر تقارن

اپر خالی

این حالت ماده مصبع از دراه و دران خون طبیعی نحو ترشح ماده تقسیمیه باعث کبود و

سطح غدران عضو زنه یا کم مرطوب شود و آن و ماده ترشحه مستعد بریم کرده آن را

ترشح سطحی نامند انجای نافث دم آن است که منجر به تقیح کردد بعضی اطبا بایع ترشح

و قدری ازغشای نسج متورم و دران تولید یا کوبیده کلول های رئی ظاهر شود نیز ادرام

اعضای باطنه منجر به تقیح کرده و علامت حصول تقیح آن است که ابتدا قشعریره های

الشده عارض کردد و پس ازان تخفیف یافته در علامات و دم نمایان شده و مخصوصا وجع

که در ابتدا و حس موزون است مبدل بوجع ثقیل کردد و ماهی تمدد و ثقل شود و پس ازان

در اورام ظاهر همه بس مجمد تموج بی کردد تیم ماصع کو سینه در صورتیکه تم شفاف

و کثیر السلامه باشد تیم جمیه با ظنونها فی آن است که سعته آهی برودی یا مانی بی بی

و غیر منفی و غلیظ و مر مرئی سکل باشد ربی راکه در اورام سطحیه اغشیه فی طیه ظاهر کردد است

در زکام و مطلق در تمام نزلات و در بعضی از اقسام اسهال موسوم باسهال مخاطی یا مخاط

یا بلغم نامند و اقسام فی ط رحب اعضاء و در سطح آن ها ترشح کند مخف شود ما

مجرای بلغم اعلب دارای قابلیتی غذائیه است آردجب ولی نفث اقسام مخاط

باید اعتماد آن امر کرده لذا چگونگی ماها ممکن است و دم منفی بالجام واقع کرده و عبارت

از علامات و موت موضع و تغطی آماه تغنیه و پس از ان اعلب عاصر نسج عضو

بواسطه تعفن فاسد و خراب گردیده و این مرض دفعةً عارض و بواسطه توقف طولانی معمول این خون

در عضو عضلی از نسج خارج گردیده در آن وقت این جزو موادی در حکم تغذیه و تشبیه عادت

رسیده و مواد مانده به یاد نشان خارج گرده دفع میشوند مانند سایر اجسام آلیه فاسد شده در

معرض رطوبت و درجه متعفنه حرارت در آورده باشند فاسد و متعفن گردد تیرغافراغ آبی

که مرض و محدودی و غافراغ های عظام را افزایند مگر نیز مرض انقطاع نامیده برگرده در جزو

منقطع غافراغ رطوبتی مقیس متعفن و منفسخ شده باشند در جهت حدوث آن که آن را غافراغای

رطوب نامیده و در صورتیکه غافراغ ابروف و حرکت باشد آن را یابس گویند چنانچه

این حالت در غافراغای منحرف شده گردد غافراغ را غافراغ متوسع گویم در صورتیکه تمام

عضوی از اعضای بدن یا آن از آن ماده مرکب از چندین نسج باشد متعفن باشد و تمام

تیت را متغیر نشده غافراغ نامیده الکتاب با به ادام عبارت از لذ سرما خورده یک سینه

و بعضی یک از اجزای بدن و بعضی دیگر و جراحات و از درد خونی و مواد منعقده در خون

از قبیل آتشک و بعضی سمومات و زهرها است آن توانند نشده و تمام اسباب و جمله و جایها منعقد (۱)

و بعضی نیز است و این مسئله هنوز مجهول است که چرا سرما خوردن که یک وقت باعث

این مرض نشود و در بعضی دیگر باعث نمیشود و این مرض گردد در غرض عضب یا عضو انسان را منحصر

و امثال آن اعدام نامیده و تحقیق معلوم نیست که چه قسم این اسباب محدثه بعیدی باعث انقباض

و بهم گسیخته گی تراخی دارد و منعقد شده نیز و بعد حدوث این حالت در عروق شعریه شده

و پس از آن متسع میگردند در حالت وجود ورم چون خون و بعضی را گرفته و در ظرفی نگه داره

منجمد شده و در سطح فوقانی آن یک طبقه الیاف و توبه بسته میشود و آن را زرد طبقه و دوری نامند

خاتمة المبحث — محصولات ورمیه را باید از محصلات نو الینه الساع تشخیص داد و چون

در نو الینه عضوی وقت نوتر مشهود شود و قطع نسج آن عضو فاسد شده است و پیامهوم

در خون تغییر داشته نداده و اجزای آن صحیح و متبدل نشده اند و هیچ وقت متغیر نگرده

مثل الیاف مخروطه در یک نسج عضوی شده از صفات مخروطه است و از دست و لیهم

و متبدل نسج الکی گفته شده چنانچه در انواع نو الینه عضلات متبدل گردد عبارت اند

از صفات ذیل (۱) گاهی مثل شیمی متغیر شده و به حیات الحاق بدون نقطه نقطه

و حالت عمومیه و منقبض شود مانند و فقط جسم آن اعلم و متغیر بین جسم جز اعضا

و بعد حالات مختلفه دارند و دانه شده و بعضی به سهولت از نوعی نسج دیگر متبدل شده اند و فقط بواسطه

صور مختلفه عضوی و آفات عارضه بر آن ها ممکن است تا حدی تمیز داد که چه هیئت خواهند

رفت و فاسد گردد (۲) شدت تغییری در آن ها عارض گردیده است (۳) بعضی اوقات نو الینه

عبارت است از تحلیل شدن نسج عناصر جدید و طبیعیه عضو تحت در آن عناصر به عکس

تقسیم مذکوره تحلیل و صغیر گفته (۳) ... بعضی اوقات حالات اتفاقاً افتد

که فضولات ... عارض ... در این ... تولید کند و نوبتها تمام علامات مرض با این قسم تب ... کند

در بیان حمی

سابقاً ذکر نمودیم که حمی یعنی تب عبارت از حالت مرضیه ایست که مختلف است
به سبب ... و ازدیاد حرارت حیوانی و نیز در این حالت عطش شدید واقع ... کند
... عارض ... کند ابتدا باید حمای عرضی و ... را از حمای مرضی یا اصلی تمیز نمود
قسم اول تب تمام اورام باطنه و ظاهره است و سبب آن ازدیاد حرارت است که
... است که به واسطه آن تحریک در عصب ... روی دهد و چون این عصب در ...
... حس ... در ... و ... عروق ... اثر ... حالت انقباض
... عروق ... به واسطه عمل اعصاب ... حاصل کند و تب ظاهر گردد
ازین ... در طبیعت ... عصب ... اسباب مرضیه خارجیه
یا داخلیه که ... علامات ... و علامات
... ازان ... و تغییر ... که ... جمع در این
شده ... حمای عرضی ... علاج آن ... موضعیه ظاهر گردد ...
آن آفات خارجیه یا داخلیه ... و چون حمی چنانچه مذکور شد ... نوع ...
ظاهر میشود پس ... درجات زیاد ... سبب آن ...

وصف دفع

وصف دفع ... عمل ... تغییر ... و نیز به واسطه طبیعت ... مرض ... در ... آن
... ممکن است تغییرات ... در اطفال و زنان و اشخاص ضعیف و عصبانی
... و ... شده است و اغلب اتفاق ... در شدت آن ... های سبب
... باید ... شدت آن ... است و در این حالت ... است
در شدت آن ... باید ... باشد و ازان ... اختلاف ... تازه ... انفعالی
که در این ... مختلف حرارت ... است ... در ابتدای ظهور مرض حادی
تب عارض گردد که ابتدا ... ازان حرارت نمایان گردد و انتهای این حمی به واسطه عرق است
... ظاهر گردد ... به واسطه ... در حرارت ... ظاهر ... ورت
... رنگ ... جلد ... و ... هوای ... قشعریره ای ...
چون حرارت ... اندازه ... که ... درجه ... شده است
... حمی ... تقلیل ... و ... تقلیل ... شد ... بس ازان ...
... های آن گردد ... غلیظ ... رسوب ... دفع گردد ...
... نبض منقبض ... و صغیر و سریع گردد بس ازان مدتی ... ازان ...
... رجوع کند ... و غلیظ ... گردد ... در حقیقت حمیات مرضیه
... در علامات و ... اورام ... تا کمال ... است و ... ازان ...

علامت عمده آن ، علی الظاهر همان تب است . اقسام این جنس حمیات عبارت است از
حمیات منفصله و ذوالفترة الناقصه و حمیات دائره . حمیات منفصله را که ... انده از ابتدا
تقدیر ، ای ... یا ... بی ... پس از آن ... و حرارت بدن
حادث شود و این قسم حمیات در تمام طول نائب شود منفصل و بدون انقطاع و فترت از
و نه دارای نوبات ... و ... اند و این حمیات عبارت اند از طیفوس و حمای
زرد و طاعون و ... و حمای نفاسی و سایر حمیات ... نسبیه عمومی ... می شوند
منتزع اند و نیز حمیات ... (که عبارت اند از حمیات ... و ... و ...
صنفی) و ... یا حمیات ذات الفترة الناقصه در اروپ بسیار کم و در
ممالک حاره بسیار شایع است و علامات آن مانند علامات ... بسیار ...
و ... است که ... و ... و این قسم حمی ... اوّلی
و باعث اخلاط ... است پس از آن ... و ...
بسیار ... و ... علامت ... یا ... و ... یا به حمای ...
آن است که ... رجوع نوبات آن چندین قسم است نوبات این قسم
حمیات ... نائب ... یا ... روزه یا روز در میان و ... و ...
... دو روز ... عارض ... و ... این نوبات مریض

هیچ گاه

همچنین ... در حالت صحت ... در ... رجوع نوبات
این ... و ... و ربع ... و ربع مضاعف و ... و ... مضاعف
و امثال آن ... دارد ... است که پس از ... حمیات
... حاصل کرده ... این قسم حمی ... آن عبارت از ... است
که مریض احساس ... دل ... و ... و ... اطراف و ...
... پس از آن حرارت ... و ... و ...
... حاصل کرده و پس از عرق جمیع اختلالات برطرف شده و ...
طبیعیه رجوع ... بالجمله در حمیات دائره ... و ... حمیات منقطعه یا در
حمیات ذوالفترة الناقصه اطلاق کرده ... بین النوبات ... فترت تامه
فاصله بین النوب ... یا فترت ناقصه در حمیات ذوالفترة الناقصه استعمال
و عبارت است از ... که ... با علامات ... حمیات منقطعه
... که ... مواد مرضیه ... تولید تام حمیات منقطعه اند و ...
... باعث حدوث حمیات دائره ... مواد مرضیه ... و ...
... در اراضی ... و ... در ... گرداب ... مجذوب شده
... حمای دائره ... مواد مرضیه ... قبل از طلوع ... از

غروب آفتاب عارض گردد و همچنین اینست در حمای دائره مفروض بعض بوده کثیرة الطلوع

دارا می نزوات و از عقب حمای دائره که بعلل الجامسیه باشد و آن دره عفینه عود

و نکس نماید باعث تهیج طحال و کمالی رحم بودن بود این آفت در که گردد حمیات ربع

اغلب عاصی تر از سایر اقسام حمیات دائره اند زیرا که کثیر الشباعه و صعب العلاج تر انو

تهیج اطراف مساعدند و لمقتضای ترق در اکثر احوال انشباع حمیات دائره عاصی از علاج اند

دانه رنگ عالی بزرگی و بین که رنگ رفت رد. و نظر افز علاجی دارد آن بود القینة آخیار

و مرداب راشافت حمیات دائره بسیار کثیر الوقوع اند لهذا ابیه اقی طلکا م در باب تغذیه نظیم

دارند اشتها و عسر هضم و تخمه و ضعف عارض از استفراغات از قبیل جماع و امثال آن ؛ رباید

افراد و بر پرهیز نماینه که علاجی بر حمیات شایع اند اغلب حمای دائره ؛ امراض عظیم و کثیر

بیشتر از حمیات دائره است که از قبیل سیه و طحال اند موسوم بحمیات ردیه و مهلکه شتره اند

و تیرت ن کمتر است که مریض اغلب تا زمان بهلاکت انجامد و علامات این نوع حمیات

عبارت اند از حمای لبو ابیار شدیده و عرق بسیار دائره و حالت بین النوم و الضعف و الغما

و اختلاع و تشنج. و بعض اوقات حدوث ضنطاریا و استرخا (این قسمت دائره او
وکو و و)
حمای لثیه البرد و کثیر العرق و حمای نوم ضعف و اغما و تشنج و بوبه عثر نامیده اند)

و این حمی اغلب ربعی و گاهی مواظبه است و تزریق کنه کنه بعید است که باعث نا وجعی

کسی

کرده و نیز بعضی از اقسام حمیات دائره موسوم است بحمیات دائره غلط که هر یک از این حمی

یا بدون نظم یا تام و ناتمام آن امر باشند و حمیات مخفیه عبارت اند از بعض آفات موقتیه

که بطور نظم معین رجوع نماینه و در بسط استقلال کنه کنه بر طرف میگردند حمای دقیقه عارت

رضی که متعلق است و بجو حمای در اغلب منتشر و اشتداد امات لیلیه و دفع مواظبه دار

و مفاصله است بانواع امثال که تشنج سرعت نبض و عرق خشکی ش خنی سیع وضعیف کرده

احساس حرارت در حلبه و مخصوصا در کف دست از نحو دو ده او افراد این حمی قلع وجه حمای

لیلیه و اسهال ذات الریه عارض گرده و سبب این حمی اغلب تهیج و ورم بدون بطی د انزو وانی

تا از اعضای داخله است از قبیل ریتین و صفاق و امثال آن ؛ ـ

در سوء مزاج

سوء مزاج عبارت است از مزاجی غیر طبیعی و مرضی که با خون و خلف باعث حدوث

امراض متواترة الظهور منتهیه الطبیعیه و رجعان محکمه مزمن گردد و سوء مزاج ای متعارفه

از قبیل دسل و در دطسیم و نوش و صعودات بیخ و جرب و داء الفرنج یا استسقاء و ورم الم

و سرطان عارض گردد پس این امزجه عبارت اند از امزجه ردیه و باعث گفته و مبتلایان

امزجه منتقد و متقی باین امراض گفته میشوند و مزاج مرض محکم و بنیانی است و عارض

بر اخلاط بدن شده و مروق انبعث در اشیا ظاهر گردد و بر و مادرش مبتلا

بآن بوده مزاج بوده اند و تصوره مزاج ها فطری و مولودی اند و یا بلغم الطبع اند مبرهن بر حسب

طبیعت و خلط مدت متفاوت الطول پس از توله ظاهر گردد تغییر بوده مزاج ها کسبی اند

بنیه و اسطه آنکه قوه هاضمه و زن به ابر تغذیه و مناسب افراط در مسکرات و مضعفات لذا تغییر

جماع و غیرها حاصل گردد تغیر بوده مزاج ها بلغم انتیه و ازمن اند و اما مرها گفته خانی بر حده اقلیم

و ستر بیاید آنکه قاطعه تر مزاج های ظاهره و معالجه سبب ضعف گفته و چون با وجوب و خلط

ای تغیر غلظت رقت الدم محققه الندفی مرکبه لذا توجب ظهور نوه التقیه ای مرکبه

ضعف رافع واسطه آن مهلکت ای به ضعف بوده مزاج ها بنیه و معاصر و ضعف الطباع اند

و اعضای جمعیت است که امراض ضعیفه بسیار خطیر اند و آنکه واسطه اسباب بوده مزاجیه ضعفا

که ده نوعی در اعمال بدنیه روی داده است و ضعف مزاج یا اصلی و مولودیست و یا از جمله

در تمام اشیا من لغات تنکیب و فشار تغذیه ناشی از سوء تغذیه و یا کسب شده است که از افراط در مضعفات

لذتی جماع و غیره و از قوه تغذیه غیر کافیه و از مسکره و [illegible] در جوانی اند و غیرها حاصل گردد

در بول

بول مدفوعیست مایع که در کلیتین ترشح شده و از طریق حالبین در مثانه جاری شده و مثانه آن را دفع و

پس از آنکه در مدتی آن را در خود محزون نمود از مجرای بول بحالت مایع دفع می نماید این

مایع شفاف و زرد لیمونی رنگ با رایحه مخصوصه و طعم شور و تلخ است و این صفات مذکوره

بر حسب اختلاف مدت توقف بول در مثانه و نیز به نسبت کثرت و قلت اشربه کم و زیاد

میشود در صورتی که اشربه زیادی صرف شده باشد بول صاف و مایع تر و وزن مخصوص آن

کمتر گردد و بول که پس از هضم مأکولات [illegible] بعد از غذا دفع گردد اغلب و در کلیتین ترشح شده اند

و بول صبح را کمتر تر و اغلب و قدری [illegible] آسیدیست [illegible] تجزیه بول صبح را اطباء ترجیح دهند

انواع بسیار از بول را الکثرة البول و بعضی را که مضامیت آن از زیاد ترشح بول مدنظر است انواع

دفع بول را حصر البول گویند و اگر انواع قطع قطع حاصل گردد آن را سلس البول خوانند

و حبس البول در صورتیکه مثانه بول را دفع ننماید و بول در فراش یا بیخودی [illegible] که بیشتر در صورتیکه

بدون اراده و اختیار خارج شود بول را رقیق نامند در صورتیکه شفاف و کم رنگ [illegible]

مخصوص آن کم باشد و الرقیق الغلیظ نامند در صورتیکه [illegible] دارای صفات مذکوره باشد

[illegible] در اثنا [illegible] ظاهر گردد [illegible] آن را الفضیح گویند در صورتی که [illegible]

[illegible] حاصل ماند که در حالت طبیعی [illegible] آن رسوب و الذوبان و غلظت آن پس از

دفع شدن بول می شناسیم بول غلیظ آن است که [illegible] در کثیری [illegible] دارد

[illegible] در صورتی است که پس از سرد شدن [illegible] مذکوره یا [illegible] کثیر المقدار

[illegible] رسوب در آن [illegible] نمایان گردد [illegible] در صورتیکه

[illegible] باشد [illegible] عادت [illegible] در ظرف [illegible] جمع گردد

رنگ و دوام و ترکیب شیمیائی آن بسیار مختلف گردد رسوب بعضیه رنگ و چسبنده و غلیظ و ازمنه
و سایر عوارض مختلفه بول حاصل گردد اغلب و اکثر بر بر ما نوزده که لسبیلات در تعیین امراض بادیه
که رنگ آنها است در بول ته‌نشین در آب گردد چون بول از بدن خارج شود و دارای بو
طبیعیه خارج مایع است لهذا لا ینقطع و بواسطه آثار اسیدی یا قلیائی و موجب بعضی از
تغییرات و زمان دم و سایر اعمال اعضای بدن تغییر یابد مقدار متوسط بول شبانه روزی در بالغین
با نظر به تغییرات مقدار آن در رجال بیش از نسوان است و در صورتی که فوق طبیعی در
مقدار بول عارض شده است که مقدار آن در شبانه روزی کمتر از ده سیر یا بیشتر از ... گردد
وزن مخصوص بول از ۱۰۰۵ تا ۱۰۳۰ است مقدار بول نسبت معکوس دارد با وزن مخصوص
آن که اگر مقدار بول زیاد گردد وزن مخصوص آن کم شود و بالعکس مگر ... مقدار بول ...
در شبانه روزی کم شود وزن مخصوص آن تا ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰ ... بول ...
زنهای ... مقدار بول که ... دفع شود ...
با مقدار آب مشروب ... در صورت نقصان مقدار آن ...
از ادرار عادی ... و امراض قلب و کبد و مطلق تمام امراض ...
اسهال ... و نیز از جمله اسباب ... بول عرق ... است
... مقدار بول ... بول طبیعی و دارای مقدار ... از اطلاع است از قبیل ...

و فسفات

و فسفات‌ها و کربنات‌ها و اگزالات‌ها و اورات‌ها است که طبیب در تشخیص بعضی
امراض باید ملتفت شود و مربوط به مطالب ذیل است —

اوّل — صفت ظاهری بول — بول در حالت طبیعی صاف و زلال است و در صورتی که
کدر باشد باید تعیین شود که به واسطه مواد آلیه کدر شده است و باید که کدورت بول به واسطه
املاح آلیه اورات است چنین که ... گرم نمایند صاف شود زیرا که اورات‌ها
الیه واسطه حرارت حل گشته و این اورات‌ها ... و واسطه سرد شدن بول یا تغلیظ
یا واسطه ... اسید یا واسطه کثرت مقدار این اورات‌ها در بول ... خارج شود
کدورت بول ... واسطه ... در ... حاصل شود ... این رسوب
... رنگ است (و آن را به زبان لاطین رسوب ... نامند) ...
کدر ... نمایند ... کدورت ... باقی باشد سبب آن ... مواد
آلیه است که ... آن ... بول ...
از ... و ... آن ... بول ... ساکن
آن که ... رسوب ... دارد
... به واسطه ... الیه
... و ... بول ...

با بعضی بقایای سلولهای ظاهر شده ولی نظر باینکه اجزای بول از اسطوانه و یا حیوانات ذره بینی

مملو و اشتباه آن با ... گردد ولی قلیائی کرده اگر جوش کرم کنند هیچ کدورت محو باقی ماند

در زیر ذره بین مشاهده ... اگر ... شود که لکه های ... است ... گردد

در ... آن باعث ... که ... است ... لکه های ... منفصله با

طرف رنگ که لکه ... معین تحت اثر ... مشهود گردد -

هفتم — رنگ بول — بول در حالت طبیعی زرد رنگ است و چون قرمز زرد رنگ شود دلیل

بآن است که دارای ماده مخصوصی است موسوم به ارو روبیلین و این حالت در تب‌ها

و در توقف جریان ... ظاهر گردد علاوه بر این ممکن است بول بیکی از الوان مختلفه

دیگر درآید (۱) قرمز — و این در صورتی است که دارای خون باشد و چون با ذره بین

در آن گویچه‌های قرمز دیده می‌شود ... گردد (۲) اسمر یا ... رنگ — و این

در صورتی است که محتوی مواد زرد صفرا باشد اگر ... را با این قسم بول آغشته

کنند زرد رنگ شود و رنگ ... بول اسمر اللون ... است که بول اسید شود

و پس از آن ... آن افزایش ... در قعر لوله امتحان ... با رنگ ... سبز

ابیر بنفش ... گردد (۳) ممکن است بول ... رنگ ... شود

(۴) ... پس از استعمال ... بول سبز زرد رنگ شود و در این حالت چون

در آن سرد ... اکسید ... رنگ آن قرمز ... گردد -

ششم — مقدار وزن مخصوص بول است که سابقاً بیان نمودیم -

چهارم — طریق تعیین وجود مواد مخصوصه غیر طبیعیه است ... در بول ...

و علت ... از آلبومین ... جهت تعیین وجود آلبومین در بول ...

حجم بول ... بسیار خالص ... و بتدریج گرم نمایند آلبومین در ۶۰ درجه

حرارت میزان الحراره سانتیگراد شروع بانعقاد نموده و در هفتاد درجه تماماً از بول

جدا و در قعر لوله امتحان رسوب کرده و اگر پس از افزودن چند قطره ... بول کدورت محو

باقی باشد ... قطرات صغیره ... در این درجه حرارت رسوب کرده محقق است

که بول دارای آلبومین است. جهت تعیین قند در بول ... طریقه ... واحسن

طریقه است انتخاب کرده مذکور میداریم ... حجم بول ... مایع

در آن ریخته و بتدریج ... درجه ... بر آن ...

... در بول ... در مایع ... اگر بول دارای قند باشد رنگ

آن آبی ... و چون آن را گرم نمایند ... و در دارای مقدار بسیار قلیل

قند باشد ... رنگ ... قرمز رنگ ... رسوب گردد

در باب استسقاء

مطلق استسقا عبارت است از هر نوع ترشح مائیهٔ مصلیه (مایع مصلی رطوبتی است که از
اغشیهٔ مصلیه مترشح گردد) یا در نقطات متصله از عرق یا واسطه و ملو منقطه در تحت
بشره مجتمع گردد) در تجاویف مصلیه یا در کیسه های مصلیه و یا در نسج انضمامی و این
مائیت بواسطهٔ خون حاصل گردد. استسقا ممکن است بواسطهٔ یکی از اسباب آتیه حاصل گردد
(۱) از ورم حاد یا مزمن (چنانچه استسقای جنب و زق و مفصل و دماغ و غیره از این
قبیل اند) (۲) بواسطهٔ موانعی در دوران دم وریدی حاصل گردند (از قبیل تهیج در
زنان حامله یا از امراض قلبیه و استسقای زق حاصل از امراض کبد و ورم کلیه (آلبومینی)
(۳) از کم شدن کلوبل های خون در مرض رقت الدم پس تمام انواع استسقا از سه
قسم خارج نیست اوّل استسقای ورمی و میکانیکی و سوء القنیه —

استسقای ورمیه آنها اند که از ورم حاصل شوند و همیشه این ترشح در تجاویف
مصلیه حاصل گردد که در صدر عبارت است از استسقای جنب و استسقای تامور
و در بطن عبارت اند از استسقای زق یا استسقای صفاق و در صفن عبارت است
از قیلة الماء و در مفاصل استسقای مفصل که در مفاصل مبتلای نقرس یا روماتیسم حاصل گردد
و در دماغ عبارت است از استسقای جمجمه (ام الصبیان)

استسقای میکانیکیه بواسطهٔ توقف دوران دم وریدی و واسطهٔ ورم التصاقی

ورید حاصل گردد

ورید حاصل گردد[۱] یا بواسطهٔ فشار ورم و یا بواسطهٔ ورید بواسطهٔ ظهور حاصل در ورید باب یا در مقعد
یا در کبد یا در رحم و یا در کف دوران حاصل شود بر و بواسطهٔ این اسباب تهیج اطراف سافلیه
و تهیج قرحی و ترشح مائیت مصلیه در تجاویف صفاق یا ترشح مصلیه اطراف سافله حاصل گردد
استسقای سوء القنیه (مرض ضعف و انفعالی دارد. و مرض نیز نامند) از نقصان عدد
کلوبل های قرمز خون و آلبومین آن حاصل و در این نوع استسقا امراض بر دید زنان ضعیف
و بواسطهٔ طمث [illegible] و اوجاع عصبانیه قلب و امعا و ضعف های مزمنه و در این حالت گونه
استسقای مفاصل را استسقای مفصل و استسقای بطن را استسقای زق نامند (که عبارت است
از اجتماع مائیت مصلیه در جوف صفاق) استسقای رحم و استسقای صدر یا غیره

---

(۱) ورم ورید بر دو نوع منقسم است اوّل ورم وریدی التصاقی (در بارهٔ ... و ... منقسمه
موضع است که کم خطیر اند و دیگری ورم وریدی که ... باعث [illegible] است در او ... و آیضم
ذات الورید ... ممکن است و ذات الورید التصاقی ... و در قسم سوء القنیه ... و امراض ... زنند
حاصل گردد ... و بعض در ... حاصل شده و بر دو ... ازان ... بعضی ... حاصل گردد
و این ورم وریدی التصاقی را ... ورم ... موضع نامند اکثر اوقات در اطراف
سافله و ... تا ... وضع ... انه مبتلا می نماید —

و مرسوم باسم طبی خود هستند و استسقای حقیقی موسوم بتقیر الماء و استسقای جمجمه نیز موسوم باسم
مخصوص خود است و استسقای نسج زنبوری جلد را تهیج نامند و گاه چون این تهیج عام و تمام
بدن را فرا گرفته باشد موسوم گردد باستسقای لحمی استسقای زقی و استسقای لحمی همیشه دال
بر امراض خطیره عضویه باطنه است در استسقای لحمی جلد صورت و تمام بدن و اطراف همه
جمه متهیج و منتفخ اند و رنگ تغییر نماید و چون با انگشت بر آن فشار دهند اثر
آن تا مدتی باقی ماند و اسباب متعارفه استسقای لحمی عبارت اند از امراض عضویه
قلب و ورم کلیه و آلبومین بول و رقت الدم و در صورتیکه بعضی از آنها بشدت ظاهر شده
و تسمیع صفوی کبد و امثال آن و استسقای لحمی که از اقدام شروع کند و تا ران کشیده شود
و بعد از آن بجهة تمام بدن و بعد صورت را فرا گیرد قریب همیشه سبب آن یکی از امراض
عضویه قلب است چون آن هم بر عکس استسقای لحمی که از جفن و صورت شروع کند و به
بدن ابتدا کند باقی بدن ظاهر شود و بواسطه مرض قلت آلبومین دم یا علت کلیه است
که سبب آن ورم کلیه مزمن است و استسقای لحمی که بعد از استسقای زقی ظاهر گردد نتیجه تسمیع
صفوی کبد است

در بیان اوجاع

وجع عبارت است از حس غیر طبیعی و مزاحم در باطن یا در ظاهر محدود بعضو یا عام و اوجاع
نیز مانند حساسات طبیعیه بسیار مختلف اند و بواسطه طریقه عمل عامل موذی و

باعث حدوث این حس شده و خواه از حیثیت حالت عضو متأثر از موذی و هر ایضاً از در آن حالت که عضو
دارد آن را محسوس و تمیز بکند و بواسطه حالت دماغ و نخاع و اعصاب که آن را احساس اثر می نمایند
تمام اعصاب و انسجه مرتبط اند محل وجع که گویند و تا وجع در طرف آن عصب و عصبی از طول [illegible]
و جهت حدوث وجع در عضوی لازم است که اعصاب آن عضو بواسطه طور باریک شی منضغط گردد
اما با تکیه باعث حدوث احساس وجع می شود عبارت اند از اسباب منضغطه مثل (۱) تغییرات
درجه حرارت که باعث می شود در شخص محتاج گرم تو دفعی و یا برودت بمن چنین (۲)
تغییرات لمس حسی [illegible] است بحبث جو منضغط از موذی و در جهت حالت این اجزا
و تغیر بروده طبیعت عامل منضغط از حیثیت طریقه عمل عامل [illegible] که و بواسطه همین است
که اوجاع مختلفه از اقسام لذع و التهاب و حرق و دغدغه و غیرها [illegible] مشتق (۳) حیات
[illegible] عضو است و اغلب جهت تعاریف اقسام این قسم حساس آن را نسبت و ارزش یا بعض آن
دهیم و این حس [illegible] عضو [illegible] ممکن است غیر متفاوت یا [illegible] ممکن است
تا درجه اعیاء و کوفتگی یا اوجاع عضلانیه [illegible] اسباب لذع عبارت اند از ورم [illegible]
انسج [illegible] (ازمان) و ظهور وجع خارجی و [illegible] تقریباً تمام امراض اوجاع
دارد که از حیثیت [illegible] از علامات حیاتیه مختلفه اند و در استخوان لیلی علامت [illegible]
[illegible] است اوجاع [illegible] علامت حیاتیه [illegible] اوجاع [illegible] مختلف

گاهی سطح باطنی مبهم و دیده امتداد لوله روده واقع است (دوع غشائی) گاهی متعفن و حاد
گاهی مقتر ضعیف بودن بخش ایلیاع مزمنی باروان دامکانات و غیره می‌باشد و نیز بحسب
سن و آداب و اخلاق اشخاص در حسب غذای وقت و بالطبع از حیث دفعه حس تر لوت
اشخاص و اتساع متفاوت گردد دفعات بر حسب حالات خوب مختلفه دیده چنان چه
دفعات مختلفه در دندان و گوش و تهتان موسوم به ابراز مختل گردد و دفعات عادات
متنوع مختلف در داخل و در حسب حدت و لذت آن موسوم بصداع حاد بارز گردد دفع الجوار
دفع البطن عبارت است از دفعات و قولنج اسهال است از جانب دفع حاصل در امعا و تعفن
دفع مستقیم است دفع طبیعی و کلیه و امثال آن را موسوم با بارز مختل گردد —

در بیان براز و بعض علامات معرفه بلغمیه

براز عبارت است از بقایای غذائی که با بقیه اشیا از مستقیم براز جدا می‌شود
در جوار امعاء دفع شده است مخلوط و مرکب شده و بسیار رشته مواد قلیل آورده و بقایای تغذیه
میشود و از طرفی تا مجاری معوی خارج میگردد و این بقایای غذائیه در اغلب تعفنات
تعفنات معلوم براز گردد که در تمام اشیا مخلوط بهمان حالت براز بیرون می‌اندازند
نقطه غلظت آن (و قیمت و بوی آن) نیز تغییر می‌کند در امعا نیز توقف می‌نماید
عمل اخراج براز و رابطه القاعدت با مستقیم شکل که در این مقام در حال

چنین که در رابطه نزول مجاری حاجز تحت فشار ... متقبض میگردد حجاب حاجز
و بنا تحت ... بلغمیه ... تحت ... و محرف عضلات
عضلیه بطن نیز ... در این عمل ... در تمام ... متورم ... مجروحه
ریق و عضلات عضلیه منقبضه عضلیه ... و اخراج براز را ... گردانند قوت
و ضعف ... بر حسب رقت و غلظت مواد برازیه مختلف میگردد در رابطه چنان
تام براز است که گاه اسهال و گاه یبوست دیده ... برازیه ...
اغذیه مختلف گفته اگر غذا دارای ... گیرد ... تغذیه ... براز ...
دفعات براز ... بر حسب عادت ... مزاج ... در ...
... براز ... موجب مزاج است ... لازم است که ...
که بدون ... عمل اخراج براز خود را منظم نماید و تحت حصول این مقصود ... روزی
در ساعت معین ... رفته و در ایام اول ... جهت حصول انقباض امعاء
... که بدون ... منظم گردد ... در روز ... دیده ...
توبیخ ... و ضبط مکرر گردد و این طریقه ... و سایط است
جهت ... مزاج که در اکثر اوقات موجب ... امراض مختلفه گردد در ا...
امراض علی الخصوص در امراض ... و ... تغییرات ... مواد

بارزه گفته که مواد باریه گاهی واقع شده و گاه انقطاع یافته و یا منقطع شده یا به انصبابهای

یا مخاطی یا سیاه رنگ یا دموی یا شبیه به آب برنج میگردد که دارای قطعات چربی آن بعضی

یا دانه دانه یا پیچیده یا چیزهای [illegible] قطعات خروج الامعاء یا بزرگ

داخل آن میگردد و جمع این اقسام [illegible] و اسهال عبارت است از خروج

و از امعا که منقطع میشود خروج مواد برازیه مایعه [illegible] مطالب مذکور در این مبحث

گفتگوی تو از بسیاری اصطلاحات علمیه از قبیل قراقر و قولنج و ریح و انتفاخ بطن و نفس

و قطیر بطن و [illegible] از قبیل قراقر (حجیف) عبارت است از اصوات مبهمه

در واسطه اشتعال و حرکت ابخره محتبسه در مجرای معوی در میان مواد مایعه از بطن مستمع گردد

قولنج [illegible] عبارت است از علت عارضه بر امعاء و آن

(زیاد که قولنج مخفف و آن ریح است قرقره) ولی بعضی همین است که این تسمیه میکرده

باسم قولنج [illegible] امعاء [illegible] بتمام امعاء [illegible] بطرف

مسند میکنند قولنج [illegible] و قولنج [illegible] و قولنج [illegible] و قولنج [illegible] و قسمی

قولنج [illegible] بواسطه اجتماع [illegible] حاصل گردد قولنج [illegible] بواسطه

و در حقه [illegible] مجرای [illegible] حاصل میشود و قولنج [illegible]

اتفاق [illegible] اوقات در بعضی [illegible] اتفاق [illegible] قولنج [illegible]

آن است که قبل از خروج [illegible] یا مقارن با آن حادث شود و یا آن که بواسطه

احتباس [illegible] حاصل گردد و در این صورت تشنج و حرکات غیر طبیعیه و حملات

[illegible] نیز ممکن است حادث گردد قولنج تشنجی یا عصبانی [illegible] و هیچ علامت

در [illegible] و چنین میرسد که سبب آن علت مخصوص در اعصاب است قولنج [illegible]

آن است که بواسطه احتباس مواد برازیه حاصل شود قولنج [illegible] آن است که بواسطه

[illegible] در امعا حادث شده باشد و نیز قسمی از قولنج هست که موسوم به قولنج

[illegible] و قولنج [illegible] است که بواسطه [illegible] حاصل میشود انتفاخ

بطن عبارت است از [illegible] بطن بواسطه [illegible] و تمدد مجرای [illegible]

بواسطه [illegible] اجزاء مجتمعه و [illegible] در آن [illegible] آن [illegible] است که حرکت

حاصله از [illegible] بطن مانند [illegible] است که از [illegible] اصابع [illegible] حاصل گردد

و همین جهت است که آن را قطیر بطن نیز نامیده گاهی اتفاق افتد در بیش از

[illegible] در [illegible] مواد [illegible] برازیه [illegible] آورد

و حال آن که ضبط و نگاهداری مواد [illegible] برازیه [illegible] است و [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] ممکن است موجب [illegible] در [illegible] منقطع گردد

و در آن وقت موجب [illegible] گردد که آن [illegible] نامند [illegible]

موضع تمدد و انقباض معقده که مقارن است با [illegible] تقاضای دائمی و غیرها [illegible] را از

تموج عبارت است از حرکت [illegible] مایع محوی در موضعی با جوف مثانی و این حرکت را

از تغییر وضع انگشتان و گذاشتن آن با مواقع معمول بر روی جدار بطن می‌توان احساس نمود

و همین طریقه است که تموج استسقای زقی را معین می‌نمایند یعنی بواسطه یک از دو

دست که بر یک طرف بطن وضع نمایند و با دست دیگر طرف مقابل [illegible] نمایند تمیز

این حرکت را می‌نمایند و همین قسم تموج دمامیل را همین طریقه می‌توان شناخت

که مع التفاوت با حرکت [illegible] مقابله [illegible] المس نمایند اغلب اوقات احساس

تموج کاذبی شود و این حالت در اورام [illegible] کثیر الوقوع است —

در نوم و حالات متعلقه بآن

نوم از جمله امورات لابد منه بدن است مخصوصاً برای امراض و خواب [illegible]

تکلفات قوی را می‌نماید و نوم قلیل موجب [illegible] خستگی و بتدریج سبب هزال گردد و بیخوابی

کلی و طولانی موجب حصول علامات عصبیت و غش و ترس گشته و باعث اختلال

و تغییر حالات خون گردد و ضعیفه شخص را مستعد با امراض عمومیه با نوبه‌های مزاجیه

در خلاف اگر مدت خواب زیاد طول کشد [illegible] از ازدیاد عارض و تنبلی و رخوت

و باعث معتاد گردیدن بعدم اجرای ریاضات و حرکات بدنیه و قوای نفسانیه گردد

تمام

تمام امراض حاد که دارای تبها باعث تغییرات عمده در نوم می‌شوند بر حسب آنکه مصاحب

با بیحالی باشند و یا نه و این تغییرات اکثر اوقات موجب حصول نتایج عمده در رفتار

امراض می‌گردند حالات قریب بنوم را که در آن اعمال حیوانیه تماماً منقطع و یا فقط بطور ناقص

جاری گردند [illegible] سبات و [illegible] و کما و لیتارژی [illegible] مختلفه [illegible]

سبات [illegible] عبارت از بیحسی است بدون [illegible] که می‌توان آن را بواسطه تدابیر

محرکه رفع نمود ولی بمحض آنکه دست از تدابیر محرکه باز داشته شد مجدداً این حالت عود نماید

کما عبارت از بیحسی است که مصاحب با هذیان است و آن را هذیان ضعیف نامند

در [illegible] مریض [illegible] تکلم [illegible] و حرکت می‌نماید [illegible] دائماً [illegible]

و [illegible] تکلم کلمات غیر مفهومه [illegible] عبارات غیر مربوطه می‌گوید [illegible] حرکات متقاطعه

[illegible] بدون مقصود ظاهری [illegible] لیکن پس از آنکه [illegible]

ممکن است [illegible] حالات طبیعیه [illegible] چشم باز کرده جواب [illegible]

سؤال داده و درست [illegible] رجوع نماید کمای حقیقی عبارت است از نوم مستغرق

که محال است مریض را از این حالت نجات دهند [illegible] این [illegible] گفته [illegible]

کلمه [illegible] بزودی باز باین حالت رجوع نماید لیتارژی عبارت است از بیحسی

مستغرق و دائمی [illegible] اغلب در عرف عامه این اسم را مرادف [illegible]

مریض را در حالت نزع گویند در صورتیکه مشرف بموت باشد –

در بیان موت

موت عبارت است از فقدان قطعی تمام اعمالی که مجتمعاً موجب دوام موجبات
موجودات آلیه میشوند اغلب قبل از مرگ بعضی علامات عمده که متعلق است باختلال عمل
مغز ظاهر میشود که بیان حالت نزع را مینمایند و طول زمان نزع بسیار مختلف میشود
و نزع منقطع میشود بتغییر شکل بسیار واضح در قیافه و سیما (آن سیمای بقراطی است)
و تنفس و حرکات بتدریج زائل میشود و صوت منقطع زبان و تشنج فک یا زحیر الموت
بشود مایعات متراکمه در ریه موجب حصول صوت خرخر و ضعیف لکی ...
نبض ضعیف و نامنظم شده و برودت در اطراف حاصل و بتدریج تا تمام بدن سرایت کرده علامات
موثقه مرگ عبارتند از (۱) ختم دستگاه تنفس (۲) فقدان قابلیت انقباضیه عضلانیه (۳) آن
لعاب ... خون شدن و لکه دار میشود (۴) تعفن و تغییر علامات دیگر ... که
موجب یقین میشود و عبارت اند از علامات مشکوکه ذیل (۱) انقطاع حس تنفس (۲)
برودت (۳) فقدان حس (۴) انعدام حرکت قلب (۵) ... نبض
(۶) حصول لکه ... رنگ ... در روی قرنیه (۷) عدم قدرت مریض بر انطباق
فک در صورتیکه آن را قوت باز کنند باشد (۸) فقدان شفافیت انسج

دست

دست (۹) استرخا عضلات منقبضه شرج (۱۰) عدم شفافیت و فرو رفتگی عینین (۱۱) ظهور
... و انطباق ... آن ۱ (۱۲) فقدان ... مرگ را ...
در صورتی که رابطه ... حاصل گردد و موت جبری گویند در صورتیکه رابطه اسباب ...
خارجه روی دهد و مرگ فجاءة عبارت از موتی است که ... بدون هیچ گونه مقدمه
واقع ... حادث گردد چنین مرگها اغلب از ... رابطه انفجار قلب یا انفجار آنورسم ...

بحمد الله در شب جمعه عشر اول شهر جمادی الثانی ۱۳۰۰ تمام شد

محرره مترجم

امید آن که مطبوع طباع اهل دانش گردد و در حقیقت آنکه ... آید در مطبع ...

نظر صواب ... الخاقان ... السلطان

استاد ... دکتر آلبو پرسی کرده

Albu